حمد و سپاس بی‌قیاس مر خدای را است که سلاطین جهان بر آستانهٔ عظمتش جبین بندگی سایند و خواقین زمان در بارگاه
جلالش با امر و فرمان مملکتش از سمت امتثال مصونیت و بزرگی ذات بی‌همالش از وصمت
تغییر و زوال مبرا و صلوات زاکیات بر پیغمبر آخر زمان ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و وصی او ابو الحسن علی مرتضی و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین این مختصریست در بیان
احوال حضرت مصطفی و مرتضی و ائمهٔ هدی علیهم افضل الصلوات و اشرف التحیات و تواریخ طبقات
حکام و سلاطین که قبل از دین اسلام و بعد از آن لوای سلطنت افراشته‌اند و بر بلاد و عباد استیلا یافته در
ممالک ایران متصدی امر حکومت و ایالت شده و ذکر بعضی علما و فضلا و وزرا بر سبیل تطفل بطریق
ایجاز در سلک کتابت منتظم میگردد و در ترتیب و زینت کلام مشاهدات آیات و اخبار و روایات و امثال
طریق تکلف مسلوک نمیدارد تا مقصد محجوب نگردد و هر کس فهم مطلوب از آن بسهولت تواند کرد و این

مختصر موسوم است بلب التواریخ و مشتمل است بر چهار قسم قسم اول در بیان احوال سید البشر
و حضرت امیر المؤمنین و ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آن بر دو فصل است فصل اول در ذکر
محمد مصطفی فصل دویم در ذکر علی مرتضی و ائمهٔ هدی علیهم افضل التحیة و الثنا قسم دویم در ذکر پادشاهانی که
پیش از اسلام بوده‌اند و آن بر چهار فصل است فصل اول در ذکر پیشدادیان و ایشان پانزده تن‌اند
فصل دویم در ذکر کیانیان و ایشان ده تن‌اند فصل سیم در ذکر ملوک طوایف و دو شعبه‌اند
و بیست و دو تن فصل چهارم در ذکر ساسانیان که ایشان را اکاسره خوانند و سی و یک تن‌اند
قسم سیم در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت و سلطنت کرده‌اند و آن مشتمل بر دو مقاله و شش
باب است مقالهٔ اول در ذکر تغلب و تسلط بنی امیه مقالهٔ دویم در ذکر بنی عباس باب اول در ذکر
طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس متصدی امر سلطنت بوده‌اند و آن یازده فصل است
فصل اول در ذکر طاهریان فصل دویم در ذکر صفاریان فصل سیم در ذکر سامانیان
فصل چهارم در ذکر غزنویان فصل پنجم در ذکر غوریان فصل ششم در ذکر آل بویه فصل هفتم
در ذکر سلجوقیان فصل هشتم در ذکر خوارزمشاهیان فصل نهم در ذکر اتابکان
فصل دهم در ذکر اسمعیلیان و آن بر دو شعبه است شعبهٔ اول اسمعیلیان مغرب شعبهٔ دوم اسمعیلیان
ایران فصل یازدهم در ذکر سلاطین قراختائی باب دویم در ذکر سلاطین مغول باب سیم در ذکر
طوایف که بعد از سلاطین مغول در ایران بوده‌اند و آن مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در ذکر چوپانیان
فصل دویم در ذکر ایلکانیان فصل سیم در ذکر شیخ ابو اسحق فصل چهارم در ذکر مظفریان فصل پنجم

در ذکر ملوک کرت **فصل پنجم** در ذکر سربداران **باب چهارم** در ذکر امیر تیموریان و در ذکر
طایفه آق قوینلو و قراقوینلو و آن بر دو فصل است **فصل اول** قراقوینلو **فصل دویم** آق قوینلو
باب ششم در ذکر بعضی سلاطین اوزبکیه که بعد از سنه تسعمائه بما وراء النهر و خراسان آمده اند **قسم چهارم**
در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و دودمان کرامت علیه عالیه صفیه انار الله برهانهم الی الابد
القدسیة الدولة السرمدیه که مقصود اصلی از تالیف این نسخه سابق الشان است والله المستعان
وعلیه التکلان **قسم اول** در بیان احوال خیر البشر و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و آن
بر دو فصل است **فصل اول** در ذکر ولادت آنحضرت در روز جمعه وقت طلوع صبح هفدهم ربیع الاول
عام الفیل و بروایت عامه روز دوشنبه بعد از طلوع صبح صادق دوازدهم ربیع الاول در شعب ابوطالب
واقع در مکه مبارکه شرفها الله تعالی بود و سن شریف ایشان شصت و سه سال کنیت مبارکش
ابوالقاسم و نام مشهور آنحضرت محمد و احمد چنانکه کلام ملک علام بدان ناطق است نسب شریفش
اینست محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن
لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن
معد بن عدنان و نسب عدنان باسمعیل بن ابراهیم پیغمبر میرسد اما محقق نشده که بچند واسطه است
و مادر آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره است و مرضعه آنحضرت ثوبیه
کنیزک ابولهب بود و بعد از او حلیمه بنت عبدالله حارث السعدیه بن بکر بن هوازن و پیغمبر هنوز متولد
نشده بود که پدرش در مدینه درگذشت و چون سن مبارکش بشش رسید مادرش وفات یافت

و بعد از آن جد بزرگش عبدالمطلب محافظت آنحضرت مینمود و چون بهشت رسید عبدالمطلب درگذشت
بعد از آن ابوطالب عم آنحضرت در رعایت درآمده بر تمامی فرزندان تقدیم مینمود و در
دوازده سالگی ابوطالب همراه خود آنحضرت را بتجارت برد و بصوابدید بحیرای راهب که
علامات نبوت در آنحضرت ملاحظه کرده بود باز گردانید که مبادا جهودان ضرری رسانند
و در بیست و پنج سالگی بجهت خدیجه بتجارت شام رفت چون از آن سفر مراجعت فرمود خدیجه را
بنکاح آورد و چون سی و پنج ساله شد قریش خانه کعبه را عمارت میکردند حجر الاسود بدست مبارک
بر رکن عراقی نشاندند و چون چهل سال تمام شد جبرئیل علیه السلام در غار حرا بدان حضرت ظاهر
شد و بوحی پیغمبری مشرف ساخت و قرآن نازل گشت و سه سال مردم را آنحضرت در خفیه
باسلام دعوت میفرمود و بعد از آن بفرمان حق آشکارا کرد و بتان قریش را دشنام داد
و کفار قریش در مقام انکار شدند و مسلمانان را زحمت میدادند و ایذا میکردند پیغمبر در سال
پنجم از نبوت بعضی از مسلمانان را بحبشه فرستاد و در سال ششم کفار قریش اتفاق نموده عهد بستند
که با بنی هاشم عقد مناکحت و مبایعت نکنند و عهدنامه نوشته بر در خانه کعبه آویختند و قصد آن
حضرت داشتند ابوطالب حضرت پیغمبر را با بنی هاشم بحصار شعب درآورد و قریب سه سال در
آنجا بسختی و تنگی گذرانیدند و عبدالله بن عباس رضی الله عنه در آنجا متولد شد تا آنکه بعضی از قریش آن عهدنامه را
برطرف نمودند و حضرت و بنی المطلب و قریش بمنزل خود درآمدند و در سال دهم از نبوت ابوطالب وفات
کرد و بعد از او بسه روز خدیجه درگذشت و پیغمبر آن سال را عام الحزن خواند و بعد از ابوطالب بودش عباس

اسیر گشته شد مردی حلیم بود و اذیت قریش از پیغمبر دفع می‌نمود است گرد کفار دست جور و جفا دراز
کردند چنانکه آنحضرت در مکه نتوانست بود بجانب طایف رفت و کس این ادا نیند و برگشت
متوجه مکه شد در راه گروهی از جن مسلمان شدند و یکسال متفق شده بودند که پیغمبر را در مکه
مطعم عدی برخلاف ایشان پیغمبر را امان داد و بمکه درآورد و مطعم و اولاد او از آنحضرت
خبردار بودند و پیغمبر بفرمان حق تعالی از ایذای کفار صبر میفرمود و سال یازدهم از نبوت خروج
شش کس در مکه مسلمان شده بمدینه بازگشتند و مردم را باسلام میخواندند و ذکر آنحضرت شایع
شده و در سال دوازدهم معراج اتفاق افتاد و در سال سیزدهم هفتاد مرد و سه زن از مردم
در خفیه مسلمان شدند و پیغمبر دوازده نقیب در میان ایشان تعیین نمود و مصعب بن عمیر را همراه فرستاد
تا ایشان را شریعت آموزد و اکثر اهل مدینه بدو دست مسلمان شدند و چون کفار قریش بر قصد پیغمبر
متفق شدند حضرت پیغمبر امیرالمؤمنین را بر جای خود گذاشته در سال چهاردهم بمدینه آمد و در محله قبا نزول
کرد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام بآنحضرت ملحق شد و پیغمبر بخانه ابوایوب انصاری رفت و در جای
که اکنون بقعه مبارکه است بخرید و مسجد و خانه ساخت و مردم مدینه نصرت کردند و بانصار ملقب شدند
و سلمان فارسی مسلمان شد و بفرمان الهی فاطمه علیها السلام را با حضرت علی علیه السلام تزویج فرمود و
قبله بکعبه محول شد و مدت ده سال که پیغمبر در مدینه بود پنجاه و شش سریه بر سر دشمن فرستاد و
بار با کفار غزا کردند که در کتب مفصله مذکور است و در نه غزو خود آنحضرت مقاتله فرموده اند اول غزوه بدر
صباح روز جمعه هفدهم شهر رمضان سال دوم از هجرت واقع شد و پیغمبر با سیصد و سیزده نفر از مهاجر و انصار

و بعضی گفته اند سیصد و سیزده نفر در موضع بدر که مقدم آن صنادید ابوجهل بود و نهصد و پنجاه کس همراه
داشت و در لشکر اسلام هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر بود و پیغمبر فتح کرد و ابوجهل و عتبه و
ولید بن عتبه و ولید و شیبه و امیه با هفتاد کس از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد کس دیگر اسیر گشتند
و از اسلام چهارده نفر شهید شدند دوم غزوه احد که در هفتم شوال سال سیم از هجرت واقع شد ابوسفیان
و عکرمه بن ابوجهل و صفوان و خالد بن ولید و ابو عامر با سه هزار کس بجنگ آنحضرت آمدند و پیغمبر با هفتصد کس
در پای کوه احد غزا کرد و در این غزوه اول نصرت از پیغمبر بود و در آخر جنگ و دو کس از مسلمانان
شهید گشت و هفتاد کس دیگر مجروح شدند و دندان مبارک آنحضرت بضرب سنگ مجروح شد و حلقه های خود
بر سر مبارک آنحضرت نشست و خون بمحاسن مبارک آنحضرت فرو ریخت و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کفار را منهزم
ساخت و پیغمبر در حق آنحضرت فرمود لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار بعد از آن کفار بمکه رفتند و پیغمبر
بمدینه سیم غزوه بنی المصطلق که در سال پنجم در شعبان در موضع مریسیع واقع شد و پیغمبر فتح کرد و مقدم ایشان
حارث بن ابی ضرار با ده کس بقتل آمد و زنان ایشان را اسیر کردند و از اسلام یکنفر شهید شد چهارم غزوه خندق
که پیغمبر بصلاح سلمان فارسی بر گرد مدینه و لشکر خود خندق زدند و آنرا غزوه احزاب نیز گویند در ذیقعده سال
سال پنجم است ابوسفیان با ده هزار کس فرود آمد و شش و چهار روز حرب شد و در این غزوه عمرو بن عبدود
که از جبابره و مشهور قریش است بدست حضرت امیر بقتل آمد بعد از آن واسطه ترس بر دل ایشان غالب شد بمکه
بازگشتند و در این غزوه تیری بر دست سعد بن معاذ رسید و بعد از آن فتح بنی قریظه در گرفت پنجم غزوه بنی قریظه پیغمبر چون
که از غزوه خندق فارغ شد بسبب آنکه بنی قریظه نقض عهد کرده بودند در غزوه خندق با کفار [illegible]

قلعهٔ ایشان رفت و بعد از پانزده روز فتح کرد و بروایتی شصد و بروایتی نهصد کس را گردن زدند و کودکان

اسیر کردند **ششم غزوهٔ خیبر** در سال هشتم از هجرت واقع شده و آن هفت قلعه بود و در روی هم امیرالمؤمنین علی علیه السلام

دیگر و در سه قلعه را فتح کرد و چهار دیگر بنیه را صلح کردند و شجاعت آنحضرت درین غزوه مشهور است

و از اسلام پانزده کس شهید شدند و نود و سه کس از یهود کشته شدند **هفتم فتح مکه** و در رمضان سال

هشتم واقع شده و پیغمبر با ده هزار کس بمکه رفت بعضی از اهل مکه در موضعی که آنرا خندمه گویند با لشکر اسلام

جنگ کردند از طرف اسلام دو کس و از ایشان بیست و چهار کس بقتل آمدند و بیشتر کشت و مکه از

بتان پاک شد و اهل مکه بشرف اسلام یافتند **هشتم غزوهٔ حنین** که در شوال سال هشتم واقع شده و پیغمبر با ده

هزار کس بحنین رفت و مالک بن عوف امیر هوازن بود و کنانة بن عبد یالیل پیشوای ثقیف و چهار هزار

مرد همراه داشتند درین غزوه اول شکست بطرف اهل اسلام افتاده و پیغمبر و امیرالمؤمنین و عباس و ابوسفیان بن

حارث ثبات قدم ورزیدند که مسلمانان جمع شدند و حمله نمودند و هفتاد کس از کفار کشته شدند و هزیمت

یافتند و چهار کس از مسلمانان شهید گشته **نهم غزوهٔ طایف** که هم درین سال و ماه واقع شده پیغمبر بقصد عوف بن

مالک و بعضی از هوازن و ثقیف متوجه شد و ایشان از حرب حنین فرار نموده در حصارهای طائف متحصن گشته

و هفده شبانه روز آن طایفه را محاصره کردند و جنگهای عظیم واقع شد و جمعی کثیر از اسلام جراحت یافته

دوازده تن شهید گشته بی آنکه فتح ما کرده از پای حصار کوچ کردند و بمنزل جعرانه آمدند و غنایمی که آنجا

در آمده بود لشکر اسلام قسمت کردند و درین میانه بیست و چهار کس از هوازن در حصار طائف مسلمان

گشته و مالک بن عوف که امیر ایشان بود مسلمان شد و آنحضرت در زمان نبوت سیزده سال در مکه

و ده سال در مدینه اقامت کرد و درین ایام از قبایل عرب همه مسلمانی کردند و قواعد دین تکمیل

و کفر بالکلیه محو گشت و اصحاب که بحبشه رفته بودند و مقدم ایشان جعفر طیار بود باز آمدند و پیغمبر

بعد رسول پادشاهان اطراف فرستاد و نامه نوشت و باسلام دلالت کرد اول بملک حبشه

نجاشی نام عمرو بن امیه ضمری را فرستاد و او احترام نمود و از تخت فرود آمد و با دب جواب

نامه را با تحفها فرستاد و مسلمان شد دیگر بهرقل قیصر روم دحیه بن خلیفه کلبی را فرستاد و جواب نامه نیکو نوشت

و در اسلامش اختلاف است دیگر به پرویز پادشاه ایران عبدالله بن حذافه سهمی را فرستاد و مسلمان نشد

و نامه را پاره کرد و حضرت او را نفرین کرد و کشته شد و ملکش بر افتاد و دیگر بمقوقس حاکم اسکندریه حاطب

بن ابی بلتعه را فرستاد و تحفها و جواب نامه فرستاد اما مسلمان نشد و گویند که دلدل حضرت مرتضی از آن

تحفهاست که پیغمبر بامیر داده و بحارث غسانی حاکم شام شجاع بن وهب اسدی را فرستاد و مسلمان نشد و جواب

نامه نوشت و بهوذه حنفی پادشاه یمامه سلیط بن عمرو عامری را فرستاد و مسلمان نگشت و جواب نامه نیکو نوشت

اما رسول را انعام و قباهای خوب داد و بمنذر بن ساوی ملک بحرین علای حضرمی را فرستاد و مسلمان شد

و پیغمبر در سال دهم از هجرت با اهل بیت بکعبه رفت و حجة الوداع گویند و در وقت معاودت در غدیر خم

باصحاب گفت الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی نیستم من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان گفتند بلی گفت

که خدای تعالی مولای من است و من مولای جمیع مؤمنانم بعد از آن دست امیرالمؤمنین را گرفت و فرمود که من کنت

مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و ادر الحق

معه حیث کان و چون بمدینه رسید در ماه صفر بیمار شدند چنانکه شیخ جمال الدین مطهر آورده که در [illegible] صفر

سنه عشر از دار الفنا بدار البقا رحلت نموده و بعضی دیگر در ربیع الاول سنه احدی عشر گفته اند و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و عباس و فضل و قثم و پسران عباس در غسل آنحضرت حاضر بوده اند و حضرت امیر بشست
و دیگران مدد کردند و امیر المؤمنین علی علیه السلام بر آنحضرت نماز گذارد و ابو طلحه انصاری در همان خانه
حجره قبر مشغول شد و لحد کند و حضرت امیر و عباس بقبر نهادند و آنحضرت را بعد از وفات پیغمبر از اولاد
فرزندی نبوده و مادر وی خدیجه است و در معجزات پیغمبر [illegible] داشته لهذا این مختصر بیتی چند در حال
آنحضرت روز هستی زاد ۞ آفتابی که جاودانه داد ۞ عقل جز طفل دایه او ۞ فرق چرخ پای سایه او
اوست نقد خزینه موجود ۞ همه عالم طفیل و او مقصود ۞

فصل دویم در ذکر ائمه هدی علیهم السلام

اول حضرت علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است که پسر عم اعیانی حضرت
رسول و زوج بتول است ولادت آنحضرت روز جمعه سیزدهم رجب و بروایتی دیگر هفتم شعبان بعد از عام
الفیل بسی سال تولدش در حرم که مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و عمر شریف
آنحضرت شصت و سه سال کنیت ابو الحسن و ابو تراب است و القاب آن امام [illegible] مطلق اوست و وصی
رسول و ولی جمیع مؤمنان اوست و مقصود از آیه کریمه انما ولیکم الله و سوره هل اتی آنحضرت است
و در جمیع غزوات رفیق و شفیق پیغمبر بوده الا که در غزوه تبوک که پیغمبر آنحضرت را قائم مقام خود کرد
و در شان او فرموده که انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و در وقتی دیگر فرمود
که علی منی و انا منه و همیشه کاشف علوم و رموز مشکله از مشکوه علم آنحضرت بمقتضای حدیث صحیح مصطفوی
که انا مدینه العلم و علی بابها و مولای و دلیل صریح مرتضوی سلونی قبل ان تفقدونی مستنیر و مستفید بوده و هست

ارقام نه برایا از مصباح کرامت و خوارق عادات آنحضرت مستفیض و مستضیء گشته مناقب علم و جود
حلم و کرم و سایر خصال سنیه و شمایل علیه آنحضرت بیش از آن است که تقریر و تحریر استقصای آن توان
نمود شعر کفی فی فضل مولانا علی ۞ وقوع الشک فیه انه الله ۞ و در اواخر ذی الحجه سنه خمس و ثلاثین
من الهجره مسلمانان بشرع و شفاعت مخصوص در مسجد پیغمبر با آنحضرت بیعت کردند و آن خلاصه نبی آدم مقتدی
انتظام کار اسلام گشته و جهان از آفتاب هدایت آنحضرت نورانی شد منافقان ضعیف تقویت و رواج
یافت و مسایل شرع شریف تأسیس و تشیید پذیرفت و اهل عالم در رعایه مرحمت آنحضرت بسعادت دارین
فایض گشته و بعد از این با مخالفان سه نوبت جنگ واقع شد نوبت اول که در جمادی الآخر سنه ست و ثلاثین
بر در بصره واقع شده و درین جنگ از مخالفان که ایشان را ناکثین خوانند طلحه و زبیر با جمعی کشته شدند
و حق بر باطل غالب آمد و آنحضرت نصرت یافت و بکوفه آمد و آنجا را دار الخلافه ساخت نوبت دویم که
در صفر سنه سبع و ثلاثین با معاویه و جماعت اهل شام روی داده و مدت حرب قریب صد روز امتداد یافت
گشت و پنجاه هزار کس و بروایتی دیگر هشتاد و هزار از اهل شقاق که ایشان را قاسطین خوانند در آن
جنگ کشته شدند و از جانب امیر المؤمنین علی علیه السلام عمار یاسر که پیغمبر خبر داده بود و ذو الشهادتین
خزیمه بن ثابت انصاری و ابو لیلی انصاری و اویس قرنی با جمعی کثیر از تابعین شهادت یافتند و در
آخر چون شامیان بمکر عمرو عاص مصحفها بر سر نیزه کردند لشکر حضرت امیر در جنگ سستی کردند
آخر حضرت امیر ناکرده مراجعت نمود و معاویه بجانب شام نوبت سیم نهروان که در سنه ثمان و ثلثین با خوارج که ایشان را
مارقین خوانند واقع شد جمله خوارج که چهار هزار و بروایتی دیگر شش هزار کس بودند که

کشته شدند مگر نه تن بیرون رفتند و ذو الثدیه که پیغمبر از قتل او خبر داده بود درین جنگ بقتل
آمد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فتح نموده بکوفه آمد و دیگر باره عزم جنگ معویه داشتند درین
اثنا عبد الرحمن ملجم علیه اللعنه بوقت صبح در روز دهم و بروایتی هفدهم سنه اربعین در مسجد کوفه زخم زد
و کارگر آمد و در شب بیست و یکم رمضان مذکور مدار جان در روضه رضوان خرامید فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر و مشهد مبارکش نجف کوفه که تا انقراض زمان مقصد جهانیان و مطلب عالمیانست
و آنحضرت را بروایت شیخ مفید بیست و هشت فرزند بوده امام حسن و امام حسین و زینب کبری و
زینب صغری که کنیت ام کلثوم است مادر ایشان فاطمه بنت پیغمبر صلعم و محمد حنفیه را مادر خوله بنت جعفر حنفیه
و عمر و رقیه توامند مادر ایشان ام حبیب بنت ربیعه و عباس و جعفر و عبد الله و عثمان مادر ایشان
ام البنین بنت حزام بن خالد و محمد اصغر و عبد الله مادر ایشان لیلی بنت عمیس و ام الحسن و رمله مادر
ایشان ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی است و نفیسه و رقیه صغری و ام هانی و ام الکرام و ام جعفر و امامه
و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه از امهات مختلفه **امام حسن** ابن امیر المؤمنین علی علیه السلام است و بعد از
والد بزرگوار اعظم و اعلم همه عالم گشت ابو محمد و لقب تقی و طیب و زکی و سبط و ولادت روز
سه شنبه منتصف رمضان سنه ثلث من الهجره واقع در مدینه بعد از وفات والد بزرگوار اهل عراق با او
بیعت کردند و این خبر بمعویه رسیده محاربه برخواست و آهنگ عراق کرد حضرت امام نیز برابر او
رفت و چون بعضی از اهل بیعت در مقام غدر شدند آنحضرت در ربیع الاول احدی و اربعین حکومت
بمعویه گذاشت و در مدینه توطن فرمود و در آخر باغوای معویه الماس سوده در کوزه آنحضرت ریختند

و مسموم ساختند مدت چهل روز بیمار بود و در پنجشنبه هفتم صفر سنه تسع و اربعین و بروایتی سنه
خمسین عالم بقا انتقال نمود و در بقیع مدینه مدفون شد مدت عمرش چهل و هفت و بروایتی چهل و
هشت سال داشت و آنحضرت را پانزده فرزند بوده زید و حسن و حسین مادر ایشان ام بشیر بنت ابی مسعود انصاری
و حسن مادر او خوله بنت منظور و عمر و قاسم و عبد الله مادر ایشان ام ولد و عبد الرحمن مادر او ام
ولد بوده و حسین اثرم و طلحه و فاطمه مادر ایشان ام اسحق و ام عبد الله و ام سلمه و رقیه از امهات
مختلفه و عقب از اولاد آنحضرت از زید و حسن باقی مانده **امام حسین** بن علی بن ابی طالب علیه السلام
ولادت آنحضرت بقول شیخ آخر ربیع الاول سنه ثلث من الهجره و بروایتی صحیحه سیزدهم رمضان
و بقول شیخ مفید پنجم شعبان سنه اربع بهجره و کنیت آنحضرت ابو عبد الله و لقب رشید و طیب و وفی
و زکی و مبارک و سبط و التابع لمرضات الله بعد از برادر در شرف و علم او در کار است چون
معویه در رجب سنه ستین رخت بربست اهل عراق بطلب آنحضرت فرستادند آنحضرت مسلم بن عقیل را که
ابن عم بود بکوفه فرستاد و قریب بیست هزار کس بیعت کردند و صورت حال بامام عرض نموده
طلب نمودند درین اثنا عبید الله زیاد بفرموده یزید علیهما اللعنه از بصره بکوفه آمده مسلم را بقتل آورد
و چون امام علیه السلام از مکه بعراق اهل عراق خلاف کرده با عبید الله زیاد ملعون در قصد آنحضرت
متفق گشته و آنحضرت را با هفتاد و دو تن و بروایتی هشتاد و دو تن از اهل بیت و اتباع در
در کربلا روز جمعه عاشر محرم سنه احدی و ستین شهید کردند و جسد آنحضرت را با سایر شهدا در جایی
دشت کربلا مدفون ساختند و عمر شریفش بروایت شیخ پنجاه و هشت بود و اولاد آنحضرت بروایتی شش

شش اند علی اکبر مادر او دختر زنان دختر یزدجرد بن شهریار و علی اصغر مادر او لیلی بنت
ابی مره که در کربلا شهید شد و بعضی روایات او را علی اکبر گفته اند و جعفر مادر او قضاعیه
که در زمان حیات حضرت ع وفات یافته و عبد الله که در کودکی در جنگ کربلا شهید شد
و سکینه مادر ایشان رباب بنت امرء القیس و فاطمه مادر او ام اسحق بنت طلحه و بعضی دیگر گفته اند که
پسری دیگر بعد که او را علی اوسط میگویند امام زین العابدین بن امام حسین علیهما السلام کنیت آنحضرت ابو محمد
و ابو القاسم و لقبش سید العابدین و سجاد و ذو الثفنات بوده فرزند و الی امام و فضل او و حکمت و
عالم او است ولادتش روز یکشنبه پنجم شعبان سنه ثمان و ثلثین در مدینه مادرش شاه زنان
آنحضرت در واقعه کربلا بیمار بوده و اتباع یزید پلید آنحضرت را با مخدرات اهل البیت علیهم السلام
و یزید بمدینه فرستاد و آنحضرت در جوار مرقد جد بزرگوار ساکن شد و چون عمرش به پنجاه و هفت رسید
در دوازدهم محرم سنه خمس و تسعین و بروایتی اربع و تسعین مسموم اعدای دین بجوار رب العالمین انتقال
فرمود و در بقیع مدفون شد آنحضرت را پانزده فرزند بوده امام و قائم مقام محمد باقر علیه السلام
مادرش ام عبد الله و بروایتی ام حسن بنت ابی محمد حسن بن علی بن ابی طالب و زید و عمر و مادر ایشان
ام ولد بوده و عبد الله و حسن و حسین و مادر ایشان نیز ام ولد و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان مادر
ایشان نیز ام ولد و علی دختر کوچکتر نیز ام ولد و مادر محمد اصغر نیز ام ولد است و فاطمه و علیه و
ام کلثوم و مادر ایشان معلوم نیست و بروایتی عبد الله نیز که بعبد الله باهر مشهور است و سادات
المحارر از نسل وی اند امام محمد باقر بن امام زین العابدین ع کنیت او ابو جعفر و لقب شاکر و هادی و باقر

و شبیه ترین با قرب حسب بقرابت آنحضرت که نسب شریفش از دو جهه بامیر المؤمنین علیه السلام میرسد
چنانکه مذکور شد بعد از پدر بزرگوار قائم مقام و امام و رهنما او است و شیخ … گوید آنچه از علم دین و آثار
و سنن و سیرت و فنون آداب از امام محمد باقر علیه السلام ظاهر شده از دیگر اولاد حسین نشده و ولادت
او بروایت شیخ مفید دوشنبه دوم صفر سنه سبع و خمسین و بروایتی غره رجب روز جمعه در مدینه بعد و عمر او
بروایت اصح پنجاه و هفت و رحلت دوشنبه هفتم ذی الحجه سنه اربع عشر و مائه و در اکثر کتب مذکور است
که در زمان ولید بن عبد الملک مروان بسعی ابراهیم بن ولید مسموم شد و امام جعفر در قصه علیه
در بقیع مدفون شد اولاد آنحضرت هفت اند جعفر و عبد الله مادر ایشان ام فروه دختر قاسم بن
محمد بن ابی بکر و ابراهیم و عبید الله و مادر ایشان حکیم بنت … و علی و زینب مادر ایشان ام ولد و ام
سلمه مادرش زینب و نزد بعضی آنست که امام را دختر بین سلمه بن امام محمد باقر
علیهما السلام کنیت او ابا عبد الله و ابو اسمعیل و لقب صادق و صابر و طاهر و فاضل از حضرت
اشرف اولاد رسول و اکرم احفاد بتول بوده و امام محمد باقر علیه السلام نص بر امامت امام جعفر علیه
صادق کرده همچنانکه حضرت رسول بر امیر المؤمنین و امیر المؤمنین بر امام حسن و ایشان بر امام
حسین و همین دستور تا بامام محمد مهدی صلوات الله وسلامه علیه و علیهم اجمعین و از نصوص
بطریق تواتر خلف از سلف نقل کرده اند ولادت روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ثلاث
و ثمانین و بروایتی سنه ثمانین در مدینه و در کشف الغمه روایت ثانی را اصح گفته و عمرش شصت
و پنج سال و وفات بروایت شیخ مفید در شوال و بروایتی در پانزدهم رجب سنه سبع و اربعین

و مانند عرش در بقیع و بروایت طبری آنحضرت را ده فرزند بود اسمعیل و عبدالله و ام فروه
مادر ایشان فاطمه بنت الحسین الاثرم بن حسن بن علی بن ابی طالب است و امام موسی و اسحق
و فاطمه و محمد از ام ولد و عباس و علی و اسما از امهات اولاد حضرت امام را با فرزند مهتر
اسمعیل محبت تمام بوده چنانکه گروهی گمان داشتند که بعد از امام قائم مقام اسمعیل خواهد بود
و در حیات پدر وفات یافت و تا بردن بر قبه امام چند نوبت روی مبارکش گشوده مردم
ببینند و تا موتش مردم یقین کردند و در بقیع مدفون است و بعد از فوت اسمعیل از خواص امام
جمعی که گمان امامت باو داشتند از آن رجوع کردند و بعضی که از خواص نبودند بحیات او قایل
شدند و بعد از فوت امام علیه السلام فرقه از آن طایفه که قایل بحیات اسمعیل بودند از آن برگشته بامامت
امام موسی قایل شدند و باقی دو فرقه شدند یکی از آن دو قایل بامامت محمد بن اسمعیل بگمان
آنکه اسمعیل امام بوده و پسر بامامت احق است از برادر و دیگری بحیات اسمعیل قایل بعد دعوی
امامت او شدند و این هر دو گروه اسمعیلیه اند و عبدالله که بعد از اسمعیل بزرگترین فرزندان
بعد از فوت امام دعوی امامت کرد اندکی تابع او شدند و باقی رجوع بامام موسی کردند
و تابعان وی را افطحی گویند و چون داعی ایشان عبدالله افطح بود و پاهای بزرگ داشت و عرب
بزرگ پا را افطح گویند بدین سبب افطحی گویند و محمد بن جعفر بر عقیده زیدیه بود که امام را خروج
بسیف لازم است و او سخی بود و شجاع روزی روزه داشتی و روزی افطار کردی و بر
مامون در سنه تسع و تسعین خروج کرد و عیسی جلودی بقتال او رفت و اصحاب او [illegible]

و او را گرفته پیش مامون بردند و او را گرامی میداشت و در خراسان با مامون میبود
تا در سنه ثلث و مایتین وفات یافت و قبرش در جرجان مشهور بگور سرخ و اسحق بن جعفر
متورع بوده و فاضل و مجتهد و روایات از او بسیار است ملازمت امام موسی را لازم دانست
و قایل بامامت او و فرزندان او شد و عباس بن جعفر مرد بزرگ و حمیده صفات است امام
موسی کاظم بن امام جعفر صادق علیهما السلام کنیت شریفش ابوالحسن و ابوابراهیم و ابوعلی و ابواسمعیل است
و کاظم لقب مشهور آنحضرت است بواسطه کثرت کظم و بردباری و صبر در محنت بعد از پدر بمرتبه [illegible]
ولادت آنحضرت در سنه ثمان و عشرین و مایه بوده در روز یکشنبه هفتم صفر بمنزل ابوا که میان مکه
و مدینه و بروایتی سنه تسع و عشرین و مایه و در بیست سالگی بامامت نشست و مدت امامت
سی و پنج و عمر شریفش پنجاه و پنج در آخر عهد بگفته هارون خلیفه یک سال محبوس بوده و بعد از آن یک
سال در بغداد بدست فضل بن ربیع سپردند مدتی در آن حبس ماند بعد از آن بفضل بن یحیی
برمکی سپردند او در خدمت شرایط ادب بجا می آورد بنابرین هارون بر فضل بن یحیی غضب کرد
سندی بن شاهک بجزا مسموم کرده آنحضرت را از آن خبر دادند و بعیت حیات بجان حق
سپرده و در بیست و چهارم رجب سنه ثلث و ثمانین و مایه و آنحضرت را مقبره که بنی هاشم
میبودند در بغداد بمقابر قریش اشتهار داشت و نواب اعلی حضرت خاقانی علیین آشیانی
اسمعیل حسینی بر سر مرقد آنحضرت و امام محمد جواد علیهما السلام عمارتی ساخته اند که در او اقامت
آن میت و اولاد آنحضرت بروایتی سی و هشت بیست پسر و هیجده دختر او در گذر علی رضا

وزید و ابراهیم و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبدالله و اسمعیل و عبیدالله و محمد و احمد
و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و ابوالقاسم و حمزه که نسبت نسب سادات صفویه حفظ بدو
القدسیه بدو میرسد و دیگری عبدالرحمن و قاسم و جعفر الاسا و اولاد اناث خدیجه و ام فروه
و اسما و علیه و فاطمة الصغری و ام کلثوم و کلثوم و آمنه و زینب و ام عبدالله و زینب الصغری
و ام القاسم و حلیمه و اسماء الصغری و محموده و امامه و میمونه در میان اولاد آنحضرت امام
زاده احمد در خدمت والد عزیز بود امام رضا بن موسی کنیت ابوالحسن و لقبش صابر و رضا و ولی
و مشهورترین رضاست که همه کس از او راضی بودند و ولادت بروایت شیخ شهید یازدهم
ذی قعده سنه ثمان و اربعین و مائه بوده و بروایتی یازدهم ذی حجه سنه ثلث و خمسین و مائه
بوده و در مدینه والده آنحضرت شقرا و لقب نوبیه و بروایتی نجمه و بروایتی تکتم و در زمان
مامون ملعون رجا بن ضحاک را که خال او بود با جمعی از معتبران بجانب مدینه بحضرت امام فرستاد
و باعزاز تمام آورده و در پنجشنبه پنجم رمضان سنه احدی و مائتین بولایت عهد مامون در مجمع عظیم
با آنحضرت بیعت کردند و نام مبارکش بسکه و خطبه در آوردند و لباس سیاه عباسیان بلباس سبز
علویان تبدیل یافت و بعد از مدتی رای مامون تغییر یافت و آنحضرت را مسموم ساخت و این صورت
در طوس در صفر سنه ثلث و مائتین واقع شد و بروایتی رمضان و قبر آنحضرت در سناباد از
مواضع نوقان طوس است و آن مشهد را امیر بن معتز در زمان سلطان محمود غزنوی که حاکم خراسان
بود عمارت کرده و آنحضرت را شش فرزند بود ابوجعفر ثانی و امام محمد الجواد التقی و ابومحمد حسن

و جعفر و ابراهیم و حسین و صاحب کشف الغمه از شیخ مفید نقل میکند که ما نمیدانیم فرزندی مرحضرت را
غیر از محمد جواد امام محمد تقی بن امام رضا علیه التحیه والثنا کنیت آنحضرت ابوجعفر ثانیست و القاب
آنحضرت منتجب و تقی و جواد و قانع و زکیست ولادت در مدینه بود دهم رمضان سنه خمس و تسعین
و مائه والده آنحضرت ام ولد بود و امام رضا او را خیزران نام فرموده و از اهل بیت
ماریه قبطیه است و در زمان مامون آنحضرت را معزز و محترم داشتند و مامون دختر خود ام
الفضل را بدو داد و چون نوبت معتصم رسید در ثانی عشر محرم سنه عشرین و مائتین او را بجانب
بغداد آورده و در سه شنبه آخر ذی قعده سنه مذکور بعالم بقا انتقال کرد و بروایتی بتسمیم
از عالم رفت عمرش بیست و پنج سال و دو ماه بود و مدت امامت هفده سال تقریبا پهلوی جد
بزرگوار مدفونست فرزندان آنحضرت چهار بودند امام علی هادی و موسی و فاطمه و امامه
امام علی النقی بن محمد التقی علیهما السلام ولادت در منتصف ذی حجه سنه اثنی عشر و مائتین در موضع
صریا از مدینه والده اش ام ولد سمانه مغربیه است و در روز دوشنبه سیم رجب اربع و خمسین و مائتین
در سرمن رای بروضه رضوان خرامید و آنحضرت را چهار فرزند بود ابومحمد حسن العسکری
و حسین و جعفر المشهور بالکذاب و یک دختر عالیه و بعضی عالیه را نام نبرده و علیه را ای فزاینده
امام حسن عسکری بن علی بن الهادی کنیت ابومحمد و لقب خاص و زکی و هادی و سراج و عسکری ولادت
آنحضرت روز دوشنبه رابع ربیع الآخر سنه اثنین و ثلثین و مائتین بوده در مدینه و در اکثر روایات
احدی و ثلثین و مائتین بوده والده آنحضرت ام ولد است نام او حدیثه در زمان معتمد عباسی
بخلاف روایات کشته بتاریخ جمعه هشتم ربیع الاول سنه ستین و مائتین بروضه رضوان خرامید

و در پهلوی پدر بزرگوار مدفون شد طبرسی گوید که اعدا بدادن زهر او اهتمام داشتند
حضرت امام بهمین جهة رحلت نمودند و بحقیقت جمیع ائمه علیهم السلام بعز شهادت قطع نظر از
عالم فانی کرده اند بقول امام جعفر علیه السلام حیث قال والله ما منا الا مقتول شهید و آنحضرت را
غیر از خلف دایم و حجت قایم فرزندی نبود **امام محمد المهدی** بن امام حسن العسکری علیهما السلام لقب
آنحضرت حجت و قایم و مهدی و خلف صالح و صاحب الزمان در غیبت اولی اهل شیعه زبان
رمز از آنحضرت بناحیه مقدسه تعبیر میکرده اند و ولادت آنحضرت شب جمعه منتصف شعبان
سنه خمس و خمسین و مایتین بوده در سر من رای نام مادرش نرجس چون والد بزرگوار آنحضرت
از عالم رفت امام دایم پنجساله بود حق سبحانه و تعالی در طفولیت علم و حکمت داد چنانچه بحضرت
حضرت عیسی و یحیی معصوم نبوت و حکمت چنانچه امروز قطب اعلم و مدار عالم و اشرف بنی آدم
اوست و آنحضرت که پر کند زمین را از عدل و مثل او درین امت چون حضرت خضر است و
آنحضرت را دو غیبت است غیبت اول در وقت معتمد خلیفه عباسی بزعم اهل تاریخ در سنه خمس و
وستین و مایتین بوده و از جمله محرمان آنحضرت ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری و محمد بن علی بن
بلال و ابو عمرو عثمان بن سعید السمان و پسر او ابوجعفر محمد بن عثمان و احمد بن اسحق و ابراهیم بن
مهزیار و محمد بن ابراهیم و جماعت کثیر که ذکر ایشان موجب تطویل کلام است اما مدت
این غیبت چنانکه صاحب کشف الغمه هفتاد و چهار سال بوده و بروایت ثقات ثابت گشته
که ابو عمرو عثمان مدتی بمطالع کرامات حضرت امام بوده اند و چون او وفات یافت پسر او محمد
قایم مقام او شد و در سنه اربع و خمس و ثلثمایه از عالم رحلت کرده و بعد از آن ابوالحسن بن

روح در شعبان سنه ست و عشرین و ثلثمایه بدار البقا نقل فرمود بعد ابوالحسن علی بن
محمد السمری قایم مقام ابوالحسن روح شد و او در شعبان سنه ثمان و عشرین و ثلثمایه
دنیا را بازپرداخت و از وقایع او چنانست که روایت کرده اند از ابی محمد الحسن بن احمد المکتب که
گفت در بغداد بودم در سالی که محمد از عالم ارتحال میکرد قبل از وفات او توقیعی بیرون
آورد نزد جمعی که پیش او بودند نسخه اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری اعظم الله
اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک ولا توص الی احد یقوم
مقامک فانک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا باذن الله تعالی و ذلک بعد طول الامد
و قسوة القلب و امتلاء الارض جورا و سیاتی شیعتی من یدعی المشاهدة و الا فمن ادعی
المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو کذاب مفتر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
راوی گوید که چون بدین توقیع عالم گشتم و از نزد علی بن محمد بیرون آمدیم روز ششم وفات
کرد و کسی را وصیت نکرد بجای خود و بعد از آن غیبت کبری است تا زمان ظهور علامات بعد از
آن باذن الله تعالی از آنکه مبارک ظاهر خواهد شد و عالم را از نور عدل و انصاف مملو خواهد
ساخت **قسم دویم** در ذکر پادشاهانیکه قبل از اسلام بوده اند و آن چهار فصلست **فصل اول**
در ذکر پیشدادیان یازده تن مدت ملکشان دو هزار و چهارصد و پنجاه سال اول ایشان
کیومرث است بعضی پسر خان او را آدم میخوانند و بعضی او را از نسل سام بن نوح علیه السلام میدانند
و بعضی گفته اند آدم مست اما پیش از نوح بوده و از نسل شیث بن آدم است همه قول

ازو پادشاهی نخستین مقام او در غارها بوده و پوست حیوانات میپوشیده در آخر عمر عمارت
ساخت و خانه کرد و شهر ازو پیدا گشت و هزار سال عمر داشت و سی سال پادشاهی
کرد از آثار او بعضی از اصطخر فارس است و دماوند و بلخ **هوشنگ** بن سیامک بن کیومرث بعد از
پدر پادشاه شد در عدل و داد کوشید و چون پیش از او آیین داد ندیده بودند او را
پیشداد لقب کردند و او کتابی در حکمت عملی ساخته و از آن جاودان خرد گویند و بعضی
از آن حسن بن سهل وزیر مامون بزبان عربی آورده و شیخ ابو علی مسکویه در
کتاب آداب العرب و الفرس تضمین کرده و مطالعه آن دلیلست بر حصافت نفس و کمال
فضل و او از معادن کار و بعضی فلزات بیرون آورد و از آثار او شهر سوس و شوشتر
و بعضی از اصطخر فارس است و ادریس علیه السلام معاصر او بود و مدت پادشاهی او چهل سال
طهمورث بن هوشنگ بلقب او را دیوبند گویند تمامی اسلحه را او کار فرموده قاعده بت
پرستی در زمان او پیدا شد از آثار او کهندز مرو و اصل طبرستان و اصفهان
و بابل و کرد آباد از جمله مداین سبعه پادشاهی او سی سال و کسی را در کار دین متعرض
نبود **جمشید** بن طهمورث بن هوشنگ بعضی گویند برادر طهمورث بود نام او جم و لقب شید
جهة آنکه از خوبی روشنی از روی او میتافت او را بخورشید نسبت کردند پادشاه دانا
و زیرک بود اقوام را از مردم او جدا کرد و بعضی را سپاهی و بعضی را رعیت کرد و پیشتر
و اکثر صنعتها در زمان او پدید آمد آهن را از سنگ او بیرون آورد و آلات حرب ساخت

علم طب در زمان او آغاز کردند بت پرستی در زمان او آغاز کردند بت پرستی
در عهد او غلبه کرد و در آخر عهد دعوی خدائی کرد و بر شکل خود تمثالها ساخت و باطراف
فرستاد و فرمود تا آنرا پرستند از آثار او تمامی اصطخر است چنانکه دوازده فرسنگ
طول و دوازده فرسنگ عرض داشت و اندرون مواضع و مزارع و شهر همدان
و طوس و پل سنگین بر دجله بغداد او بست و از اسکندر رنگاف مدت پادشاهی
هفتصد سال در آخر از ضحاک گریخت و صد سال گرد جهان بگشت تا وفات کرد **ضحاک** از نسل
سیامک بن کیومرث است فارسیان بجهت آن او را ده آک گفتند یعنی خداوند ده عیب زشت
گویند خواهرزاده جمشید بود بر او خروج کرد و پادشاهی ازو بسته ضحاک ستمکار بود در
آخر دولت دو غده بر دوش او برنج سرطان پیدا گرد و تسکین آن از مغز سر آدمی بود
خلق بدین سبب کشته شدند و مردم او را اژدها خواندند در اصفهان آهنگری کاوه
نام دو پسر داشت ایشان را جهة کشتن بدرگاه ضحاک گرفتند فریاد بر آورد و پیک آهنگری
بر سر چوب کرده روان گردید خلقی بیشمار بمخالفت ضحاک بر او گرد آمدند و درفش کاویانی ازو
مانده و در آخر بفریدون پیوست و به بیت المقدس رفته ضحاک را بند کردند و مدت پادشاهی ضحاک
هزار سال بود **افریدون** بن آبتین از نسل جم بود افریدون بمدد کاوه و اکابر ایران بعد ضحاک خروج
کرده و گرفت و در کوه دماوند در چاهی حبس کرد و فریدون در آبادانی و عدل کوشید و آن پیک را
که کاوه بر سر نیزه افراشته بود بر خود مبارک داشت بجواهر مرصع کرد و هر پادشاهی که بر سریر نشست

بران افزود بوقت فتح قادسیه مسلمانان آنرا قسمت کردند و فریدون را سه پسر بود
سلم و تور و ایرج دیار مشرق تا روم و چون بتور داد و برادران بر ایرج بواسطه میانه ملک که
تختگاه بود رشک بردند و او را کشتند و سرش پیش پدر فرستادند از ایرج دختری
مانده بود از آن دختر منوچهر متولد شد فریدون او را تربیت کرد و او سلم و تور را کشت
در عوض خون پدر و از آثار فریدون باره و خندق است تا یک جهت دفع رهزنان ساخت
او بجهانید در عهد او کوش فیل دندان برادر ضحاک بر ملک بربر مستولی شد و دعوی خدائی کرد فریدون
سام نریمان را بدفع او فرستاد و محاربات عظیم شد و سام مظفر گشت و او را بمتابعت درآورد و نمرود
کنعان از نسل کوش است فریدون وفات یافت و مدت سلطنت او پانصد سال بود **منوچهر** بن مشخورنر پسر
زاده فریدون بعد از او بپادشاهی نشست و بهر طبقی پادشاهی و بهره‌وری دهقانی مملکت و بهلوانی
بسام نریمان داد و نهر فرات و شط حفر کرد و بعراق آورد و بوستانها و ساخت و اشجار
دریاچین از بیشها و کوهها آورد و تربیت کرد و چون ایام دولتش بشصت سال رسید در آن
ایام افراسیاب از نسل تور آهنگ وی کرد با لشکر تمام منوچهر از و گریخت و بطبرستان
رفت افراسیاب از پی او شتافت رفت پس صلح کرد که ما ورای جیحون افراسیاب را باشد و باز
گشت در زمان وی باری تعالی شعیب را باولاد مدین ابراهیم علیهما السلم فرستاد و موسی و هرون را
بفرعون و نام او ولید بن المصعب است مدت سلطنتش صد و بیست سال بود و بعد از آن درگذشت
نوذر بن منوچهر بعد از پدر بپادشاهی نشست از اولاد تور بن فریدون افراسیاب با او

محاصمت کرد و محاربات شد نوذر اسیر شد و بحکم افراسیاب کشته شد مدت ملکش هفت سال
بود **افراسیاب** از نسل تور بن فریدون است بعد از قتل نوذر بر ایران دست یافت و قتل عام
کرد و عمارات بشکافت و چشمها بینباشت و کاریزها خراب کرد و در آن سال سام نریمان
وفات یافته بود و زال پسر سام او را از این ملک براند به زو بن طهماسب داد و مدت استیلای
افراسیاب در ایران دوازده سال بود **زو** بن طهماسب بن منوچهر در بعضی تاریخ او را زاب نوشته‌اند
در هشتاد سالگی بمدد زال زر پادشاه شد در عمارت و آبادی کوشید و هفت سال خراج از
جهان برداشت و ملک معمور شد خزاین پادشاهان که دست افراسیاب بران نرسیده بود
خرج نمود گرد از آثار او دو رود خانه در دیار بکر کردند و بر جمله مخی کهه و بران رودها و بهشتها ساخت
و چون معمر بود پادشاهی به پسرش گرشاسب داد و مدت ملکش بعضی پنج سال و برخی یازده و بعضی
سال گفته‌اند **گرشاسب** بن زو در حال حیات پدر پادشاه شد بعضی گفته‌اند برادرزاده او است و در نظام
التواریخ سی سال و بر روایت صاحب گزیده شش سال و بعضی مورخان دیگر سلطنتش مسلم نداشته‌اند و الله
اعلم **فصل دویم** در ذکر کیانیان و هشت اند مدت ملکشان هفتصد و سی و چهار سال اول **کیقباد** بن آ
بن زو بن طهماسب بن منوچهر بمدد زال زر و رستم در ایران پادشاه شد و ملک را ضبط کرد
و جهان پهلوانی که اکنون امیرالامرا میخوانند برستم داد و چون کیقباد با افراسیاب صلح کرد و حد
رود جیحون را مقرر شد فرسنگ اوسپه کرد و چون دارالملک او صفاهان بود و از اکو ره متغیر گفت
از معمران که در زمان او بعد از خضر و الیاس و الیسع و اشموئیل علیهم السلم اند مدت ملکش

صد سال بود کیکاوس بن کیقباد گروهی گویند نبیره کیقباد بود بوصیت کیقباد و پادشاه شد بعد از
مدتی بمازندران رفت و گرفتار شد و رستم رفت و بجنگهای که در مازندران بود کشت
و او را خلاص کرد و پادشاهی که در مازندران بود نیز جنگ کرد و بکشت و او را از ملک براند
بار دیگر بهاماوران رفت و گرفتار شد رستم لشکر کشید و با پادشاه هاماوران و مصر و شام و روم
جنگ کرد و بشکست کیکاوس را مظفر بدار الملک رسانید و کیکاوس مکافات آن خواهر خود
مهرناز را برنی برستم داد و بعد از آن خطاب پهلوانی و امارت با پادشاهی رسانید رستم پیش از آن کار
بشهر سمنگان رفت و دختر پادشاه آنجا را بخواست و سهراب حاصل شد چون بحد بلوغ رسید
با لشکر توران بایران آمد و بر دست رستم ندانسته کشته شد و مادرش تهمینه خود بهش آمد و او را
دلخوش کرد و از او فرامرز بزاد و کاوس دختر برادر ملک گرسیوز که ایرانیان از تورانیان
بدست آورده بودند بخواست سیاوش از او بزاد و سیاوش بسبب تهمت سوداوه زن کاوس
که برو عاشق گشته بود و ملک پدر بگذاشت و پیش افراسیاب رفت و دختر او فرنگیس نام بدو داد
و سیاوش بقصد گرسیوز برادر افراسیاب کشته شد و فرنگیس حامله بود چون خبر سیاوش باز رسید
رستم زال سوداوه را بکشت و لشکر بر سر افراسیاب برد و مظفر شد و تا هزار فرسنگ از ولایت
توران خراب کرد و قتل عام نمود و مدت ملکش صد و پنجاه سال و بعضی گویند که در زمان او بعهد
داود و سلیمان و لقمان علیهم السلم و او رصدی در بابل و یکی در بغداد ساخت کیخسرو بن سیاوش بن
بعد از قتل پدر بچهار ماه از فرنگیس متولد شد چون بحد بلوغ رسید گیو از ایران رفت و او را

و در راه با لشکر افراسیاب محاربات نمود و مردیها کرد و بی کشتی از جیحون بگذشت و او را با
طوس بن نوذر جهة فریبرز بن کاوس در پادشاهی نزاع نمود و قرار بر فتح دژ بهمن دادند و
نهادند فریبرز عاجز آمد کیخسرو فتح کرد و پادشاهی بر او قرار گرفت و لشکر بر سر افراسیاب
فرستاد و در زمان او بکرات محاربات شد مردانگی رستم در آن محاربات معلوم است و در
آخر از طرفین دوازده پهلوان اختیار کردند و تمامی پهلوانان تورانیان کشته شدند و
کشته آن جنگ را دوازده رخ خوانند پس از این کیخسرو خود بجنگ رفت و شیده پسر افراسیاب
در خوارزم بدست کیخسرو کشته شد و در آخر کیخسرو مظفر و افراسیاب منهزم گشت کیخسرو
از عقب رفت و او را گرد جهان میگردانید تا در آذربایجان بر دست هوم اسیر شد کیخسرو او را
با برادرش گرسیوز بقصاص رسانید بعد از این شصت سال پادشاهی کرد و گروهی گویند
کیخسرو بکوه گیلویه غایب گردید و شیثا عزیر در عهد او بود تلمیذ داود نبی و لقمان حکیم لهراسب بن اورند
شاه بن کیقباد چون کیخسرو را پسر نبود پادشاهی بدو داد و چون مردان او ملازم نبودند
بر آن کار بر گران آمد چنانکه در شاهنامه میفرماید نظم از آن هر کسی در شگفتی بماند که لهراسب را شاه
بایست خواند لهراسب چون بتخت نشست دیوان عرض لشکر نهاد و جهة لشکریان نان پاره
معین کرد و امرا را بر تخت زرین نشاند و جهة خود سراپرده زد و بتسخیر اقالیم مشغول شد
تا بیشتر ممالک بگشود و آورده اند که بخت النصر که بکارزار رحبعم بن سلیمان رفت و بیت المقدس
خراب کرد فرستاده وی بود و پسرش گشتاسب را اصل پادشاهی بود و از پدر رنجید و بخشم بروم

رفت و دختر قیصر را خواست و بسیاری از ولایات مملکت قیصر افزود و قیصر بقوت او
آهنگ ایران کرد لهراسب را معلوم شد که آهنگ قیصر بقوت گشتاسب است تاج و نگین پیش
گشتاسب فرستاد و پادشاهی بدو داد و خود بعبادت مشغول شد و منع مقام کرد از جانب
او اسباب سلاح اند و لهراسب را بکشت مدت ملکش صد و بیست سال و از مشاهیر انبیا که در زمان
او بوده اند ارمیا و عزیر بود **گشتاسب** بن لهراسب در طلب تاج و نگین و تخت بدو رسید و در جای
و زردشت پادشاه گبران در عهد او آغاز دعوت کرد و گشتاسب دین گبر گرفت و وی را ابا نزاع
بر آن تکلف نمود و در اصطخر مقام گرفت و بزمزم خواندن مشغول شد و آتشکده ساخت و در
کوه اصطخر و حوالی آن صورتها باشد که از سنگ بیرون آورده اند و مدفن ملوک عجم بیشتر آنجاست
چون ارجاسب لهراسب را بکشت گشتاسب بر بلستان بکوه گریخت و برادر خود جاماسب حکیم را
فرستاد که اسفندیار پسر او را که در قلعه گرد کوه که بدر گنبد مشهور است بند کرده بود آورد و نویدش داد
و اسفندیار با ارجاسب جنگ کرد و نصرت یافت و در عقب او بجهت خون برکنار
و بشکل بازرگانان بروئین دز در آمد و او را بکشت و پادشاهی توران بیکی از فرزندان افراسیاب
داد و چون اسفندیار مظفر با ایران آمد و از پدر پادشاهی طلبید گشتاسب از پسر آزرده بود او را بجنگ
رستم فرستاد و رستم او را آخر کار هلاک کرد مدت پادشاهی گشتاسب صد و بیست سال و از آثار او
قلعه سمرقند و دیواری در میان ایران و توران هشت فرسنگ از اطراف سمرقند و شهر صفا
فیثاغورس و حکما که در زمان او بوده اند سقراط و جاماسب و مدفنش در فارس **بهمن** بن اسفندیار

گشتاسب بوصیت جد بر پادشاه شد و بجنگ خاندان رستم بکین پدر رفت و فرامرز بن
رستم را بکشت و زال را محبوس کردانید پس خلاص داد و برادر رستم زواره را بکشت او را
در چاه مجروح شده بود آن در گذشته بهمن ولایت بسیار در تصرف آورده بود و بخت النصر را
در بابل بعمل گماشته و کیرش از اسباط جاماسب که مادرش دختری از انبیای بنی اسرائیل بود
بعوض وی فرستاد و بفرمود تا حلقه بنی اسرائیل را به بیت المقدس آورده و در آبادانی
باتفاق دشمن ایشان ریاست ملک شام داد و بیت المقدس عمارت کرد و مادر بهمن از
اولاد طالوت بود و زنش از نژاد رحبعم بن سلیمان و از او پسری ساسان نام و دختری
همای نام بهمن همای را زن کرد و پادشاهی بدو داد و ساسان از رشک بعبادت مشغول
شد مدت پادشاهی بهمن صد و دوازده سال حکما که در عهد او بوده اند بقراط و دیمقراطیس
همای بنت بهمن زنی نیکو رای بود و سیرت پسندیده داشت بحکم وصیت پدر پادشاه شد
و از پدر حامله بود و پسری شد حب پادشاهی بر مهر فرزندی غالب آمده او را در صندوقی
نهاد و بآب انداخت گازری گرفت و بپرورد و چون بزرگ شد گازری نکرد و بسلاح
ورزیدن مشغول شد و با لشکری که مادرش بجنگ رومیان میفرستاد همراه شد اکثر لشکر
آثار دولت در وی مشاهده میکردند چون بروم رسید مردی بسیار کرد احوال او را
با همای تقریر کردند تفحص احوالش کرد محقق شد که پسر اوست پادشاهی بدو تسلیم نمود و خود
گزید و گویند چهل مناره و خانه عظیم که در وسط اصطخر بود و اکنون بچهل مناره مشهور است

او ساخته مدت پادشاهی همای سی و دو سال از آثارش جرباذقان دارا
بن بهمن بجای مادر پادشاه شد و او پادشاهی با عدل و رای بود و بیشتر ملوک عجم مرید او
او بوده اند و بجهت آنکه خبر هر دیار زود تر برسد در منازل اسپ بسته داراب دختر
فیلقوس بخواست و چون بوی دهنش بود پیش پدر فرستاد و دختر از داراب حامله
بود چون پدر او فیلقوس گفت از نسل داراب است پسر دیگر دارا نام بود او را ولیعهد
گردانید مدت پادشاهی داراب دوازده سال بود و بیشتر مقام وی در فارس بود
از آثار او داراب جرد فارس است و از حکیمان که در عهد او بوده اند افلاطون
الهی که شاگرد سقراط است دارا بن داراب بوصیت پدر پادشاه شد و میانه
او و اسکندر رومی بر سر خراج بعضی ولایات ایران که در تصرف رومیان بود خصومت
آهنگ جنگ یکدیگر کردند و دو مرد همدانی از مردم دارا او را زخم زدند و بگریختند
گریختند و اسکندر آمد و سر او را در کنار نهاده سوگند خورد که فرموده من نیست دارا التماس
کرد تا کشندگان او را بکشند و دختر وی را زن کند از روی پدر بپذیرفت و بران وفا کرد و از جهت
ملوک طوایف بگماشت و بخواست که خلاف عهد کند مدت پادشاهی دارا چهارده سال
از آثار او شهر بدراب اسکندر بن داراب که او ذوالقرنین است و بعضی گویند که اسکندر بن فیلقوس
رومیست بعد از قیصر در روم بسلطنت رسید و بعد از بر در پادشاهی ایران هم رسید و او تمامی
جهان در تصرف داشت و خضر بر مقدمه او بود بآب زندگی رسید و بخورد و اسکندر محروم ماند

ارسطاطالیس وزیر او بود و حکمت و فلسفه و منطق و مجسطی و اقلیدس و هیئات از
ایران بروم فرستاد و از آثار اسکندر سد یاجوج و ماجوج است و اسکندریه مغرب و شهر
شام و مرو و هرات در خراسان و سمرقند و ماوراءالنهر و بروج باران و بقول بعضی
مورخان سد یاجوج و ماجوج و طلب آب حیوان از ذوالقرنین اکبر است و چون اسکندر
رحلت خواست جهان بر ملوک طوایف بخش کرده و در ایران نود پادشاه معین کرد و حکم
همچنان فرمان دیگری نبردند مدت پادشاهی او چهارده سال و وفات او در شهر زور
بوده و در وقت وفات سی حکیم از اعاظم بر سر او حاضر بودند و هر یک سخنان مشتمل بر موعظه
در میانست ارسطاطالیس از جمله شاگردان اسکندر را اجزای مالیده در تابوت طلا
نهادند و باسکندریه فرستادند مادرش او را از تابوت طلا بیرون آورده و در تابوت
سنگ مرمر نهادند و در اسکندریه دفن کردند و اتفاق و عهد را اسعاصر او بودند بعد از او
ملک بر پسرش اورودس نام که شاگرد ارسطاطالیس بود عرض کردند قبول نکرد و بعلم و عبادت
مشغول از اهل بیت اسکندر مردی راعوس نام برده بسته و او را بطلیوس گفتند و معنی این
ملک بزرگ بود همچنانچه ملک عجم را کسری میخوانند و یونان و مصر و شام و مغرب تا عراق
و دجله در حکم او شد و بنی اسرائیل را در بیت المقدس نیکو داشت و ترویج دین و شریعت
فرمود و بعد از سی و هشت در گذشت و بعد از او دقیانوس پادشاه شد و او بود که اصحاب
کهف گریختند و بکهف افتادند و بعد از او مردی دیگر بپادشاهی رسید نام او عوطوس
از پادشاهی و پنجاه گذشت عیسی مریم بزاد و میان عیسی و اسکندر صد و شش سال است

و بعضی زیاده ازین نیز گفته اند والله اعلم **فصل سیم** در ذکر ملوک طوایف از عهد اسکندر تا
زمان اردشیر بابکان مدت سیصد و سیجده سال ایران داشته اند و در علم در زمان شان
کوشش بسیاری نمودند و اکثر هر یکی را اعلا رسیده اند از ایشان سه فرقه که بیست و یکتن از
دیگران بزرگتر بوده اند **فرقه اول اشکانیان رومی** چون اسکندر جهان بر ملوک طوایف بخش کرد هر یکی
و عراق و بعضی از فارس و کرمان هر دو داد و مدت چهار سال بپادشاه بود تا بدست اشکانیان
دارا کشته شد **فرقه دویم** اشکانیانند دوازده تن ملکشان صد و شصت و پنج سال
اشک بن دارا در زمان عیش اسکندر پنهان شد و بعد از آن اطلس را بکشت و بر ملوک پادشاه
مقرر کرده که نام او بالای نام خود نویسند و او نیز خراج نطلبید و قول و نصب سکه اسم
دیگری نباشد مدت ملکش پانزده سال **اشک** بن اشک بن دارا بعد از پدر پادشاه شد و هفت
سال حکم کرد و درگذشت **شاپور** بن اشک او را شاپور بزرگ خوانند بعد از پدر پادشاه شد
و بجنگ روم رفت و خلقی بسیار بکشت و از اموال سکندر بسیار آورد و مدت ملکش شصت
سال **بهرام** بن شاپور بعد از پدر پادشاه شد و یازده سال پادشاه بود **هرمز**
بن بلاش بعد از پدر پادشاهی یافت و شانزده سال پادشاه بود **نرسی** بن بلاش بن
شاپور بعد از پدر چهارده سال پادشاهی کرد **فیروز** بن هرمز بعد از عم پادشاه شد
و هفده سال در پادشاهی بود **بلاس** بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد و دوازده سال
حکومت کرد **خسرو** بن بلاس بعد از پدر مدت بیست سال پادشاهی کرد **بلاس** بن بلاس
بن فیروز که بلاسان صفاهان هر دو منسوب بدوست و دو سال در پادشاهی بود بعد از آن

در جنگ اشغانیان بقتل رسید **فرقه سیم** اشغانیانند از نسل فریبرز بن کاوس هشت تن
مدت ملکشان صد و پنجاه و سه سال **فردوان** بن اشغ با اشکانیان جنگ کرد و دولت
از خاندان ایشان بیرون آورد و ملک بر او قرار گرفت با ملوک طوایف همان شرط کرد
مدت بیست و سه سال در پادشاهی بود **خسرو** بن اشغ مدت چهل سال پادشاهی کرد **بلاش**
بن اشغ بعد از برادر دوازده سال پادشاه بود و عیسی در عهد او متولد شد **گودرز** بن بلاش
مدت سی سال پادشاه بود و یحیی علیه السلام از بنی اسرائیل و خواست **نرسی** بن گودرز
بعد از پدر پادشاه شد و مدت ده سال حکم کرد **نرسی** بن نرسی بعد از پدر پادشاه شد
مدت یازده سال در پادشاهی بود و پادشاهی در عهد او قصد ایران کرد و از
پادشاهان طوایف مدد خواست ایشان را از ایران دفع کرد **اردوان** بن نرسی بن نرسی
که آخر ملوک طوایف است بعد از پدر سی و یک سال پادشاهی کرد و در جنگ اردشیر بابکان
بقتل آمد و دولت ملوک طوایف سپری شد **فصل چهارم** در ذکر ساسانیان که ایشان را اکاسره
خوانند سی و یک تن مدت ملکشان پانصد و بیست و یک سال **اول اردشیر** بابکان بجد دیگر بابک
منسوب است و این بابک از قبل اردوان حاکم فارس بود و شهر بابک میان فارس و کرمان
بدو منسوب است و پدر اردشیر را ساسان نام بود و از نسل ساسان بن بهمن بود اردشیر
شبانی بابک میکرد تا شبی بابک در حق او خوابی دیده از نژادش پرسید اظهار کرد بابک
او را معزز نمود و دختر بدو داد اردشیر متولد شد چون بحد بلوغ رسید بخدمت اردوان رفت
و با سری از سرزری و سر برآورده و هر دو را بکشید و بفارس رفته اردوان لشکر خود در جنگ فرستاد

اردشیر بر او مظفر شد و بجنگ اردوان رفت او را ظاهر زنی بعد از محاربه بکشت و بر ملک
مستولی شد و دخترش زن کرد و دختر بفریب برادر خواست که اردشیر را زهر دهد فهم کرد
بوزیر داد تا بکشد زن گفت حامله ام چون اردشیر را فرزند نبود وزیر او را نهفت و خود را
خصی کرد و بعد از چند ماه شاپور از و متولد شد وزیر او را بپرورد و در ده سالگی در چوگان
گوی باختن برادر شیر ظاهر گشت وزیر حقیقت عرض و وزیر را نوازش نمود و از بزرگان
وزیر اردشیر بود پادشاهان ملوک طوایف هر یک خراج و پیشکش قبول نمودند و هر کس قبول
نکرد دفع کرد از آثار اردشیر خوره فارس که عضدالدوله دیلم فیروزآباد نام کرده و شهر
کواشیر است که دار الملک کرمان است و اهواز و بند رود و سرخان بخوزستان و جزیره
هدیار زکره و بحرین هر یار زفارس و وزیر بقروین که اکنون موضعیست بهمسر گیلان که گرخان
میخوانند و در میان سیستان و شهری از حد این سبعه بعراق و آب زنده رود باصفهان بر
رعایا قسمت کرد مدت پادشاهی چهل سال و دو ماه و او پادشاهی با عدل و داد بود و قواعد
نیک نهاد و در اواخر سلطنت در ربع مسکون حکم کرد **شاپور** بن اردشیر پادشاهی عادل بود
بعد از پدر رسید و یکسال پادشاهی کرد از جمله بنا بر که ظهور رسانید و استخر آب عظیم
و در سنجی آورده که در صوب آن شهر غاری است و صورت شاپور در سنگ تراشیده بر
سنگ ستونی در میان غار ایستاده و بهر ولایت مواضع ساخت **هرمز** بن شاپور مردی با جلال
و قوت بود و دو سال پادشاهی کرد و از آثار او شهر رام هرمز بخوزستان و دستگره میان بغداد
و خوزستان است **بهرام** بن هرمز بعد از پدر پادشاه شد و شیعه مانی را اعتبار گردانید تا آنکه

مانی ادعا کرد و جمیع اتباع خود را حاضر کرد آنگاه حکما را جمع نمود تا با مانی بحث کردند
و ملزم ساختند و کفرش مبین شد توبه بر وی و اتباعش عرض کردند قبول نکرد بهرام فرمود
تا پوستش کندند و همچنان فرمود تا مصریان را هلاک کردند و از ایشان هر که دعوت کرده بود
محبوس کردند و مذهب او برطرف شد و گویند اثر آن در چین مانده و مدت ملکش سه سال
و سه ماه است **بهرام** بن بهرام نجابت نیکو سیرت بوده و مدت ملکش شش سال **بهرام** بن بهرام
بهرام بن هرمز او را اشکانشاه خوانند و بهرام بن بهرامیان گویند بعد از پدر چهار ماه حکومت
کرد **نرسی** بن بهرام بعد از پدر پادشاه شد و مدت نه سال حکومت کرد **هرمز** بن نرسی بعد از
پدر پادشاه شد اول پادشاهی که از اکابر که در دیوان مظالم نشست و داد مظلوم
داد و او بود مدت نه سال پادشاه بود **شاپور** بن هرمز بن نرسی بوقت فوت پدر هنوز متولد
نشده بود هرمز فرزند داشت ارکان دولت جهت آن کردند مادرش حامله بود پادشاهی را
بعد از چهل روز متولد شد طفل را بر تخت خوابانیدند تاج بالای تخت وی آویختند چون او کودک
بود ملک پر آشوب شد از عرب طایر غسانی لشکر کشید و بحکاه ساسانیان غارت کرد و خواهر
هرمز را اسیر نمود و چون شاپور بحد مردی رسید بجنگ طایر رفته دختر طایر ملکه نام با او
عشق شد و او را در قلعه راه داد تا طایر را بکشت و از عرب بسیار بکشت تا آنکه ملول شد و از
آن سفر نمود تا شانه عرب بیرون میکردند و بعضی میمردند عرب او را ذو الاکتاف خواندند
از احداد مالک بن نضر پیش او رفت و او را از نسب آن از عرب پرسید شاپور گفت که از
مهمانان شده ام که از عرب شخصی خبر دهد که ملوک عجم را برانداز و مالک گفت شاید سخن

دروغ باشد و اگر راست است اولی آنکه این حمل کنیم باشد تا آن صاحب دولت کینه کمتر گیرد و
ازین آزار بازداشت شاپور بر سم رسل پیش قیصر روم رفت قیصر او را شناخت محبوس [?]
و بایران آمد و خرابی کرد و در ملک متمکن شد شاپور بعد دکنیزک با او عاشق شد گریخت
و با آن کنیزک بایران آمد و تا زمین قزوین هیچ جا آرام نگرفت و در آن زمین که سالکی شده
باغیست که اکنون هست احداث شاپور است و در آن وقت پر صومعه بود از احوال ایران
پرسید صومعه دار گفت وزیر شاپور در روم بازرست و لشکر در سر و بار [?] پادشاهان [?]
اشارت کرد و بخدمتش پیوستند باتفاق بقصد قیصر روانه بغداد شدند و او را دستگیر کردند ملک
شاپور صافی شد شاپور زمین قزوین را بر خود مبارک دانست فرمود تا شهری بسازند معماران
بعمارت مشغول می‌شدند و علمان زحمت میدادند هرچه ایشان روز می‌ساختند ایشان شب خراب
میکردند شاپور بدفع اعراب مشغول بود جواب فرستاد که علما نیز از مشغول سازند و عمارت
کنید چنین کردند و شهرستان ساخته شد و آغاز عمارت قزوین در ماه ایار سنه ثلث و ستین و اربعمأة
اسکندری بطالع حوت جمعی از لشکری جهت دفع دیلمان در آنجا بودند شاپور چون دفع ایشان کرد
بدیلمان آمد و تا کنار دریا رفت و قتل عام کرد و بر هیچ دیلم ابقا نکرد و آنچه لشکری غارت کرده بودند
بسوخت و در زیر گل کرد و از برون عماره داشت در تاریخ گزیده آورده که در زمان مانی صورتگر
دعوی پیغمبری کرده و بعضی گویند در زمان شاپور بن اردشیر و صاحب نظام التواریخ و حمزه
اصفهانی بر آنند که در زمان بهرام اول بوده چنانچه مذکور شد و دعوی پیغمبری بران کرده که
خطهای دراز و کوتاه کشیدی و دایره نمودی بی پرگار و مسطر چنانچه مکرر دیدن لغات میکرد نقل است

و صورت ربع مسکون و سه ربع غیر مسکون برگوی نگاشته بود و پیراهنی نیز ساخته که
چون پوشیدندی مرئی بودی و چون کندندی ناپیدا شدی از آثار شاپور سارستان قزوین
که اکنون محلی است از آن و مداین و تجدید عمارت انبار و حوزه شاپور که آنرا اهواز گویند حوض [?]
و چند نهر دیگر هم در هند و مدت عمر و پادشاهی هفتاد و دو سال اردشیر نکوکار در شاپور
ذوالاکتاف است از مادر چون پسر شاپور کوچک بود پادشاهی بدو دادند تا چون
شاپور بن شاپور بزرگ شود پادشاهی بدو سپارد و اردشیر مردی عاقل بود با مردم
نیکو زیست بدین سبب نیکوکار لقب یافت مدت دولت او دوازده سال شاپور بن شاپور
بعد از عم پادشاه شد نکار روز شد است در نخجیرگاه بادی سخت برآمد و ستون بارگاه
بشکست و بر سرش آمد و درگذشت مدت ملکش پنج سال و چهار ماه شیروین و جوری بحکم
او بودند قیصر روم را پسری بود کوچک بوقت مرگ پیش شاپور فرستاد که کسی فرستد
که ملک را مضبوط دارد و چون پسر بزرگ شود ملک بدو سپارد شاپور شیروین را فرستاد
تا بروم حاکم شد چون پسر بحد مردی رسید ملک بدو داد و او شیروین را با خلعت
شیروین تا عهد بهرام گور در آنجا ماند بهرام بن شاپور مردی جابر و ظالم صفت و او را
کس ندید و مدت سیزده سال در پادشاهی ماند و درگذشت یزدگرد بن بهرام بن شاپور
بعد از پدر پادشاه شد و یکسال حکم کرد و فارسیان او را در عهد پادشاهان نیاورند
اما حمزه اصفهانی و مورخان در درستی احوال او مبالغه نموده‌اند یزدگرد بزه‌کار بن شاپور بعد از
برادر پادشاه شد عظیم ستمکار بود و فارسیان او را ایزدگرد بزه‌کار لقب کردند مدت

ملکش بیست و یک سال و نیم در عهد او اکثر ایران از ظلم او خراب شد بهرام گور بن یزدگرد
بعد از مرگ پدرش ارکان دولت بسبب ظلم یزدگرد او را اختیار نکردند و پادشاهی بکسری
نامی دادند بهرام منازعت کرد بجای رسید که بهرام بر بیع لشکر بخواست گفت دعوی من
داورست تاج بر تخت مینهیم و دو شیر گرسنه در پای تخت می بندیم هر که شیر را بکشد و تاج
از تخت بردارد پادشاهی او را باشد کسری گفت من صاحب ملکم و تو مدعی پیشتر آ تا بهرام
شیران را بکشت و تاج را برداشت پادشاهی بر او مقرر شد و بر جراحاتی که پدر کرده بود
مرهم نهاد و در عدل و داد کوشید و بکرات بکوی مردم را خواه جوانمردی و بندگانش
مر او را بود و تیرش خطا نمیشد شکار دوست بوده و چون گور بکشت بهرام گورش
میخواندند زمان او عشرت و طرب بود بهرام دوازده هزار مطرب از هند بجهت مطربی
بروم آورد و کار ملک بوزیر گذاشته بود ملک خراب کرده بود کرم رسوم بزاده روزی
بر سبیل شکار بیرون رفت بر در خیمه چوپانی سگی دید آویخته موجب پرسید چوپان گفت
معتمد گوسفندان من بود در آخر با ماده گرگی در ساخته و گوسفندان را تلف نموده بهرام
ازین سخن متفحص حال وزیر گشت که چه شمار در دست او در سیاست کرد مدت پادشاهی او
شصت و سه سال بود و بر گورش نوشته که با آنکه از جهان همه کامی برداشتیم آخر
نا کام گذاشتیم یزدگرد بن بهرام گور بعد از پدر پادشاه شد مدت ملکش هیجده سال
بن یزدگرد بن بهرام گور بعد از پدر پادشاه شد برادر مهترش فیروز با پادشاه هیتال التجا برد
با او جنگ کرد و اسیر نمود مدت ملکش یک سال یزدگرد هرمز بن یزدگرد بن بهرام گور بعد از آن فوج

برادر پادشاه شد در زمان او قحطی عظیم بهم رسید هفت سال از رعایا بر داشت تا رعیت
مستاصل نشوند و داد مظلومان نیکو دادی و مجرم بزندان نفرستادی و هم در مجلس حکم
جزا بمستحق رسانیدی او را با خوشنواز ترک مصاف اتفاق افتاده کشته شد مدت پادشاهی
او دوازده سال بلاش بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد برادرش قباد از وی گریخته
و نزد سوفرای که از پهلوانان جهان بود برفت و خوشنواز را بکشت مدت ملکش چهار سال قباد
بن فیروز بن یزدگرد بعد از برادر پادشاه شد و در زمان او مزدک پیغمبری کرد و مال و زن
مشترک گردانید قباد دین او گرویده و جهان بر هم شوریده عزلت یافت و برادرش جاماسب بجای او
نشست و مورخان نام او را نیاورده اند باز بعد پادشاه هیتال پادشاه شد و ملک
بر او قرار گرفت نوشیروان بن قباد مزدک را برانداخت از آثار قباد او جان
و حلوان و شهر آباد جرجان و چند موضع در طبرستان مدت ملکش چهل و یک سال انوشیروان عادل
بن قباد بعد از پدر پادشاه شد و او را کسری گفتند و هر که بعد از او بود او را کسری
خواندند انوشیروان نیکو عادت بود و نیکو نهاد و ترتیب ملک و ضبط لشکر کرد و دفتر
عرض و عارض سپاه اکرد و ابوزرجمهر را وزارت داد و عزم روم کرد و بگرفت و قیصر
بفرمان او در آمد و خراج قبول کرد و بما وراء النهر رفت و با خاقان قرار داد که تا
فرغانه انوشیروان را باشد و دختری خواست و باتفاق بمحاربه هیاطله رفتند و ایشان را
قهر کردند و بهند و چین رفت ایشان صلح کردند و خراج بر خود گرفتند و در حمل عود خبر آمد
که حبش بر یمن مستولی شده اند آهنگ ایشان کرد و آن جماعت را قلع و قمع و در یمن معمور کرد

وگیلان مسخر شد و از کلیله و دمنه و شطرنج در عهد او از هند آوردند و وزیرش بوذرجمهر
بود و بعثت در ایام او سیف ذی یزن از ابنای ملوک حمیر نزد وی آمد و استمداد
طلب کرد بر مسروق بن ابرهه که سوء الفیل در شان پدرش آمده انوشیروان مدد داد
تا یمن از حبشه مستخلص شد القصه انوشیروان جهان را بعدل و داد آراست و چون هفده
سال از زمان او گذشت عمارت عالم بدانجا رسید که یک وجب زمین در ممالک او خراب
هر چند جستند یافت نشد و حضرت پیغمبر صلعم در زمان او بوجود آمد آتشکده‌ها مرده و دریاچه
ساوه خشک گشت و طاق کسری بتخت انوشیروان منکسر شد و این حال با سطیح کاهن گفتند
کشف این ولایت بولادت نبی عربی و استیلای امت وی کند و دوازده کنگره افتاد
هر یک از آن کنگره‌ها یکی پادشاهی کند پس از ایشان منقطع شود انوشیروان از این خرم شد
و از بناهای وی رومیه بشکل انطاکیه است بجنب مداین و پیوسته در بارگاه وی چهار
کرسی می‌نهادند یکی بجهت بوذرجمهر دوم جهت قیصر سیم جهت ملک چین چهارم جهت ملک خاقان
مدت ملکش چهل و هشت سال گورش بجبل **هرمز** بن انوشیروان بعد از پدر پادشاه شد
ظالم و ستمکار بود ارکان دولت کسری را بر انداخت و خراج زیاده کرد و از این سبب
امرا و رعایا از و متنفر شدند و لشکر بیگانه بهوس ملک او کردند ساوه شاه از ترکستان
بخراسان آمد پادشاه دشت خزر و قیصر روم و عرب آهنگ ایران کردند هرمز متحیر
گشت موبد موبدان تدبیر کرد تا پادشاه دشت خزر و قیصر را بتحف خوشنود کردند
گشته و بهرام چوبین را با لشکر ساوه شاه بخراسان فرستاد و بهرام او را در جنگ

کشت

کشت و صیت آنچه بوجه خود تصرف نمود هرمز از بیمعنی رنجید و خلعت زنانه جهت
او فرستاد بهرام عاصی شد و پسرش پرویز را در مقابل آورد و خطبه و سکه بنام او
کرد و پرویز از پدر بترسید و بگریخت و بولایت ارمن رفت و بر دختر پادشاه آنجا
شیرین نام عاشق شد چون هرمز ظلم کم میکرد امرا او را خلع کردند و میل کشیدند و
پرویز را آوردند و پادشاه کردند پس هرمز را بکشتند مدت ملکش دوازده سال
بهرام چوبین بقول از فرزندان گرگین میلاد بوده و بقولی از نسل یزدگرد بزه کار و بدعوی
خدمتگاری هرمز و بهوس پادشاهی با پرویز در نهروان ملاقات اتفاق افتاد پرویز
منهزم شد بهرام بر ملک مستولی گشت پرویز با خالان خود بسته و به بسطام بروم
رفت و دختر قیصر مریم را در نکاح آورده و بمدد قیصر بایران آمد و برادر او جان با
بهرام جنگ کرده و فیروز شد و بهرام بنجر اهال رفت و پیش برمود و خاقان چین رفت
و دخترش خواست پرویز فرستاد و یکی را فریفته تا بهمانجا او را بکشت استیلای بهرام
در ایران دو سال و کسری **خسرو پرویز** بن هرمز در پادشاهی استقلال یافت و جمعی که
پدرش را کشته بودند اگرچه خالان او بودند بقصاص پدر کشت فارسیان در شرح
او گویند که پانزده هزار کنیزک مطربه و خدمتکار داشت و شش هزار خادم و چارپش و
هزار اسب عربی و رومی و استر زینی و نهصد و شصت فیل و چون سوار شدی دویست
کس با مجمرهای زرین در حوالی او میرفتند و بوی خوش میکردند و هزار آدمی بر زمین گلاب
آب می پاشیدند و او روی خوب و حسن خلق داشت اول او را پاره طلا بود که آن

حیزم نرم بود و دستی از زجاج داشت که چون او را فرزندی شدی باب نهادندی
فراهم آمدی انگشتان بچه منجم طالع جهت احتیاج پرسش از حرم نمود و کاسه که چون آب در آن
خوردندی انگه آب ریزه پر میشد و پس سفید در عهد او در ایران بچه آورده و بار بیفکند
که در ایران مثل نداشت و گنج باد آورد انجنان بود که میانه پرویز و قیصر مخالفت شد
پرویز آهنگ او کرد و خزائن خود را بکشتیها نهاد که بجزایر فرستد باد آن کشتیها را بساحل
پرویز رسانید و آن همه خواسته روزی او شد چون از ملک پرویز نوزده سال گذشت
پیغمبر صلی الله علیه واله بشرف وحی رسید و در سنه مذکوره به پرویز نامه کرد و او را باسلام خواند
قبول کرده بی ادبی نمود و نامه را پاره کرد و گفت **شعر** که از بهره که با این احترام نویسد
نام خود بالای نامم و پیغمبر در حق او فرموده مزق الله ملکه کما مزق کتابی بستهاب گشت
باذان ملک یمن فرستاد که انکه در تهامه دعوی پیغمبری میکند بفرست پیغمبر عرض کرد
که او را دیروز کشته تاریخ نوشتند آخر معلوم شد آنقوم مسلمان شدند [illegible]
قوی بود و امرا ناراضی و پسرش شیرویه گفتند که پدر را بزه کمان هلاک کرد این واقعه
در هشتم جمادی الآخر سبع من الهجره بود از آثار قصر شیرین و ایوانی که در بیستون است
مدت ملکش سی و هشت سال **شیرویه** بن پرویز بعد از قتل پدر پادشاه شد چون ملک بر او
قرار میگرفت برادران و اقربا را اند جهت بدین جرم بزه گرفتار شد مدت ملکش شش ماه
عمرش بیست و دو سال **اردشیر** بن شیرویه بعد از پدر پادشاه شد چون کودک بود بعد از
یک سال و نیم بدست بندگان کشته شد **قراین** بهری بود از امرای پرویز بعضی هشت ماه

و بعضی شهریار نوشته اند حاکم ملک روم بود چون دولت ساسانیان روی در
انحطاط نهاد او طمع در ملک کرد و بتغلب پادشاه شد مدت دو سال حکم کرد ارکان دولت
با او خصم شدند و او را کشتند و رسنی در پای او بستند و در کوچها گردانیدند که هر که نه از تخم ملوک
باشد داعیه ملکی کند سزای او اینست **پوراندخت** بنت پرویز چون از اهل بیت کسری کس
نیافتند پادشاهی بدو دادند زنی عاقله بود و بعضی گویند که حضرت پیغمبر در عهد او بعد از [illegible]
رحلت کرد مدت پادشاهی او یک سال و چهار ماه **آزرمیدخت** بنت پرویز بعد از خواهر
پادشاه شد بغایت جمیله و عاقله بود امیر لشکر خواست که با او عشقبازی کند او را بحیلت
بار داد و بکشت مدت ملکش چهار ماه **فرخ** ازمنظره بسکری نام صفهانی حاصل شده بود
نسبت او را مصدق نمیداشتند چون کسی دیگر نبود بدو دادند یک ماه حکم کرد و بردای شش ماه
بر دست بندگان کشته شد **یزدگرد** بن شهریار بن پرویز آخر ملوک عجم بود چون شیرویه پرویز اقربا را
میکشت دایه او را بنهان [illegible] رانید و او بنبل عزلت داشت چون در آن نسل کسی نماند
پادشاهی بدو دادند روز اجلاس اصطخر احدی عشر و او قدری میکند و در دولت او
وفات پیغمبر واقع شد و در زمان او کار اسلام قوی شده بود و دولت عجم ضعیف گشته چون
لشکر اسلام بجنگ آمدند یزدگرد رستم فرخ زاد را فرستاد و او منجم بود ضعف [illegible]
نموده بود چاره نداشت آخر کشته شد لشکر اسلام قوت گرفت یزدگرد بخراسان رفت و در
مرو الرود دو ماه حرب کرد ماهوی او را بلشکره هوس خراسان کرد با زخم باشد که
بیژن پادشاه ترکستان عزم ایران دارد و بجنگ او رفت ماهوی با بیژن متفق شد با [illegible]

حرب کردند یزدگرد بگریخت و در آسیا پنهان شد ماهوی را اعلام کردند حکم بقتل کرد آسیابان او را
بکشند پسران ماهوی را با فرزندان کشت مدت پادشاهی بیست سال اما چهار سال بیش
رواج نداشت در احدی و ثلثین کشته شد **قسم سیم** در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت داشتند
مشتمل بر دو مقاله و شش باب **مقاله اول** در ذکر بنی امیه و ایشان چهارده تن بودند
مدت حکمشان نود و یکسال **معاویه** بن ابوسفیان بن حرب بن امیه در عهد عمر امارت شام
یافت چون در ربیع الاول احدی و اربعین حضرت امام حسن علیه السلم طریق انقطاع مسلوک
داشت او بر جمیع ممالک اسلام حاکم شد و در زمان او عبید الله زیاد علیه اللعنه حاکم بصره شد
و در ست و خمسین معویه بنام پسرش یزید از اهل عالم بیعت گرفت مگر پنج کس حضرت امام
حسین و عبد الله عباس و عبد الله زبیر و عبد الله عمر و عبد الرحمن در منتصف رجب سنه
ستین وفات یافت **یزید** بن معاویه بعد از پدر حاکم شد در اول حال حضرت امام را با اهل بیت
در کربلا شهید کردند و مدینه را غارت و قتل عام کردند و قریب یازده هزار کس از صحابه
شهید کردند و خانه کعبه بمنجنیق خراب کردند و در آخر عبد الله زبیر خروج کرد و بجای رود چون
یزید پلید در اربع عشر سنه اربع و ستین بمرد خروج رهط کار وی قوی شد و اهل حجاز و خراسان
و عراق و فارس و آذربایجان در بیعت او درآمدند و هشت سال در حکومت بود
تا ایام عبد الملک مروان پس حجاج بن یوسف را بقتال او فرستاد که حرب کرد و در سیزدهم
جمادی الاول سنه ثلث و سبعین در مکه از حلق اویخت **معویه** بن یزید بعد از پدر چهل روز
حکومت کرد و در ربیع و ستین بمرد و برادرش خالد را بجای خود نصب نمیمود قبول

نکرد و **مروان** بن حکم بن ابی العاص بعد از ولد یزید بسعی عبید الله زیاد حاکم شد و در زمان
او سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و جمعی از اهل شیعه بطلب خون امام حسین خروج کردند
از بنی امیه هر کرا دیدند کشتند و در عین الورد با عبید الله زیاد و حصین بن نمیر علیهما اللعنه
بیست روز جنگ کردند سلیمان بن صرد و مسیب و اکثر شیعه علیهم الرحمه شهید شدند و مروان را
در رمضان خمس و ستین مادر خالد بن یزید که در حباله او بود در شب بالش بر دهان او نهاد
و بر آن نشست تا بمرد و هشتاد و یکسال عمر داشت **عبد الملک** بن مروان بن حکم بن ابی العاص
بعد از پدر پادشاه شد در کوفه مختار ثقفی در منتصف ربیع الاول سنه ست و ستین خروج
کرد و ابراهیم بن مالک اشتر مدد او شد و عراق و دیار بکر و اهواز و آذربایجان مسخر
کردند و بجد تمام در خون حضرت شاه شهیدان ساعی شدند تا ابن سعد و پسرش و شمر ذی
الجوشن علیهم اللعنه و هر که در کربلا ساعی شده بود گرفتند و کشتند عبد الملک عبید الله زیاد را
با هشتاد هزار کس بجنگ فرستاد و از جانب مختار ابراهیم بن مالک با هفت هزار کس بجنگ عبید الله
بن زیاد رفت در حدود موصل جنگ کردند ابراهیم غالب شد و عبید الله بقتل آمد و مختار
سر عبید الله زیاد و چهارده سال امارت لشکر بود و مختار موصل و جزیره و آن حدود با ابراهیم
داد و بعد از این مصعب زبیر بجنگ مختار آمد و در رابع عشر رمضان سبع و ستین مختار
بهشت و عبد الملک در جمادی الآخر سنه اثنین و سبعین بجنگ مصعب بن زبیر بعراق آمد
و او را بکشت و عراق بتصرف عبد الملک درآمد و شام مرحمت نمود و حجاج بن یوسف
قتال را در رمضان سنه مذکور بجنگ عبد الله زبیر فرستاد حجاج بر عبد الله ظفر یافت و او را بکشت

و تا عبدالله در حیات بود پادشاهی بر بنی امیه قرار نمیگرفت چون او کشته شد تابع
شدند عبدالملک در خمس و سبعین حجاج را از حجاز عزل کرد و عراقین و فارس و
خراسان و آن حدود بدو داد و در سنه ثلث و ثمانین شهر واسط بنا کرد عبدالملک
در منتصف شوال سنه ست و ثمانین بمرد و یکسال و یکماه حاکم بود ولید بن عبدالملک بن مروان
بعد از پدر پادشاه شد مملکت و حکومت او زیاده از پدر بود در زمان او قتیبه بن مسلم از
خراسان بترکستان رفت و ماوراء النهر و خوارزم و دیگر ولایات متصرف گشت
و از طرف شمال مسلمه بن عبدالملک عموریه و قسطنطنیه مسخر کرد و مسجد بنی امیه در دمشق
ولید ساخت در ثمان و ثمانین عمر و عبدالعزیز را بمدینه فرستاد تا خانهای ازواج
رسول را شکافته و داخل مسجد رسول کردند و در آن روز مردم مدینه گریه میکردند و میگفتند
که اینها را می بایست خراب کرد که اهل عالم میدیدند که بچه خانها اکتفا می نموده اند حجاج بن
یوسف بیست سال امارت کرد و در بیست و پنجم رمضان سنه خمس و تسعین وفات یافت
و عمرش پنجاه و چهار سال و زیاده از صد هزار کس کشته بود سوای آنچه در جنگها بحضور او
او کشته شده در روز مرگ او چند هزار مرد محبوس بودند ولید مروان در منتصف جمادی
الاول ست و تسعین بمرد و مدت نه سال و هشت ماه پادشاهی کرد چهل و پنج سال عمر داشت
و در آخر با اینهمه خون که بر گردن او شده بود برحمت پیوست سلیمان بن عبدالملک بن مروان
بعد از برادر حاکم شد در زمان او یزید بن مهلب گرگان و طبرستان بگرفت جعفر
برمکی وزیرش بود عمر عبدالعزیز را ولی عهد ساخت هشتم صفر تسع و تسعین بمرد

العجب بمرد دو سال و هشت ماه پادشاه بود عمر عبدالعزیز بن مروان بعد از عم
زاده حاکم شد گویند اهل بیت رسول را احترام مینمود و مردم را از سب ایشان منع میکرد
در روز جمعه بیست و پنجم رجب سنه احدی و مائه بمرد هشام غلام او را فریب داد
تا زهرش داد و دو سال و پنج ماه حاکم بود و عمرش چهل سال   بن عبدالملک بن مروان
بعد از عمزاده حاکم شد چهار سال و یکماه و در بیست و یکم شعبان خمس و مائه بمرد هشام بن
عبدالملک بعد از برادر جانشین شد و خراسان نصر سیار را داد و عراقین یوسف بن
عمر ثقفی در زمان او زید بن امام زین العابدین را در احدی و عشرین و مائه در
کوفه شهید ساخت هشام در ربیع الاول خمس و عشرین و مائه بمرد حکومتش نوزده سال و هشت
ماه یزید ~~بن ولید~~ بن عبدالملک بعد از عمزاده جانشین شد و طریق زنادقه ظاهر کرد
لشکر بر او خروج کرد و در بیست و پنجم جمادی الاول ست و عشرین و مائه بر دست عمزاده قتیل شد
هشیم بن ولید بجای عمزاده نشست مدت شش ماه حاکم بود در ذی حجه ست و عشرین و مائه
بطاعون در دمشق بمرد و عمرش چهل سال   بن ولید جانشین شد دو ماه بود مروان
حمار بر او خروج کرد در سبع و عشرین و مائه گریخت بعد از سه ماه بمرد   بن محمد بن مروان
بعد از فرار ابراهیم بن ولید حاکم شد و او را مروان حمار گفتندی چون آخر بنی امیه در هر جا
شد در خراسان یکی از بنی مهلب مشهور بکرمانی بر نصر سیار خروج کرد و محاربه شد در آن
اثنا ابو مسلم در مواضع بنی عباس اظهار کرد و با کرمانی نصر سیار رمیش شد نصر سیار بجنگ ایشان
رفت و کرمانی کشته شد و نصر سیار از ابو مسلم گریخت و در ولایت ساوه در ربیع

احدی و ثلثین و مائه بمرو و مردم ابومسلم در آن وقایع صد هزار کس از اتباع بنی امیه کشتند
و خراسان ابومسلم را صافی شد قحطبه بن شبیب طائی را بجانب عراق فرستاد و او بلاد
عراق مسخر کرد و عزم کوفه نمود و یزید بن هبیره که مقدم لشکر مروان حمار بود از واسط بجنگ
قحطبه آمد و در کنار فرات بهم رسیدند شب جنگ شد قحطبه در آب غرق شد اما لشکر او شکست
کردند و یزید بن هبیره برگشته و صباح بجای قحطبه پسر او حسن را امیر کردند و بکوفه شدند و سفاح
بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را بیرون آوردند و بمسجد بردند و تمام اهل کوفه با او بیعت کردند
و چون مروان حمار واقف شد ابراهیم بن محمد برادر سفاح را که در بند داشت بکشت و بلشکر
بجنگ سفاح کشید سفاح اعمام خود عبدالله و عبدالله و عبدالصمد پسران علی بن عبدالله بن عباس را
از عقب او فرستاد بر کنار زوات جنگ کردند مروان حمار منهزم شد لشکر بنی عباس از عقب او رفتند
و او را در حدود مصر در ذی حجه سنه اثنی و ثلثین و مائه بکشتند و حکومت بنی امیه سر آمد السفاح
اولاد بنی امیه را طلب کرد هر جا کسی را یافتند همه را کشتند و پادشاهان بنی امیه غیر از عمر بن عبدالعزیز
همه را از گور بیرون آوردند و بسوختند و خلافت بنی امیه بسر آمد **مقاله دوم** در ذکر خلفای
بنی عباس ایشان سی و هفت تنند و مدت حکم ایشان پانصد و پنج و چهار سال اول ایشان

السفاح بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در ثالث شهر ربیع الاول اثنی و ثلثین و مائه مردم
بدو گرویدند مصر و شام و مغرب بعم خود عبدالله بن علی داد و حرمین بعم دیگر داود بن علی
و برادرش جعفر را بجنگ یزید بن هبیره بواسطه فرستاد که از جانب بنی مروان حاکم
بود ابوجعفر کار او را بساخت و پیش برادر آمد سفاح او را ولی عهد کرد و بخراسان فرستاد

تا از کار ابومسلم واقف شود و بیعت از او ستاند ابومسلم با ابوجعفر تواضع فرمود و اعزاز
بسیار نمود و بیعت کرد و سفاح وزیر خود ابوسلمه خلال بکشت و وزارت بخالد برمک داد
و در ثالث عشر ذی الحجه ست و ثلثین و مائه وفات یافت و مدت ملکش چهار سال و نه ماه
ولادت خمس و مائه **المنصور بالله** ابوجعفر عبدالله بن محمد بن علی بعد از برادر جانشین شد و چون ابومسلم
خال مطلق بود و ابوجعفر بکبر او در امید است بحیله نزد خود طلبید و در رومیه مداین او را
بکشت و در سلطنت مستقل گشت هیبت او در دلها نشست از علویان محمد بن عبدالله بن حسن بن
حسن علیه السلام در مدینه و برادرش ابراهیم در بصره بر ابوجعفر خروج کردند و بعد از محاربات بسیار کشته
شدند و بعز شهادت رسیدند و در سنه خمس و اربعین و مائه ابوجعفر بغداد ساخت و در
ذی حجه سنه ثمان و خمسین و مائه در بئر میمون بمرد و پسر خود را ابوعبدالله ولی عهد ساخته بود و او را
المهدی بالله لقب کرد عمرش شصت و سه مدت ملکش بیست و دو و ولادت خمس و تسعین
المهدی بالله ابوعبدالله محمد بن عبدالله بعد از پدر جانشین شد در زمان او مردی در خراسان خروج
کرد نام او حکم بن هاشم سازنده ماه نخشب اصلش از ده کازه بولایت بادغیس اول دیوان
ابومسلم کاتب بود در جنگ تیری بر چشمش آمد و کور شد برقعی بخود فرو گذاشت او را مقنع
خواندندی بد شکل بود دعوی خدائی کرد خلق بسیار بر او گرویدند و در ولایت کش و نخشب قلاع
چند فرو گرفت المهدی بالله سعید بن زبیر را بجنگ او فرستاد و چون تنگ آمد اقربای
خود را و اولاد او شراب زهر داد تا مردند و او در میان ادویه حاره بسوخت چنانچه از اعضا
و جوارح او هیچ باقی نماند بدین سبب اتباع او گمراه گشتند و گفتند باسمان رفت این و جمعی

در رجب ستین و مائه مهدی بالله در جنبه بت و دویم محرم تسع وستین و مائه در گذشت
ده سال و یکماه حکومت کرد و چهل و سه سال عمر داشت و ولادت او در سنه سبع و عشرین
و مائه بوده الهادی بالله موسی بن محمد بن عبد الله بعد از پدر خلیفه شد یکسال و سه ماه حاکم بود
و در ربیع الاول سنه سبعین و مائه درگذشت الرشید بالله هرون بن محمد بن عبد الله بعد از برادر
بجای او نشست و وزارت بیحیی برمکی داد و او را دو پسر متولد شد یکی را محمد امین و
یکی را مامون نام کرد و ولایت عراق را از عقبه حلوان چنانکه رسیده بود محمد امین را
داد و ولایت شرق بمامون و روم و دیار بکر و آذربایجان بپسر دیگر قاسم داد و او را
مؤتمن لقب کرد و پسر دیگر معتصم را در حساب نیاورد و خدای تعالی چنان خواست که حکومت
باو رسید و بعد از مامون حاکم شد هرون در صفر سبع و ثمانین و مائه برامکه غضب کرد
و برانداخت و وزارت بفضل بن ربیع داد و در تسعین و مائه قیصر روم بجنگ آمد و بعد از
محاربه صلح کردند بنوعی که قیصر هر سال سیصد هزار دینار بدهد قیصر نقض عهد کرد و تعرض
بدیار اسلام رسانید هرون در زمستان بروم رفت و بسیاری از روم بکشت
و قیصر دیگر بار صلح کرد و در سمرقند رافع بن لیث بن نصر سیار خروج کرد و در ماوراء النهر
مستولی شد هرون بجهت دفع او عزیمت خراسان نمود و چون بطوس رسید بیمار شد و در
ثالث ربیع الآخر ثلاث و تسعین و مائه درگذشت و ولادتش در ری در سابع عشرین ذی الحجه سنه
تسع و اربعین و مائه جاریه مهدی بود آزاد کرد و بعد از آن نکاح نمود الامین محمد بن هرون الرشید
او را ولیعهد کرده بود و مامون بسلطنت خراسان فرستاد و پس چون این پادشاه شد

علی بن عیسی را با لشکر بحرب مامون فرستاد و مامون طاهر بن حسین را که عامل ری
بود بجنگ او فرستاد و میانه ایشان مقاتله رفت لشکر امین منهزم گشت و او و بعد
از او رفت و امین را هلاک کرد و مدت حکومت امین چهار سال و هفت ماه در عاشر
محرم ثمان و تسعین و مائه کشته شد و ولادتش در شوال سنه سبعین و مائه المامون ابو العباس عبد الله بن
هرون بن محمد بعد از قتل برادر حکومت یافت و چون منصب امارت و وزارت بفضل بن
سهل تفویض فرموده بود او را ذو الریاستین لقب کرد و فضل بن سهل سعی کرد که مامون
ولایت عهد بحضرت امام علی بن موسی داد و بدین سبب بنی عباس بر مامون از فضل متغیر
گردانیدند و فضل را در سرخس در حمام کشتند و مامون قاتلان را بقصاص رسانید و مامون
فرمود که کتب حکمت و نجوم و هندسه و اقلیدس و منطق و غیر آن از سریانی بعربی نقل
کردند و در خمس و مائتین خراسان بطاهر ذو الیمینین داد و احوالش بعد از این خواهد آمد
و در احدی و مائتین بابک خرم دین در آذربایجان خروج کرد و مامون لشکر بجنگ
او فرستاد و منهزم شدند بابک قوت گرفت و فتنه او تا زمان معتصم باقی بود و مامون
در هفدهم رجب سنه ثمان عشر و مائتین وفات کرد و بیست سال و هفت ماه حکومت
کرد و ولادتش سنه سبعین و مائه المعتصم بالله ابو اسحق معتصم بن هرون بعد از مامون خلیفه شد
و در عشرین و مائتین دست و پایش بریدند و بر دار کرد و بعد از آن معتصم بروم رفت
و فتح کرد و در ربیع الاول سبع و عشرین و مائتین وفات کرد و ولادتش در ثمانین و مائه
بود و معتصم را خلیفه مثمن خوانند زیرا که هشتم بود و هشت پسر داشت و هشت دختر و هشت هزار

غلام وی شب قتل کرده بود و چهل و هشت سال عمر کرده بود الواثق بالله ابو جعفر هرون بن معتصم
معتصم بجای پدر بنشست مدت پنج سال و نه ماه حکومت کرد و در آخر ذی الحجه سنه اثنی و
ثلاثین و مائتین بمرض استسقا رفت المتوکل علی الله جعفر بن معتصم بعد از برادر بجای او بنشست با
اهل بیت عداوت داشت و مردم را از زیارت امام حسین ع منع میکرد و آب در حایر
کربلا افکند آب آنجا که مشهد مقدس است حیرت آورد و بایستاد و بدین سبب حایره گویند
مدت خلافت وی الیه پانزده سال در منتصف شوال سنه سبع و اربعین و مائتین بردست غلام
کشته شد بتحریک و اغوای پسرش منتصر بالله بعد از متوکل دولت بنی عباس ضعیف شد
و قریب نود سال عزل و نصب بدست غلامان بود المستعین بالله ابو العباس احمد بن محمد بن معتصم
بعد از عمزاده حاکم شد سه سال و نه ماه حاکم بود در اثنی و خمسین و مائتین غلامان خروج
کرده او را خلع و محبوس ساختند و طعام از وی باز گرفتند تا وفات یافت ذکر داعی کبیر
در ایام المستعین بالله او الداعی الی الحق حسن زید العلوی در خمس و مائتین در طبرستان
خروج کرد و چهل و دیلم با وی یکی شدند و از ملک ری تا سفید رود بگرفت و تا سنه احدی
و سبعین و مائتین حکومت طبرستان در دست داعی بود تا وفات یافت المعتز بالله ابو عبد الله
زبیر بن متوکل بعد از مستعین خلیفه و جانشین شد سه سال و شش ماه و پنج روز حکم کرد بعد از آن
غلامان خروج کرده و فرمودند که معتز خود را خلع کرد و در حمام آب یخ زهر آلوده دادند بمرد
و بروایتی در حبس از گرسنگی بمرد و این حال در خمس و خمسین و مائتین بود معتز موسی بن بوغا را
در ثلث و خمسین و مائتین بجنگ داعی علوی فرستاد و ری و قزوین و ابهر و زنجان

المنتصر بالله ابو جعفر محمد بن متوکل بعد از پدر بحکومت ... ماه حکم کرد و در ... و مائتین بمرض ... درگذشت صح

از تصرف او بیرون آورد و داعی منهزم شده بطبرستان قناعت کرد و در احدی و
سبعین و مائتین وفات کرد و بعد از او برادرش محمد تا سنه سبع و ثمانین حاکم طبرستان
بود و بعد از آن بردست محمد بن هرون سرخسی صاحب امیر اسمعیل سامانی کشته شد المهتدی بالله
ابو اسحق محمد بن واثق بن معتصم بعد از معتز یازده ماه حکومت کرد غلامان او را گرفته
حبس کردند و در سنه ست و خمسین و مائتین او را کشتند المعتمد علی الله ابو العباس احمد بن
متوکل بعد از مهتدی بخلافت نشست و پنج و سه سال حکم کرد و برادرزاده احمد بن طلحه را
یمن و حجاز فرستاد و وفات او در رجب سنه تسع و سبعین و مائتین در عهد او بعراق عجم رسید
ناصر الحق خروج کرد ذکر سید ناصر الحق حسن بن علی بن عمر بن الامام زین العابدین ع در عراق خروج
کرد و در سبع و ثمانین و مائتین که زمان معتضد بود بدیلمان رفت و خلق را بخود دعوت کرد
کار او آنجا بلند شد مردم گیلان او را ناصر الحق گویند و امام و مقتدی دانند و قول او
ایشان اعتباری عظیم دارد و اکنون نیز بمذهب او عمل نمایند وفات او در ثالث عشرین شعبان
اربع و ثلثمائه در آمل وفات یافت همانجا مدفون است نود و نه سال عمر داشت المعتضد بالله ابو العباس
احمد بن موفق بن متوکل بعد از معتمد خلیفه شد مردی عاقل بود پیش از خلافت بخواب دید که
کنار دجله مردی نورانی دست در دجله کردی و کف آب برداشتی و در دجله آب نماندی
باز آن آب ریختی و دجله بحال خود آمدی معتضد از احوال او پرسید گفت منم مرتضی علی
معتضد سلام کرد آنحضرت علیک گفت و فرمود که چون بتو رسد فرزندان مرا نیکو دار معتضد
بدین جهت رعایت علویان بسیار کردی و حکم کرد که در منابر معویه را لعن کنند ارکان دولت

شایع شد که به دولت مصر رفت و او مدت نه سال و نه ماه در خلافت بماند در اواخر
ربیع الاول سنه تسع و ثمانین و مائتین از افراط مباشرت نسا فوت شد المکتفی بالله ابو محمد بن
معتضد بعد از پدر جانشین شد در زمان او قرامطه خروج کردند و در اوج مهد و کار
مکتفی ایشان را برانداخت شش سال و هشت ماه حکومت کرد و در ذی حجه سنه خمس و تسعین و مائتین
درگذشت المقتدر بالله ابو الفضل جعفر بن معتضد بوصیت برادر خلیفه شد در عهد او قرامطه قوت
گرفته در مکه قتل عام کردند و حجر الاسود از مکه بکوفه نقل کردند در زمان او بفرموده وزیر
حامد در سنه تسع و ثلثمائه در روز سه شنبه رابع عشرین ذی قعده حسین منصور حلاج را بکشتند مقتدر
بعضی از خواص در سنه عشرین و ثلثمائه کشته شد بیست و پنج سال حکومت کرده بود القاهر ابو منصور
محمد بن معتضد برادر او را نامزد خلافت کردند و بعد از یکسال و نیم خلع کردند و میل کشیدند
در اواسط جمادی الاول سنه اثنی و عشرین و ثلثمائه الراضی بالله ابو العباس محمد بن مقتدر بعد از عم
جانشین شد ابن مقله خطاط وزیر او بود و او این خط را از کوفی استنباط نموده و قبل از او نبود
و او بدخترش تعلیم داد ابن البواب و وفات ابن البواب در ثلاث و عشرین و اربعمائه بعد از ان
شایع شد و ابن مقله در مکتوب یکی از امیر الامرای نوشته بود که ... امیر الامرا
بحکم ماکان دست او را در سنه ست و عشرین و ثلثمائه بریدند و وفات او در سنه ثمان و عشرین
و ثلثمائه بود و راضی در بیست و هشتم ربیع الاول سنه تسع و عشرین و ثلثمائه از خلفا اول کسی در پیش نمازی
و خطابت تعیین کرد او بود المتقی بالله ابو اسحق ابراهیم بن مقتدر بعد از راضی جانشین شد در عهد او در
بغداد قحط شد چنانچه آدمی آدمی را میخورد در اثنای قحط وبای پدید گشت چنانکه کمتر را دفن میکردند

چهار سال در حکومت بماند در عشرین صفر ثلث و ثلثین و ثلثمائه او را معزول کرده میل کشیدند
بیست و چهار سال بزیست و در شعبان سبع و خمسین و ثلثمائه درگذشت المستکفی بالله ابو القاسم
عبد الله بن مکتفی بعد از متقی حاکم شد و چون یکسال و چهار ماه حکومت کرد معز الدوله از آل بویه
او را بگرفت و خلع کرد و میل کشید و در جمادی الاول اربع و ثلثین و ثلثمائه المطیع لله ابو القاسم
فضل بن مقتدر بالله بعد از مستکفی بسعی الدوله ابن بویه حاکم شد و با قرامطه صلح کرد و حجر الاسود را
از ایشان بخرید و بمکه فرستاد و بیست و نه سال و نیم در حکومت بماند مفلوج شد و خود را
خلع کرد و خلافت بپسرش طایع داد و آنحضرت در ذی قعده ثلث و ستین و ثلثمائه بود
مطیع دو ماه دیگر بزیست در محرم سنه اربع و ستین و ثلثمائه وفات کرد الطایع لله عبد الکریم
بن مطیع بالله خلیفه شد و هفده سال و دو ماه حکومت کرد و در شعبان احدی و ثمانین
و ثلثمائه بالزام بهاء الدوله دیلمی خلع کرد القادر بالله ابو العباس احمد بن ابو اسحق ابراهیم بن مقتدر
بالله بعد از طایع بالله خلیفه شد در عهد سلطان محمود سبکتگین در جرجان پادشاه شد القادر چهل
و یکسال و دو ماه خلافت کرد و در پانزدهم ذی حجه اثنی و عشرین و اربعمائه درگذشت
القائم بامر الله ابو جعفر عبد الله بن القادر بالله بعد از پدر بحکومت نشست در ایام او طغرل بیک بن
میکائیل بن سلجوق خراسان بگرفت و قائم بالله جهت او خلعت بفرستاد و بعد از آن بساسیری که
سرهنگ دیلم بود دعوت اسمعیلیان مصر در بغداد قائم کرد و او را گرفته در حانه محبوس نمود قائم
استغاثه کرد و طغرل بیک با لشکر گران رفت و در میانه واسط و کوفه با بساسیری جنگ کرد و
نصرت یافت قائم را بدار السلام آورده بحکومت رسانید و مال بغداد متصرف طغرل

درآمد قایم چهل و چهار سال و هشت ماه حکومت کرد و در شعبان سبع و ستین واربع مایه
درگذشت المقتدی بالله ابو القاسم عبدالله بن احمد بن قایم نبیره وجد بحکومت نشست نوزده سال
و پنج ماه حکومت کرد و در اواسط محرم سبع و ثمانین و اربعمایه بموت فجاه درگذشت المستظهر بالله
ابو العباس احمد بن المقتدی حاکم شد باروی شرقی بغداد و خندق و دروازه مستظهر ساخت
بیست و پنج سال و سه ماه حکومت کرد و در ربیع الآخر اثنی عشر و خمسمایه درگذشت المسترشد بالله
ابو منصور فضل بن مستظهر بعد از پدر بحکومت رسید مهیب و شوکت تمام داشت سلاطین سلجوقی
وجود وی نخواستند بنابراین میانه او و سلطان مسعود سلجوقی محاربه انجامید و اسیر شد و در دست مسعود
گرفتار شد و در رجب تسع و عشرین و خمسمایه و بعد از این ملاحده مسترشد را در حدود مراغه کارد
زدند و بدان درگذشت هفده سال و دو ماه حکومت کرده بود الراشد بالله ابو منصور جعفر بن
مسترشد چون پدرش در جنگ سلطان مسعود اسیر شد در بعد او حکومت بدو دادند او نام سلجوقیان
از خطبه افکند و با انتقام پدر آهنگ جنگ سلطان مسعود کرد و راشد از جنگ گریخت بحدود
اصفهان آمد ملاحده او را نیز کشتند و در بیست هشتم رمضان اثنی و ثلاثین و خمسمایه مدت
ملکش هشت ماه و در عراق عرب و دیگر ولایات یکسال و چهار ماه المقتفی بامرالله ابو عبدالله محمد
بن مستظهر چون راشد گریخت سلطان مسعود با مقتفی بیعت تا سلطان مسعود در حیات بود حکومت
او رواجی نداشت چون سلطان مسعود درگذشت کار او رونق گرفت بیست و چهار سال و
یازده ماه حکومت کرد و در ربیع الاول خمس و خمسین و خمسمایه درگذشت المستنجد بالله ابو المظفر
یوسف بن المقتفی بعد از پدر حاکم شد و مستطیع بود و بعادات نیک یاد داشت یازده سال حکومت کرد

و در اوایل

و در اوایل ربیع الاول ست وستین وخمسمایه درگذشت المستضیء بنور الله ابو محمد الحسن بن مستنجد
بعد از پدر حاکم شد نه سال و هشت ماه حکومت کرد و در شوال خمس و سبعین و خمسمایه درگذشت
الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن المستضیء بنور الله بعد از پدر خلیفه شد و در عهد او بغداد و دیار عرب
آبادان شد چهل و شش سال و یازده ماه حکومت کرد و در عهد او خوارزمشاهیان سلطنت از
دست سلجوقیان بیرون بردند و چنگیز خان بر ممالک ایران و توران مستولی شد وفاتش
در غره شوال اثنی و عشرین و ستمایه الظاهر ابو نصر محمد بن ناصر بعد از پدر حاکم شد حسن سیرت او
از سایر بنی عباس به بود مدت نه ماه حاکم بود و در سیزدهم رجب ثلث و عشرین و ستمایه
درگذشت المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر بعد از پدر حاکم شد و کریم بود هر مال که در بیت المال
اولاد عباس جمع کرده بودند جمله را اعطا کرد در عهد او ملک عرب رشک بهشت شد و در زمان
او مغول مستولی گردید و جرماغون نوئین از مغول ببغداد رفت و با شرف الدین اقبال جنگ
کرد و منهزم بازگشت مدت ملکش هفده سال در آخر جمادی الاخر اربعین و ستمایه درگذشت
المستعصم بالله ابو احمد عبدالله بن مستنصر بعد از پدر حاکم شد آخر خلفای بنی عباس است مدت پانزده
سال و هفت ماه حکومت کرد و از پادشاهان مغول هولاکو لشکر بجنگ او آورد و در اوایل محرم
صفر سنه ست و خمسین و ستمایه او را با اکثر اهل بغداد بکشت و در این باب گفته اند شعر سال هجرت
ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر ؛ شد خلیفه پیش هولاکو درون ؛ دولت عباسیان
آمد بسر ؛ در تاریخ نزهت الجنان مذکور است که در بغداد دو هزار هزار و ششصد هزار آدمی
کشته شد دولت بنی عباس بآخر آمد بعد از آن مغول بر عراق مستولی شدند باب اول در ذکر

طبقات ایران که در زمان بنی عباس که متصدی امر سلطنت بوده اند وان بر یازده
فصلست **فصل اول** در ذکر طاهریان و ایشان پنج تن‌اند و شاعری در اسامی ایشان گفته **شعر**
در خراسان ز آل بومصعب ۱ طاهر و طلحه بود و عبد الله ۱ باز طاهر دگر محمد آن ۱ که یعقوب ستد
زو تخت و کلاه ۱ اول ایشان طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی است او را ذو الیمینین میخواندند
و در زمان مامون خلیفه منصب امیر الامرائی داشت و محمد امین را او کشت و بسعی او مامون حاکم
شده بود و او را ذو الیمینین برای این گویند که چون بر امام رضا ع بیعت میکرد گفت دست راست
من بیعت مامون است بدست چپ با امام بیعت کرد و گفت بسیاری که به بیعت امام مشغول شود
یمین میتوان گفت و او را ذو الیمینین لقب کردند یک چشمش کور بود و مامون جهته چون برادر با طاهر
سرگران بود از پیش خود دور کرد و بحکومت خراسان فرستاد و در سبع و مائتین وفات یافت
و بعضی مورخان این طایفه را در اعداد سلاطین نیاورده اند چون مدت پنجاه و شش سال الحکومت
خراسان طاهریان نمودند بان جهة ایراد رفت **طلحه** بن طاهر بعد از پدر بحکم مامون حاکم
خراسان بود و شخصی حمزه نام در سیستان خروج کرد و طلحه برو ظفر یافت و در ثلث عشر مائتین
وفات یافت علی بن طلحه قایم مقام شد و اندک وقتی جمعی برو خروج کردند و او را در نواحی
نیشابور بکشتند مدت حکم طلحه شش سال **عبد الله بن طاهر** برادر طلحه پس از شش بحکم مامون والی
شد و در زمان او خراسان معمور گشت و هفده سال حکومت کرد و در ثلثین و مائتین
وفات یافت **طاهر** بن طاهر بن عبد الله بعد از پدر بحکم مستعین گاهی پدر نشست و در زمان او یعقوب بن
لیث صفار که در سیستان خروج کرده بود و لشکر بخراسان کشید از علویان حسن بن زید الحسنی که بداعی

کبیر مشهور است و بر طبرستان مستولی گشته بود و بجرجان آمد چون محمد بن طاهر را از دو قوت
دشمنی پیدا شد متزلزل گشت و نزد یعقوب بن لیث ایلچی فرستاد که اگر از خلیفه منشور داری بنمای
تا اطاعت کنیم چون یعقوب شنید شمشیر بیرون آورد که منشور من اینست و در ستین و خمسین و
مائتین بنیشابور درآمد و محمد طاهر را با اقارب و عشایر گرفت و بسیستان فرستاد و دولت
طاهریان سر آمد **فصل دوم** در ذکر صفاریان سه کس از ان طبقه بحکومت رسیده اند زمان
ایشان سی و چهار سال **یعقوب** بن لیث در سیستان روی گریخته بود و در سپاهی گری کوشید و
ملازمت درهم والی والی شد و در تسع و خمسین و مائتین بر خراسان دست یافت و بعد از آن
عزیمت فارس کرد و تا کرمان مسخر نمود و معتمد خلیفه او را منشور خلعت داد آهنگ عراق و بغداد
کرد و با هشتاد هزار مرد بجنگ داعی کبیر رفت و مظفر شد بعد از ان ملک عرب رفت معتمد
خلیفه برادر خود موفق را بجنگ او فرستاد و در حدود واسط جنگ شد و سه تیر بر حلق و ران یعقوب
زدند لشکر منهزم شد یعقوب بخوزستان رفت و بمرض قولنج وفات کرد بتاریخ چهاردهم شوال
خمس و ستین و مائتین عظیم صاحب شوکت بود و ده هزار ملازم خود را هر یک جاماگی زرین
داده بود که هر یک هزار مثقال بود مدت حکومت یعقوب دوازده سال بود **عمرو لیث** برادر
برادر پادشاه شد و سی و دو سال حکم کرد و کار او بالا شد و در خراسان و عراق و کرمان و
فارس و سیستان و قهستان و مازندران و غیره مستولی شد و در بغداد خطبه بنام او خواندند
و پیش از او در بغداد بغیر از خلیفه نام دیگری نخوانده بودند طمع در خوزستان و عراق عرب کرد
و با معتضد منازعه نمود خلیفه اسمعیل سامانی را که والی ماوراء النهر بود بجنگ عمرو امر کرد با دوازده هزار

بر وسلح آمد عمرو لیث با هشتاد هزار مرد در برابر آمد اسب عمرو بازی کرد و او را بمیان لشکر خصم آورد
و بجنگ گرفتار شد این صورت در منتصف ربیع الآخر سنه سبع و ثمانین و مائتین بود اسمعیل عمرو را
پیش معتضد بخلیفه فرستاد خلیفه او را محبوس کرد و دو سال در حبس بود در وقت وفات معتضد
او را در زندان فراموش کردند و از گرسنگی بمرد و از آثار او جامع عتیق شیراز است طاهر بن محمد بن عمرو
چون عمرو اسیر گشت طاهر که نبیره بود بسجستان رفت ارکان دولت او را بپادشاهی برداشتند
بعد از یکسال امیر اسمعیل سامانی بر او غلبه کرد و جهت بی‌نسبتی ایام دولت ایشان سپری شد
فصل سیم در ذکر سامانیان مدت ملکشان صد و دو سال و نیم ملک ایشان از دیار ترک تا حدود
هند و فارس و عراق و دار الملک ایشان بخارا بود و شاعری درین دو بیت نظم آورده شعر
کس بود نه از آل سامان مشهور هر یک بامارت خراسان مذکور اسمعیلی و احمدی و نصری
دو نوح و دو عبد الملک و دو منصور سامان از تخم بهرام چوبین بود و جد او در زمان اسلام حاکم
ماوراء النهر بودند و بعد از اسلام سامانیان را کار مخالف شد بساربانی افتاد و سامان را
کوهی بزرگ بود و سر شتربانی دربیا ورد و عیاری پیشه کرد پسرش در عهد مامون عباسی پیدا
گرد و بعد از او مامون پسرانش را امارت داد در احدی و ستین و مائتین نصر درگذشت امارت
بر اسمعیل قرار گرفت امیر اسمعیل بن احمد بن اسد بن سامان مردی فرزانه و صاحب شکوه بود
اول کسی که پادشاهی بنا کرد او بود ماوراء النهر در عهد او معمور گشت چون بنی لیث صفاری دست
برآوردند بفرمان معتضد ایشان را برانداخت چنانچه گذشت و ملک بنی لیث بر او مسلم گشت و پادشاهی
بر او اطلاق رفت و در عدل و داد و خیرات کوشید مدت ملکش در ایران هشت سال و نیم

در چهاردهم صفر سنه خمس و تسعین و مائتین بود احمد بن اسمعیل بعد از پدر مدت شش سال و نیم
پادشاهی کرد در احدی و ثلثمائه بردست بندگان خویش کشته شد نصر بن احمد بن اسمعیل بعد از
پدر پادشاه شد تمامی غلامانرا که قصد پدرش کرده بودند بکشت و مدت سی سال در عدل و داد
پادشاهی کرد و در شعبان احدی و ثلثین و ثلثمائه بمرض سل نماند نوح بن احمد بن اسمعیل بعد از پدر
پادشاه شد دوازده سال و هفت ماه در جهانداری بسر برد در نوزدهم ربیع الآخر ثلث
و اربعین و ثلثمائه رحلت کرد عبد الملک بن نوح بعد از پدر هفت سال و نیم پادشاهی کرد و در دولت
افتاد و بمرد در منتصف شوال سنه خمسین و ثلثمائه منصور بن نوح مدت پانزده سال پادشاهی
کرد داد عدل و خیرات داد و در منتصف شوال خمس و ستین و ثلثمائه وفات یافت نوح بن
منصور بعد از پدر پادشاه شد امرای خراسان بروی عاصی شدند با امیر سبکتگین شحنه غزنین
نامه کرد تا شر ایشان دور نمود این صورت در اربع و ثمانین و ثلثمائه بود و امارت بعضی از آن
با امیر سبکتگین و بعضی بپسرش محمود تفویض کرد و ابتدای دولت سلطان محمود غزنوی از
اینجاست مدت ملکش بیست و یکسال و هشت ماه بود وفاتش در روز جمعه ثالث عشر رجب سبع
و ثمانین و ثلثمائه منصور بن نوح بعد از پدر پادشاه شد یکسال و هشت ماه حکم کرد بعد از آن
توزون که غلام پدر او بود و امیر الامرا شده بود در سرخس او را میل کشید در هژدهم صفر تسع و ثمانین
و ثلثمائه عبد الملک بن نوح بعد از برادر پادشاه شد خواست که امارت خراسان از سلطان محمود
بستاند بدین محاربات واقع شد عبد الملک منهزم گردیده ببخارا رفت و ملک ترک ایلک خان
بروی مسلط شد و ماوراء النهر فرو گرفت در ثانی عشرین ذی حجه سنه تسع و ثمانین و ثلثمائه بعد از

این ایلک خان عبد الملک را بدست آورده به اوزکند فرستاد و آنجا سپری شد و آل
سامان در نوردیده مدت ملکش هشتاد و هفت سال بود **فصل چهارم** در ذکر غزنویان عدد ایشان
چهارده تن مدت ملکشان صد و پنجاه و پنج سال اول ایشان سبکتگین است و او غلام البتکین
مملوک سامانیان بود **البتکین** در زمان سامانیان مدت شانزده سال در غزنه و هند
پادشاهی کرد و بعد از آن حکومت آن ملک بسبکتگین رسید و در اربع و ثمانین و ثلثمائه در گذشت
پسرش سلطان محمود بر جای پدر نشست و بعد از انقراض دولت سامانیان از روزگار سلطنت ممالک
خراسان منسوب گشت **السلطان یمین الدوله ابو القاسم محمود** بن سبکتگین پادشاهی مشهور است پیوسته در هند غزا
کردی و مادرش دختر رئیس زابل بود و او را ازین سبب زابلی گویند و فردوسی علیه الرحمه فرماید
خجسته درگه محمود زابلی دریاست کدام دریا که آنرا کرانه پیدا نیست شدم در آن و با غوطه زدم
گناه بخت منست این گناه دریا نیست سلطان محمود هفده بار از هند سفر کرد و بسیاری از کفار
باسلام در آورد و خوارزم را نیز متصرف شد و در سبع و تسعین و ثلثمائه میانه او و ایلک خان
که پادشاه ماوراء النهر بود در بلخ جنگ شد سلطان محمود ظفر یافت و ایلک خان بماوراء النهر گریخت
و در ثلث و اربع مائه وفات یافت بعد از آن قدر خان از ماوراء النهر بترکستان باتفاق یکدیگر
قصد خراسان کردند و در بلخ با سلطان محمود مصاف شد جنگ عظیم کردند در آن روز سلطان بر پیل
سفید نشسته بود و حمله بر دشمن کرد و منهزم ساخت چنانچه اکثر لشکر در وقت گریز در آب جیحون
غرق شد و سلطان محمود از جیحون گذشت و ماوراء النهر را بسیار گرفت و در سنه
عشر و اربعمائه بعراق عجم مستولی گشت و والی آنجا مجد الدوله رستم بن فخر الدوله را

ری بگرفت و در خفیه بخت و عراق پسر خود مسعود داد و مسعود در ضبط آورد و چهار
هزار کس از اعیان اصفهان بقتل آورد و در عیت او از مردم قزوین مخالف شده بود
گوشمال داد و سلطان محمود از ولایت ری معاودت نموده بغزنین رفت و در
پنجشنبه بیست و سیم ربیع الاول احدی و عشرین و اربعمائه وفات یافت و او را در قصر فیروزه
غزنین دفن کردند ولادتش در شب پنجشنبه عاشورا احد و ستین و ثلثمائه عمرش شصت و یک
مدت ملکش سی و یکسال **مسعود** بن محمود بوصیت پدر سلطنت خراسان و خوارزم و عراق و هند
تعلق یافت و یاران غزنه برادرش محمد بن محمود مسعود را برادر بزرگ التماس کردند که او را
در خطبه و سکه شریک گرداند محمد اجابت نکرد پس مسعود آهنگ غزنه کرد و پیش از وصول او
یوسف بن سبکتگین محمد را اسیر کرده میل کشید و بقلعه [illegible] فرستاد و نه سال محبوس بود و سلطان مسعود بر
جمیع ممالک مستولی گشت و چون میان مسعود و سلجوقیان منازعه افتاد مسعود از ایشان منهزم
گشته بغزنین رفت محمد مکحول را از قلعه بیرون آورده عزم هند کرد چون از آب بگذشت لشکر
بر مسعود بیرون آمدند و محمد مکحول را بر تخت نشاندند و در لشکر گردانیدند و مسعود را پیش محمد آوردند
محمد او را بقلعه فرستاد و در راه او را کشتند و در جمادی الاول ثلث و ثلثین و اربعمائه مدت
سیزده سال حکومت کرد و بعد ازین محمودیان بغزنین قناعت کردند و ایشان را ازین سبب غزنوی
گویند و در آن ملک آثار ایشان بسیار است **محمد** بن محمود در حیات برادر در اول عهد چهار
سال حکومت کرد در غزنه پس بحکم برادر نه سال محبوس بود و بعد از قتل مسعود یکسال دیگر
حکومت کرد و در اربع و ثلثین و اربعمائه در دست برادرزاده کشته شد **مودود** بن مسعود بن

محمود بر عم خروج کرد و قصاص خون پدر از او و اولاد او و هرکس در خون پدرش مشغول بود
بکشت و دختر جعفر تگین را بخواست و از وی پسری شد مسعود نام کرد و مدت هفت سال
پادشاه بود و در رجب احدی و اربعین و اربعمائه بدین جعفر تگین عزیمت کرد که بخراسان رود
در راه بقولنج درگذشت مسعود بن مودود بعد از پدر طفل بود چند روزی پادشاهی بنام او
موسوم بود پس ارکان دولت بر عم او اتفاق کردند علی بن مسعود مودود و چون
نوبت به رسید عبد الرشید محمود سالها در قلعه محبوس بود خلاص یافت و لشکر جمع کرد
و او را در ثلث و اربعین و اربعمائه منهزم گردانید عبد الرشید بن محمود بعد از برادرزاده بپادشاهی
نشست و در خمس و اربعین و اربعمائه وفات کرد فرخزاد بن مسعود پادشاه شد و چون
خزانه بود خرجش بخشید و با خلق نکویی کرد و طاعت و عبادت داشت ماه روزه داشتی
و بیشتر شب نماز کردی و در خمس و خمسین و اربعمائه بقولنج درگذشت ابرهیم بن مسعود بن محمود
پادشاه شد در از عمر بود مدت چهل و دو سال در پادشاهی بماند و در خیرات کوشید و مسجد و خانقاه
و رباط بسیار ساخت گویند صاحب کشف بود شبها در محلات غزنین گردیدی و محتاجان را طعام
کردی در عهد او آنچه دواعی بود مردم از سرکار او بپرداختند او را سی و شش پسر و چهل دختر بود در
زمان ملک او ملک معمور شد و او را السید السلاطین نوشته اند و در هر سال کمصحف بخط خوب نوشتی با
اموال بمکه فرستادی وفات او در پنجم شوال اثنی و تسعین و اربعمائه بود مسعود بن ابرهیم بعد از
پدر پادشاه شد خواهر سلطان سنجر سلجوقی در نکاح آورد و شانزده سال پادشاهی کرد و در ثمان
و خمسمائه بدار البقا پیوست شیرزاد بن مسعود بعد از پدر پادشاه شد و یکسال حکم کرد و برادرش ارسلان شاه

برو خروج کرد و در سبع و خمسمائه او را بکشت ارسلان شاه بن مسعود بعد از برادر پادشاه شد میان او
و برادرش بهرامشاه نزاع شد بهرامشاه پناه بسلطان سنجر برد که خالش بود و بموافقت او بغزنه آمد
و با ارسلان محاربه کرد و نصرت یافت و ارسلان هزیمت کرد و سنجر بهرامشاه را بر تخت نشاند
و باز بخراسان رفت پس ارسلان رجعت کرد و بهرامشاه از روی گریخت و بخدمت سنجر آمد و لشکر
گرفت و بغزنه رفت و او را هلاک کرد و در اثنی عشر و خمسمائه بهرامشاه بن مسعود بن ابرهیم بپادشاهی
برو قرار گرفت بزرگ منش و عالم پرور بود بنام او کتبها ساختند از آن جمله کتاب کلیله و
دمنه که نصر الله بن عبد الحمید بنام او بدین عبارت آورده و حدیقه حکیم سنائی بنام اوست در
زمان او امنیت و رحمت بود در آخر عهد علاء الدین حسن بن حسین که اول ملوک غوریست بروی
خروج کرد و بهرامشاه از او منهزم گشته بهند رفت علاء الدین حسن برادر خود سوری را در غزنین بنشاند
و خود بفیروزکوه مراجعت کرد و در راه برادر دیگرش سام مرد و بهرامشاه باز بغزنه آمد و با
سوری جنگ کرد و سوری گرفتار شد بهرامشاه فرمود که او را بر گاو نشاندند و در شهر گردانیدند
و بخواری کشتند و سرش پیش سنجر فرستاد و چون خبر بعلاء الدین حسن رسید تاخته و با لشکر انبوه عزیمت غزنه
کرد و پیش از وصول او بهرامشاه در اربع و اربعین و خمسمائه درگذشت مدت ملکش سی و دو سال بود
خسروشاه بن بهرامشاه بعد از پدر پادشاه شد چون علاء الدین حسن بجنگ او آمد گریخت و بدیار هند رفت
علاء الدین حسن غزنه را غارت کرد و خلق بسیار را بقتل آورد و برادرزاده خود غیاث الدین را
و بعد خسروشاه را ایمن کرد و بعد از آن دستگیر کرده بقلعه فرستاد و در خمس و اربعین و خمسمائه
دولت غزنویان درگذشت و ملک ایشان بغوریان رسید فصل پنجم در ذکر غوریان

ملکش شصت و چهار سال [illegible] از نسل سوری پادشاه غور بود که لشکر سلطان محمود او را
برانداخت و نبیره سوری از بیم سلطان بهندوستان گریخت و او را پسری بود سام نام
مسلمان شد و تجارت میکرد و پسری داشت حسین نام بهمه هنری آراسته سام آنچه داشت برداشت
عزیمت غور کرد باد مخالف آمد کشتی غرق شد حسین بن سام دست در تخته پاره زد که بکنار
افتد ببری درنده در کشتی بود او هم دست در چوب پاره زد باقی مردم در گرداب فنا غوطه
زدند حسین با ببر سه روز بر سر آب بماند چون بساحل رسیدند ببر بگریخت و حسین بر ساحل
دریا بشهری رسید برادر کانجا بحکم عسس او را گرفت هفت سال در زندان بماند بعد از هفت سال
پادشاه آن شهر رنجور شد بصدقه زندانیان را مرخص کرد حسین نیز آزاد شد و متوجه غزنین گشت چون
بحدود رسید جمعی قطاع الطریق او را جوانی خوب صورت یافتند اسب و سلاح دادند شبی
ایشان بود بحسب اتفاق در آن شب طایفه از لشکر سلطان ابراهیم غزنوی که مدتی در طلب آن
جماعت بودند بر ایشان ظفر یافتند و همه را کشتند چون جلاد چشم حسین ببست گفت الهی میدانم
که بر تو غلط روا نیست چون است که مرا بیگناه می کشند جلاد از احوالش پرسید سرگذشت خود
گفت حکایتش بسلطان سنجر رسانیدند سلطان بر حالش رحم کرد و نوازش نمود و او را قومی
خود زن داد و چون سلطنت بمسعود بن ابراهیم رسید او را امارت غور داد و کارش بالا شد
بعد از او پسرش حسن بن حسین بر جای او نشست علاء الدین حسین بن حسین بن سام چون دولت غزنویان
روی بنقصان داشت بر مملکت ایشان مستولی شد در احدی و خمسین و خمسمائه درگذشت سیف الدوله
بن علاء الدین حسن بعد از پدر پادشاه شد جوانی صاحب کمال عادل رعیت پرور بود

پسر عم خود غیاث الدین محمد بن سام داد و بعد از سلطان سنجر سلجوقی خراسان را مستخلص کرد و چون
بجنگ او آمدند سیف الدوله در آن جنگ کشته شد در ثمان و خمسین و خمسمائه مدت
ملکش هفت سال. غیاث الدوله و الدین ابوالفتح محمد بن سام بن حسین بعد از عمزاده پادشاه
شد و با غزان جنگ عظیم کرد و بسیاری بکشت بقایا زنهار خواستند و خراج بدو پذیرفتند سلطان
غیاث الدین برادر خود سلطان شهاب الدین ابوالمظفر را در هرات نیابت داد و خود
غزنین را دارالملک ساخت و چهل سال در پادشاهی بماند و در ثمان و تسعین و خمسمائه
درگذشت از آثار او مسجد جامع هرات که در اربع و تسعمائه امیر علیشیر تجدید عمارت کرد
شهاب الدوله ابوالمظفر بن سام بن حسین بعد از برادر پادشاه شد و چهار سال سلطنت کرد و بعد از آن
در حالت نماز کردن فدائیان هندی او را شهید کردند در تاریخ وفات او شاعری گفته شعر
شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین ۞ کز ابتدای جهان مثل او نیامد یک ۞ سیم غره شعبان
بسال ششصد و دو ۞ فتاده در ره غزنین بمنزل دمیک   بن سام بعد از عمش حاکم شد مدت
هفت سال پادشاهی کرد و در سنه تسع و ستمائه روزی او را در خانه کشته دیدند مملکت غوریان
بخوارزمشاهیان منتقل شد که بعد از این گفته میشود. فصل ششم در ذکر آل بویه عدد ایشان هفده
نفر مدت ملکشان صد و بیست و هفت سال صابی و پسر در نسب آل بویه آورده که بویه از نژاد
بهرام گور است چون ماکان بن کاکی بر طبرستان مستولی شد بویه بخدمت او پیوست او را
سه پسر بود علی و حسن و احمد و این برادران اسفار بن شیرویه و مرداویج بن زیاد و برادرش
وشمگیر ملازمت ماکان بن کاکی میکردند اسفار بن شیرویه با ماکان خروج کرد و او را از جهان

و در خمس عشر و ثلثمائه بر ملک دیلمان مستولی گشت و لشکر در گیلان بر وی بر خاستند و رهط کشته شد
مرداویج بن زیار بر جای او حاکم دیلمان شد و رود بار و رستمدار در ضبط آورد و پس از آن
ری و قزوین و ابهر و زنجان و طارمین مستخلص کرد و تسخیر دیگر بلاد کوشید و در همدان
غارت کرد و مرداویج علی بن بویه را با برادران بکرج فرستاد و خود باصفهان رفت و علی بن
بویه و برادران بفارس رفتند و در ضبط آوردند و مرداویج را غلامانش در حمام کشتند در
احدی و عشرین و ثلثمائه علی بن بویه باصفهان فرستاد و با وشمگیر بن زیار حرب کرد و
او را منهزم گردانید و وشمگیر بطبرستان رفت بعد از ان ملک قناعت کرد و علی بن بویه را عراق
و فارس مسلم شد عماد الدوله بویه در یازدهم ذی قعده احدی و عشرین و ثلثمائه بپادشاهی نشست
عراق ببرادر کهتر رکن الدوله حسن داد و شیراز دار الملک ساخت و از جانب خلیفه منشور
یافت مدت ملکش شانزده سال و نیم در جمادی الاول ثمان و ثلثین و ثلثمائه درگذشت و برادر
زاده را عضد الدوله بن رکن الدوله را ولی عهد کرد رکن الدوله بن بویه بحکم برادر در عراق حاکم
بود چهل و چهار سال حکومت کرد عمرش از نود زیاده بود در بیست و پنجم محرم سنه ست و ستین و ثلثمائه
درگذشت سه پسر داشت عضد الدوله و مؤید الدوله مادرشان کنیزک ترکی بود و فخر الدوله از
دختر حسن بن فیروزان بوجود آمده بود و رکن الدوله پیش از فوت برادر مملکت به پسران قسمت کرد و
یزد و اصفهان و قم و کاشان و نطنز و جرباذقان بمؤید الدوله ابو نصر داد و ری و قزوین
و ابهر و زنجان و ساوه و همدان و نصف از کردستان بفخر الدوله فنا خسرو و ملک فارس و کرمان
حاکمیش داده بود مسلم داشت معز الدوله احمد بن بویه بفرمان برادر باستخلاص کرمان رفت و تسخیر کرد

و بکوهستان رفت و گرفت و بصره و واسط مسلم گردانید مستکفی خلیفه التماس حضورش کرد
و در اربع و ثلثین و ثلثمائه ببغداد رفت و در ضبط آورد و مستکفی را میل کشید و خلافت بمطیع
داد چنانکه گذشت معز الدوله در بیست و یکسال پادشاه بود و سه سال معاصر عماد الدوله و هژده
سال معاصر رکن الدوله بود در ربیع الاول ست و خمسین و ثلثمائه بمرض اسهال درگذشت و پنجاه
و چهار سال عمر داشت معز الدوله چون سایر آل بویه اثنا عشری بود و اقامه برصلوة عید غدیر خم
در هجدهم ذی الحجه او کرد و در عاشورا تعزیت امام حسین ع او بنا نهاد و در اثنی و خمسین و ثلثمائه
عضد الدوله ابو شجاع خسرو بن رکن الدوله بفرمان عم در فارس در ثمان و ثلثین و ثلثمائه حاکم شد
مدت سی و چهار سال در پادشاهی بماند مانند او در ان طایفه پادشاه نبود و در سنه سبع
و ستین و ثلثمائه ببغداد رفت و با عمزاده عز الدوله بختیار بن معز الدوله جنگ کرد و بکشت
و بغداد تصرف کرد و در ورود او ببغداد خلیفه استقبال کرد و در عدالت سعی بلیغ نمود
و مردم در عهد او براحت بودند از آثار او مشاهده امیر المؤمنین علی و امام حسین ع و باروی بغداد
و دار الشفای بغداد و بند امیر در فارس که در ثلاث و اربعین و ثلثمائه ساخته بود و کرمان
که ملوک اعظم شیراز است و ترتیب در آنجا ساخته از ان آب مخورد و شهر علی شیراز که اکنون
مزرعه است و سوق الامیر مخوانند در بغداد بتاریخ اثنی و سبعین و ثلثمائه درگذشت و در مشهد
امیر المؤمنین علی ع مدفون است ولادت در پنجم ذی قعده اربع و عشرین و ثلثمائه در اصفهان بعد و
عز الدوله بختیار بن معز الدوله بعد از پدر یازده سال امارت داشت بعد از ان بحکم عضد الدوله کشته شد
در سبع و ستین و ثلثمائه چنانکه گذشت مؤید الدوله ابو نصر بویه بن رکن الدوله در ایام پدر در اصفهان

مید و چون پدرش درگذشت بری رفت و بجای پدر هفت سال و شش ماه حکومت کرد
و میان او و فخرالدوله و شمس المعالی قابوس که والی طبرستان بود محاربات رفت و در
جمله ظفر مؤید الدوله و قابوس دو نوبت از مؤید الدوله شکست یافت و اول در جمادی الاولی
احدی و سبعین و ثلثمائه برادران گریخته بخراسان رفت قابوس هژده سال و فخرالدوله سه سال
در خراسان بماند و مملکت ایشان متصرف مؤید الدوله در آمد صاحب بن عباد که از وزرا
مشهور است در خدمت او میبود و مؤید الدوله در ثلث و سبعین و ثلثمائه درگذشت فخرالدوله علی بن رکن الدوله
بمقتضای وصیت پدر در همدان میبود و مؤید الدوله مدد عضد الدوله او را اخراج کرده
و به نیشابور رفته چون مؤید الدوله نماند صاحب اسمعیل بن عباد او را استدعای حضور
کرده و در ثلث و سبعین و ثلثمائه پسر در مملکت و سلطنت چهارده سال بماند و در سنه سبع
و ثمانین و ثلثمائه درگذشت و صاحب بن عباد او بود و بفضایل و کمال موصوف است
گویند چهارصد شتر کتابخانه اش میکشید و با وجود آنکه امور کلی و جزوی بدو بود همه
روز افاده مینمود و مصنفات خوب دارد و در فروع اثنا عشری و در اصول معتزلی
بعد از وزیر ابوالفتح بن العمید وزارت بدو داده هژده سال وزارت کرد و در بیست
چهارم صفر خمس و ثمانین و ثلثمائه در ری وفات یافت نعش او را باصفهان بردند و
در محلت دریه دفن کردند مجد الدوله ابوطالب رستم بن فخرالدوله بعد از پدر در حکومت
عراق بود و متعلق شد چون کودک بود مادرش سیده کفیل مصالح ملک شد تا سیده در
حیات بود مدت سی و هفت سال مهمات او برونق بود چون او در خمس عشر و اربعمائه

درگذشت

درگذشت کار او پریشان شد سلطان محمود غزنوی آهنگ عراق کرده مجدالدوله با
پسرش ابودلف گرفتار شدند در عشرین و اربعمائه و ایشان را در غزنه بحبس و ملک عراق
تصرف کرد مدت ملک مجدالدوله سی و سه سال و وی مرض مالیخولیا داشت و شیخ الرئیس
معالجه کرده در اول دولت او قابوس بن وشمگیر بار دیگر بحکومت رسید و در ثمان و ثمانین و
ثلثمائه گرگان و طبرستان و مازندران متصرف گرفت و بر گیلان نیز مستولی شد و هژده
سال در حکومت بماند فضایل بسیار داشت و خط نیکو مینوشت اما سفاک بود و لشکر او را
خروج کرده او را گرفته حبس نمودند و جای او به پسرش منوچهر دادند قابوس در
ثلث و اربعمائه در زندان وفات کرد شرف الدوله ابوالفوارس شیردل بن عضد الدوله
در کرمان حاکم شد چون چهار سال و نیم بر آمد بعد از درگذشت برادرش صمصام الدوله
استقبال نمود شرف الدوله او را اسیر کرده و بقلعه کیخسروان محبوس کرد بعد از آن و
در ست و سبعین و ثلثمائه درگذشت صمصام الدوله ابوکالیجار مرزبان بن عضد الدوله بعد از برادر در عهد
ارکان دولت از قلعه بیرون آمده حاکم شد و نه ماه حکومت کرد برادرش بهاءالدوله
با او مخالفت کرده او را بکشت و هشت سال دیگر زیست در ثمان و ثمانین و ثلثمائه
دست عزالدوله بختیار کشته شد بهاءالدوله بن عضد الدوله بعد از برادر در صفر سنه ثمان و ثمانین و
حاکم شد مدت بیست و چهار سال و سه ماه در حکومت بماند و القاب او را شاهنشاه
قوام الدین لقب کرده با سلطان محمود غزنوی صلح کرده دوستی داشت و در ربیع الاول
اربع و اربعمائه بار جان فارس درگذشت سلطان الدوله بن بهاءالدوله حاکم شد مدت

سال و چهار ماه در حکومت بماند برادرش قوام الدین ابو الفوارس بر او خروج کرد
سلطان الدوله غالب آمد و در شعبان ست عشر و اربعمائه در فارس وفات یافت **شرف الدوله**
حسن ابن بهاء الدوله بعد از پدر در بغداد به نیابت برادرش سلطان الدوله امارت
داشت و در آخر خطبه بنام خود کرد و در عشر و اربعمائه نماند مدت ملکش شش سال و چهار ماه
جلال الدوله بن بهاء الدوله در اول از قبل برادران حاکم بصره بود بعد از ایشان در بغداد
امارت یافت کارش رونقی نداشت بیست و پنج سال امارت کرد و در خمس و ثلثین و اربعمائه
درگذشت **عماد الدین** عز الملوک ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدوله بعد از پدر در فارس
در ست عشر و اربعمائه حاکم شد و میان او و عمش جلال الدوله که در بغداد امیر بود جنگها
رفت آخر صلح کردند و بعد از جلال الدوله بغداد را در تصرف آورد اما کارش رونقی
نداشت و ترکان اعتبار نمیکردند از خوف بشر ازرق اسمعیل شبانکاره بر او خروج کرد
و در کار آل بویه خللی آورد و عماد الدین الله در اربعین و اربعمائه درگذشت **الملک الرحیم ابو نصر**
بن عماد الدین بعد از پدر در فارس حاکم بود فضلویه شبانکاره بر او خروج کرد
او را گرفته حبس نمود همانجا درگذشت و فارس در تصرف فضلویه آمد و هم در آن حدود که
سلجوقیان در تصرف آوردند از آل بویه ملک ابو علی بن عماد الدین بعد از برادر قریب
چهل سال برتبت بزرگ خان فارس و کرمانشاهان اقطاع او بود و سلاطین او را عزیز داشتندی
و طبل و علم داده بودند در سبع و ثمانین و اربعمائه بمرد و دولت آل بویه بسر آمد **فصل هشتم**
در ذکر سلجوقیان و ایشان چهارده نفرند مدت سلطنت ایشان شصت و یک سال سلجوق

بسی و چهار پسر با قوت اسباب بپرید و چهار پسر داشت میکائیل و اسرائیل و موسی و یونس
و ایشان مال بقیاس داشتند در سنه خمس و تسعین و ثلثمائه جهت تنگی چراگاه بما وراء النهر آمدند و در
حدود سمرقند مقام ساختند و بعد از مدتی برخصت سلطان محمود غزنوی بخراسان آمدند اما ارسلان
جانب صلاح نمیدید و والی طوس بود با سلطان عرض کرد که عدد ایشان بسیارست مبادا
فتنه شود در محل قبول نیافت آن جماعت در حدود نسا و ابیورد مقام ساختند میکائیل را دو پسر بود
طغرل بیک و جغر بیک مقدم آن قوم شدند و آثار دولت و سلطنت از چهره ایشان ظاهر بود
و اهل خراسان دل بر کار ایشان نهادند و بهاء چشم ایشان سپردند سلطان محمود لشکر بجنگ
جنگ ایشان فرستاد و ظفر سلجوقیان را بود سلطان خواست که با نقام سلجوقیان رود اجل
امان نداد و تشویش سپاه از سند و هند رفت و مسعود باشی که امیر خراسان بود بجنگ ایشان رفت و شکست
یافت **سلطان الپ ارسلان طغرل بیک** بن میکائیل بن سلجوق در سنه تسع و عشرین و اربعمائه در نیشابور بر تخت سلطنت
نشست و در غیبت سلطان محمود غزنوی بعد از سه سال در حدود مرو در صحرای دندانقان با
با لشکر سلجوقیان حرب کرد و شکست یافته بغزنین رفت بعد از آن سلجوقیان بر ملک مستولی شدند
و از قائم خلیفه رخصت سلطنت طلبیدند خلیفه منشور مصحوب قاضی ابو الحسن ابیوردی که از علمای
زمان و فضلای دوران بود فرستاد و ممالک ولایت را بخش کردند خراسان بجغر بیک دادند
و عراق عجم با آنچه مستخلص شود بطغرل بیک اختیار کرد و مقامش در همدان بود و بعد از آن فتح بغداد کرد
و قائم خلیفه را از بند بساسیری خلاص کرد و آنچنانچه گذشت و آل بویه را برانداخت در
ثلث و خمسین و اربعمائه جغر بیک در خراسان وفات کرد و طغرل جای او بپسرش الب ارسلان

داد و طغرل در جمعه هشتم رمضان سنه اربع و خمسین و اربعمائه و بروایتی خمس و خمسین
در ری وفات یافت پادشاهی نکوسیرت بود نماز پیش فوت نمیشد و پنجشنبه و دوشنبه روزه
میداشت و بشرف حجة الاسلام مشرف بود و وزیر او خواجه ابونصر عمید الملک کندری بود
و مدت ملکش هشت و شش عمرش هفتاد سال سلطان عضد الدین ابوشجاع الب ارسلان بن جغر بیک مردی
مهیب صاحب شکوه بود و در زمان سلطنت باطراف لشکر کشید و فارس از فضلویه شبانکاره
انتزاع نمود و مانوس والی روم را در جنگ گرفت و بده هزار دینار خراج داد و امان
یافت و بغزای گرجستان رفت و اکثر را مسلمان ساخت و بجای حلقه بندگی نعل اسب در
گوش کردند از پادشاهان اول کسی که از آب فرات عبور نمود او بود و عمید الملک کندری
که وزیر عمش بود در شهر نسا بقتل آورد و وزارت بخواجه نظام الملک طوسی داد که از
مشاهیر روزگار است و در آخر عهد که تمام ایران او را مسخر شد بقصد ماوراء النهر با دویست هزار
سوار رفت و از جیحون عبور نمود و در کنار آب قلعه برزم را مستخلص کرد و یوسف کوتوال
کشید و اهنگ سلطان نمود سلطان بنا بر اعتقادی که بر کمانداری خود داشت غلامان را از قصد
او منع کرد و سه تیر سلطان خطا شد یوسف خود را رسانیده کارد زد و مردم از هول پراکنده
شد یوسف کار او ساخت بیرون رفت جامع فراش نیشاپوری میخ کوب بر سرش زد
و بکشت این واقعه در روز شنبه سلخ ربیع الاول خمس و ستین و اربعمائه بود و این از عجایب وقایع
حالات است ولادت او جمعه دوم محرم احدی و عشرین و اربعمائه و مدت سلطنت او ده سال
و نیم و ده روز و مدت عمرش چهل و چهار سال و دو ماه قبرش در مرو است جلال الدین

ابو الفتح ملکشاه بن الب ارسلان بعد از پدر باهتمام نظام الملک بر سریر سلطنت نشست مدتی
وزیر کار میکرد و ممالک ایران و توران در ضبط او بود و حکمش بر روم و شام جاری
بود چهل و هفت هزار سوار پیوسته در خدمت او حاضر بود و در اصفهان دار الملک ساخت و از حکما
عمر خیام و ابو العباس لوکری همیشه ملازم اردوی او بودند و در تسع و ستین و اربع مایه براه بادیه بزیارت
بیت الحرام رفت و در بادیه چاه و رباطات ساخت سلطان شکار دوست بود در ایران مناره ها
از سم گور ساخت و در آخر عهد خواجه را از وزارت عزل کرد و بتاج الدین ابو الغنایم داد
خواجه نظام الملک را ابتر نمود حسن صباح در عهد او نهاده در دهم و بروایتی دوازدهم رمضان
خمس و ثمانین و اربعمائه فدائیان او شهید کردند و ولادت خواجه چنانچه یافعی در مرآت الجنان
نوشته در روز بیست و یکم ذی قعده ثمان و اربع مایه در طوس وقوع یافته و یکی از فضلای عصر در
مرثیه خواجه گفته شعر کان الوزیر نظام الملک لؤلؤة ؛ نفیسة صاغها الرحمن من شرف
عزت فلم تعرف الایام قیمتها ؛ فردها غیرة منه الی الصدف ؛ و سلطان نیز در شوال
همین سال در بغداد وفات یافت و ابو العلا معزی گفته شعر رفت در یکمه بفردوس برین دستور پیر
شاه برنا در پی او رفت در ماه دگر ؛ کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار ؛ قهر یزدانی ببین و
عجز سلطانی نگر ولادت سلطان ملکشاه در جمادی الاول خمس و اربعین و اربعمائه مدت سلطنت
بیست سال سلطان رکن الدین ابو المظفر برکیارق بن ملکشاه ولی عهد پدر بود و جانشین شد سخی و خوشخوی
بود در زمان او وقایع و حوادث بسیار شده و او را با برادران و اعمام محاربات شده مظفر
ظفر او را بود در سنه تسع و ثمانین و اربعمائه ایالت خراسان ببرادر خود سلطان سنجر داد

[illegible]

و دوازده سال و شش ماه حکومت کرد و در دوازدهم جمادی الآخر ثمان و تسعین و اربع مایه وفات
او در اصفهان بود **سلطان غیاث الدین ابو شجاع** محمد بن ملکشاه بعد از برادر در سلطنت یافت و بعدل و
دین داری موصوف بود و در دفع ملاحده که در آن وقت قوی شده بودند سعی بلیغ نمود و بنفس
خود بهند رفت و با کفار محاربات کرد و فیروز شد و چون سیزده سال حکومت کرد در اربع
عشرین ذی حجه احدی عشر و خمسمایه درگذشت قبرش در اصفهان در وقت فوت این گفت **شعر**
با زخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه‌گشای | جهان مسخر من شد چو تن مسخر رای | بسی بلاد گرفتم به یک اشارت دست
بسی حصار گشودم به یک فشردن پای | چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نداشت | بقا بقای خدایست
ملک ملک خدای **سلطان معز الدین ابو الحارث سنجر** بن ملکشاه بعد از برادران برکیارق و محمد بیست سال
حاکم بود در خراسان و بعد از ایشان چهل سال و چهار ماه سلطان سلاطین جهان گشت از حد ختا
و ختن تا اقصای مصر و شام و از بحر خزر تا یمن در حوزه تصرف او بود نوزده مصاف معتبر کرده
در هفده مظفر بوده و او پادشاهی بحیا و کرم بود و با رعیت مشفق و صاحب ترس حرمت علما
بسیار داشتی و در ملبوس تکلف نکردی و پوستین بره پوشیدی اما پیوسته بر تخت نشستی و آنچه لوازم
سلطنت بود بجای آوردی و بعد از وفات برادرش بعراق آمد برادرزاده‌اش محمود بن محمد
با او حرب کرد و منهزم شد بار دیگر پیش آمد و عذر خواست سلطان سنجر او را دل خوش کرده سلطنت
عراق تا اقصای ملک شام او را داد و سلطان در پنجم صفر سنه ست و ثلثین و خمسمایه در
ماوراءالنهر با گورخان ختای جنگ کرد و شکست یافته بخراسان آمد و قریب سی هزار کس در جنگ
کشته شد و ماوراءالنهر در تصرف سلطان بیرون رفت ترکان خاتون که زن سلطان بود

و امیر قماج و امیر ابوالفضل حاکم سیستان در این جنگ گرفتار شدند و بعد از مدتی خلاص یافته قریب
کاتب گفته **شعر** شاها زسنان تو جهانی شد راست | تیغ تو چهل ساله زاعدا کین خواست | گر چشم بدی
رسید از قضا | آن کس که یکی ال بما بدیت قضاست | سلطان سنجر سه نوبت بر سر سلطان اتسز خوارزمشاه
که نوکر و نوکرزاده او بود و یاغی شده بود رفت و در نوبت آخر در دوشنبه دوازدهم محرم
ثلث و اربعین و خمسمایه که اتسز انقیاد نمود بازگشت و در آخر عهد او غزان از جیحون گذشته حشم
سلطان از ایشان در زحمت بودند سلطان آهنگ جنگ کرد غزان زنان و اطفال را پیش داشته
و تضرع نمودند و قبول کردند که از هر خانه یکمن نقره بدهند سلطان قبول کرد امرا که اشتهاد غزان
چون نرسیده شدند دل بر جنگ نهادند و بجان کوشیدند و در ثمان و اربعین و خمسمایه سلطان را
اسیر کردند و روی بخراسان و کرمان نهادند و بیشتر خراب کردند و خلق بیشمار را شهید کردند و سلطان
چهار سال در میان ایشان بود بعد از آن جمعی از ممالیک سلطان که با غزان در آمیخته بودند موکلان
سلطان را فریفتند و در روزی با سلطان بر سبیل شکار طلب جیحون آمدند چون بترمذ رسیدند سلطان را
از میان ایشان بیرون آوردند و بقلعه ترمذ رسید و از آنجا بمرو عزمش تا بنزد رسیده و بود اندوه
غلبه کرده بمرض الموت گرفتار شد و در سادس عشرین ربیع الاول اثنی و خمسین و خمسمایه درگذشت
هشتاد و دو سال عمر داشت ولادتش در سنجار روز جمعه بیست و پنجم رجب تسع و سبعین و اربعمایه پسر نداشت
سلجوقیان از خراسان منقطع شد خواهرزاده‌اش محمود خان از نسل بغراخان در خراسان حاکم
کرده بود پنج سال و نیم حکم کرد مؤید آی‌ابه که از غلامان سنجر بود در رمضان سبع و خمسین و خمسمایه او را
خروج کرده و گرفت و میل کشید پادشاهی خراسان بعضی مؤید آی‌ابه و بعضی خوارزمشاه بماند و بعضی بغزان

رسید سلطان مغیث الدین ابو القاسم محمود بن محمد بن ملکشاه بعد از پدر روز اول شهور اثنی عشر و خمسمائه
در عراق پادشاه شد و در ثلاث عشر و خمسمائه در حدود ساوه با سلطان سنجر جنگ کرد منهزم شد
امرا در مقام صلح شدند سلطان محمود در مقام عذر آمد و در ری بخدمت سلطان سنجر رسید و کمال
ملازمت کرد سلطان خاطر با و صاف کرد و عراق تا حدود روم و اقصای شام با و مسلم داشت
و بعد دو دختر داد و دو داماد سنجر بود یکی مهلک خاتون و یکی امیر ستی خاتون و از هر یک پسری
آورد و در مرثیه مهلک گفته **شعر** هنگام آنکه گل دمد از صحن بوستان رفت آن گل شکفته و در خاک
شد نهان هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر بی آب شد نرگس این تازه بوستان برادرش
سلطان محمود دو نوبت با و جنگ کرد و منهزم شد سلطان محمود صورت و سیرت نیکو داشت
لطیف طبع و خوش سخن بود و وحوش میداشت و بازبان و شکاریان تمام داشت گویند چهارصد سگ
تازی با قلادهای مرصع و جلهای زربفت در سرکار او بود و از علم نحو و شعر و تاریخ وقوف تمام
داشت و بر دقایق امور و حساب همچو او پادشاهی نبود مدت ملک سیزده سال و دو ماه در پانزدهم
شوال خمس و عشرین و خمسمائه بهمدان درگذشت و ولادتش در سبع و تسعین و اربعمائه عمرش بیست و هفت
سلطان رکن الدین ابو المظفر طغرل بن محمد باشارت سلطان سنجر مدت سه سال در عراق و عرب و بعضی از شام
پادشاهی کرد و بعدل و سخا و کرم و حیا موصوف بود و شجاعت بر او غالب و از هزل و فواحش دور بود
در محرم سنه تسع و عشرین و خمسمائه در همدان درگذشت بیست و پنج سال عمر داشت سلطان غیاث الدین
ابو الفتح مسعود بن محمد بعد از برادر در ملک برادر قرار گرفت پادشاهی رحیم و عادل با فر و شکوه بود
در آل سلجوق شجاعت او دیگری نبود به یک حمله سپاهی شکستی و در زخم شمشیر یکتا و خوشخوی و ظریف

و هزل دوست بود و در عهد او خلایق آسایش داشتند بادیه نشینان و مرغان موافقت داشت از
شکار سیری نداشت و هرچه از اطراف می‌آوردند انعام میکرد و هرگز ذخیره نکرد و با برادران
محاربات بسیار کرد و اکثر ظفر و نصرت از او بود و در زمان او سلغریان در فارس خروج کردند
و سلطنت باسم خود کردند هجده سال و نیم پادشاهی کرد و در غره رجب سبع و اربعین و خمسمائه
بکر و همدان ماند عمرش چهل و پنج سال سلطان مغیث الدین ابو الفتح ملکشاه بن محمود بعد از عم پادشاه
شد سخی و خوشخوی و در شکار و شراب و لهو و لعب مایل و امرا از آنکه بار روا دادی و در شیوه او دل
بسبع و اربعین و خمسمائه امرا متفق شدند و بقیاقش بردند و چهار ماه حکومت کرده او را حبس کردند
بعد از آن از حبس گریخته بخوزستان رفت و بعد از وفات برادرش محمد که بعد از او بر تخت آمد
باصفهان رفت و سلطنت نشست بعد از پانزده روز وفات کرد در یازدهم ربیع الاول
خمس و خمسین و خمسمائه عمرش سی و دو سال اقامتش در خوزستان هشت سال بود سلطان
غیاث الدین ابو شجاع محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه چون برادرش را محبوس کردند او از خوزستان
آمد و بپادشاهی نشست پادشاهی لطیف خلق بود و عقل کامل و رای صائب داشت محب علما و فضلا
هفت سال پادشاهی کرد و در ذی حجه اربع و خمسین و خمسمائه درگذشت سلطان معز الدین
ابو الحارث سلیمانشاه بن محمد بن ملکشاه چون محمد درگذشت امرا مشورت نمودند و کس فرستاده او را
از موصل آوردند و بر تخت نشاندند همه روز بعشرت بود و از مردم نفور اگرچه خوشخوی و حلیم
کریم بود و سلیم الطبع اما اتابک ایلدگز پسر زن شاه ایران او را گرفته بقلعه فرستادند و سلطنت برادرزاده اش

ارسلان داراند و ولادت او در رجب احدی عشر و خمسمائه و وفاتش در دوازدهم ربیع الاول
سنه ست و ستین و خمسمائه بود و **سلطان رکن الدین ارسلان** بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بعد از عم پادشاه شد خوب
طلعت و نیکوسیرت و باحیا و رحمت دیر خشم زود رضا کرم بر او غالب حلم و سکون بر احوالش ظاهر
هیچ سایل از او لفظ نه نشنیده و هیچ خدمتکار و هیچ خدمتگار از او جفا و خواری ندیده از دخل
خراج خزانه مشاغل مستغرق دوست بود در پوشش و خورش تکلف بنهایت رسانیده و بوده و لباس
فاخر و اکسون ملون ختایی و رکشهای مصقل در عهد او ... در آنچه لباس خواص
او کرد هیچ پادشاه نکرده و در بزم او فحش مذکور نمی شد بدین قاعده پانزده سال هشتاد آفتاب
گذرانید در منتصف جمادی الاول احدی و سبعین و خمسمائه درگذشت **سلطان غیاث الدین طغرل** بن
ارسلان بعد از پدر پادشاه شد پادشاهی خوب صورت نیکو سیرت صاحب شوکت و
لطیف طبع بود و در آل سلجوق بعقل و فضل و هنر چابکسواری و نیزه داری او نبود و این شعر
از افکار اوست **رباعی** دی روز چنان وصال جان افروزی ٭ امروز چنین فراق
عالم سوزی ٭ افسوس که بر دفتر عمرم ایام ٭ آن را روزی نویسد این را روزی
با هم چو در بیچان خواهیم و چنان ٭ بخشیم و خوریم و یادناریم غمان نه مال همی ماند و نه فرمان
نه زمان کز عمر نمی ماند گو هیچ ممان ٭ شیخ نظامی علیه الرحمه کتاب خسرو و شیرین بنام
او نظم کرده در زمان او بروایت صاحب تاریخ مرآت الجنان در شعبان اثنی و ثمانین
و خمسمائه هفت کوکب سیاره در سیم درجه میزان در یک دقیقه جمع شدند و آن اولین قران

بود در مسئله هوایی منجمان قسم عام ایران و توران که در زمان چنگیز در بعضی بلاد
واقع شده اثر آن قرانست سلطان طغرل قریب بیست سال سلطنت کرده و در اواخر
ربیع الآخر تسعین و خمسمائه سلطان تکش از خوارزمشاهیان در ری با او جنگ کرده
و در الحشت و سرش بعد از آن خلیفه فرستاد و تنش در ری بردار کردند و در مبلغ
گفته اند **رباعی** امروز شها ملک جهان بگرفت ٭ مضروبه خرج هر زمان از رفتت ٭
دی از سر تو تا بفلک یک گز بود ٭ امروز ز سر تا بتنت فرسنگیست ٭ دولت سلجوقیان
در عراق بسر آمد اما بعد ازین فرقه دیگر از سلجوقی در روم قریب صد و ده سال دیگر
حکومت و سلطنت کرده اند **فصل هشتم** در ذکر خوارزمشاهیان ایشان نه نفر اند مدت تملکشان
در خراسان و ماوراءالنهر و عراق وغیره صد و سی و شش سال اصل ایشان نوشتکین قوم
داود غلام بلکاتکین است غلام ملکشاه سلجوقی سلطان بعد از بلکاتکین جای او
بنوشتکین داده چون در آن وقت خوارزم در وجه طشت خانه مقرر بود و طشت دار
شحنگی خوارزم بدو تعلق گرفت و تا آخر عمر شحنه خوارزم بود بعد از او پسرش قطب الدین
محمد در زمان سلطان برکیارق حاکم و والی خوارزم شد و او را خوارزمشاه خواندند
در احدی و تسعین و اربعمائه مدت سی سال خوارزمشاه ملازمت سلجوقیان میکرد و در احدی
و عشرین و خمسمائه درگذشت بدین سبب این جماعت را خوارزمشاهی میگویند **سلطان اتسز**
بن قطب الدین محمد بن نوشتکین بعد از پدر ده سال خدمات لایقه سلطان سنجر رسانید و
منزلت یافت ارکان دولت حد تقرب او برده بدگویی کردند در ثلث و خمسمائه با

با سنجر یاغی شد و مدتها پادشاهی کرد و از جاده عدالت انحراف نورزید و در ایام
وخمسین وخمسمائه در خوارزم در ... بموت فجاه درگذشت رشید وطواط از شاگردان
او و مداحان اوست این دو بیت گفته شعر شاها فلک از سیاست میلرزد | پیش تو
بطوع بندگی می ورزید | صاحبنظری کجاست تا در نگرد | تا اینهمه مملکت با و می ارزید
سلطان ایل ارسلان بن اتسز بعد از پدر پادشاه شد و بعضی از ماوراءالنهر بدست آورد و بسبب ضعف
سلجوقیان دولت او استقلال تمام شد در نوزدهم رجب ثمان وخمسین وخمسمائه وفات
یافت مدت ملکش هفت سال سلطان شاه بن ایل ارسلان بعد از پدر جانشین شد سلطان
تکش که برادر مهتر او بود بدو خروج کرد تا ده سال میان ایشان محاربات شد تکش غالب آمد
سلطان شاه در بعضی بلاد خراسان حاکم بود مدت بیست و یکسال دیگر زیست و در سلخ
رمضان تسع وثمانین وخمسمائه درگذشت مملکت او تمامی بتصرف تکش خان در آمد
سلطان تکش بن اتسز بعد از انهزام برادر در بیست و دوم ربیع الثانی ثمان وستین وخمسمائه
بر تخت سلطنت نشست رشید وطواط در تهنیت او گفته شعر جدت ورق زمانه از ظلم
عدل پدرت شکستها کرد درست | ای بر تو قبای سلطنت آمده چست | هان تا چه کنی که
نوبت دولت تست | خوارزم و بعضی از خراسان در تصرف او بود و سلطان طغرل
سلجوقی را بکشت عراق تصرف کرد خاقانی گفته شعر مژده که خوارزمشاه ملک سپاهان گرفت
ملک عراقین را همچو خراسان گرفت | ما بچه چتر او قلعه گردون شکافت | مورچه تیغ
او ملک سلیمان گرفت و کمال اسمعیل قصیده در مدح او گفته شعر ای ز رایت ملک دین در ابتهاج

در پرورش ای شهنشاه فریدون فر اسکندر حشم | سلطان تکش بیست و هشت سال
و نیم پادشاهی کرد و در نوزدهم رمضان سنه ست وتسعین وخمسمائه درگذشت در حدود
خوارزم سلطان قطب الدین بن تکش خان بعد از پدر جانشین شد در دور او آیین دولت
بدرجه اعلی رسید و کوکب بختش رفعت یافت و تمام خراسان و حدود هند و ماوراءالنهر
مسخر کرد و بعراقین و آذربایجان و فارس حرکت کرد و از حکام آذربایجان و فارس
خراج گرفت و احدی با و مجال مخاصمه نداشت چون بیست سال از پادشاهی او گذشت
آفتاب دولتش آهنگ غروب کرد لشکر مغول بحکم چنگیز از جانب مشرق بروی خروج کردند
سلطان منهزم گشت از ماوراءالنهر بخراسان رفت و چون لشکر بخراسان آمد او بعراق رفت
چون مغول بعراق آمدند او از قزوین بگیلان رفت چون از رعب لرزید از آنجا بمازندران
رفته بجزیره آبسکون گریخت در سبع عشر وستمائه در آنجا وفات یافت مدت ملکش بیست
و یکسال مغول که بدین دیار می آمدند اکثر جاها را قتل عام میکردند اما چنگیز خان از بلخ پیش
نیامد سلطان جلال الدین منکبرنی بن محمد تکش پادشاه شجاع بود بعد از فوت پدر از جزیره آبسکون
میان قشلاق رفت و از آنجا بخراسان آمد و بغزنین رفت و در این سفر او را جنگ با
مغول واقع شد و در همه غالب آمد در آخر که چنگیز خان با لشکر بیکران ایلغار کرده در کنار آب
سند به او رسید میانه ایشان محاربه عظیم رفت مغلوب افتاد و بهند رفت و ممالک هند و خزینه
گرفت و دو سال در آنجا سلطنت کرد چون آگاه شد که چنگیز از ایران عود کرد از راه کیچ و مکران
بکرمان آمد و آهنگ عراق کرد برادرش غیاث الدین در عراق پادشاه بود و سلطنت میکرد

تسلیم کرد سلطان جلال الدین بعراق عرب رفت و در آنجا با لشکر ناصر خلیفه جنگ کرد مظفر
شد و از عراق عرب باذربایجان آمد و در ضبط آورد و از آذربایجان بگرات و گرج
گرد آمد و امرای گرجی را بکشت و چون شنید که لشکر تتار بعراق آمده باصفهان آمد و در
رمضان اربع و عشرین و ستمائة در حدود صفاهان با لشکر تتار جنگ کرد و کفار بجانب
خراسان گریختند و سلطان بسوی لرستان گریخت و بعد از چند روز باصفهان آمد و
ضبط کرد و از آنجا باذربایجان و قصبه اخلاط را حصار کرد و فتح نمود پس از جنگ
سلطان کیقباد در روم رفت و بسبب بیماری منهزم شد و بدیار بکر آمد در نوبت اوکتای قاآن
پسر چنگیز خان جرماغون را بجنگ او فرستاد و در منتصف شوال سنه ثمان و عشرین و ستمائة
شبیخون بر سر او بردند در پای خیمه مست خفته بود بهزار حیله گریخت و کردان او را بعد
گویند بنا شناخت در و سگر دان کشته شد **سلطان غیاث الدین پیرشاه** پسر کهترش قبل از آمدن
سلطان جلال الدین از هند هر یک چند روزی در فترت مغول در عراق حکومت
کردند در آخر رکن الدین بدست مغول کشته شد و سلطان غیاث الدین را براق حاجب
در کرمان بکشت و بعد از سلطان جلال الدین ملک بتصرف مغول آمد و دولت خوارزمشاهی
باخر رسید **فصل نهم** در ذکر اتابکان و ایشان سه شعبه اند **شعبه اول** بفارس و ایشان
بسلغریان معروفند و عدد ایشان یازده مدت ملکشان صد و بیست سال اول ایشان
اتابک مظفر الدین سنقر بن مودود در عهد سلطان مسعود سلجوقی خروج کرد ملک فارس مسخر او
گشت در عدل کوشید و در شیراز عمارت و همت رفع ساخت و سیزده سال پادشاهی

کرد و در ست و خمسین و خمسمائة در گذشت **اتابک مظفر الدین زنگی** بن مودود بعد از برادر
حاکم شد و بخدمت ارسلان سلجوقی رسید او نیز آن ملک را بدو مسلم داشت مدت
ملکش چهارده سال در سبعین و خمسمائة در گذشت **اتابک مظفر الدین** زنگی وارث ملک
پدر گشت مرد عادل نیکو سیرت بود مدت بیست سال حکومت کرد خواجه امین الدین کازرونی
که عالم زمان و صاحب کرامات بود وزیر وی بود وفاتش در تسعین و خمسمائة **اتابک
قطب الدین طغرل** بن سنقر بن مودود بعد از عم زاده حکومت بدو قرار یافت و میانه او
و عمزاده اش سعد بن زنگی جنگ شد اسیر گشت در سنه تسع و تسعین و خمسمائة مدت حکومتش نه سال **اتابک
مظفر الدین سعد بن زنگی** بعد از ظفر بر طغرل حکومت بدو قرار گرفت در نیکو وقت حاکم بود و در کار
در شجاعت رستم کارزار بود و ملک فارس در عهد او آبادان شد و کرمان نیز بدست آورد
و در ثلث عشر و ستمائة بعراق آمد و با هزار کس خود در سپاه سلطان محمد زد و اسیر گشت
و سلطان او را اکرام نمود و قرار کرد که هر سال دو دانگ محصول فارس بخزانه او رساند
و بار بملک خود رفت پسرش ابوبکر او را در شیراز راه نداد و بجنگ رسید اتابک تیری
خورد و اهل شهر شب او را بردند و پسر را گرفت و محبوس کرد و هفت سال در زندان بماند
اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بعد از پدر حاکم شد عادل عاقل و باخبر بود و با اهل فضل انعامات کرد
و بسیار بلاد فرستاده و در بعضی بلاد خطبه بنام او خواندند مساجد و مدارس که در شیراز خراب
شده بود آبادان کرد و بازارها ساخت و بسی مبلغ در آبادانی کوشش کرد و شیخ سعدی
گلستان بنام او تصنیف کرد و مدت ملکش سی سال در جمادی الاول ثمان و خمسین و ستمائة

درگذشت اتابک مظفرالدین سعد بن ابوبکر سعد از پدر دوازده روز حکومت کرد و بعد از اتابک
محمد بن سعد چون پدرش فوت شد او کوچک بود پادشاهی بنام او بود و مادرش ترکان
خاتون مدبر ملک بود بعد از دو سال و هفت ماه در ذی حجه سنه ستین و ستمائه غنچه عمرش
ناشکفته فرو ریخت اتابک محمد شاه بن سلغر شاه بن سعد زنگی بعد از اتابک محمد پادشاه شد هشت ماه
حکم کرد چون از کار ملک غافل بود ترکان خاتون در روز جمعه عاشر رمضان سنه
احدی و ستین و ستمائه با او حرب کرد و بدنبال فارس رسید اتابک مظفرالدین سلجوق شاه بن سلغر شاه
بر ملک فارس مستولی گشت ترکان خاتون را بخواست و بکشت بواسطه ترکان خاتون
علاء الدوله یزدی پناه بهولاکو خان برد و لشکر مغول آورده سلجوق شاه را با جمیع ترکان
خاتون منهزم ساخته از بسم کازرون بیرون آوردند و بکشتند پنج ماه حکم کرد اتابک
ابش خاتون بنت سعد بن ابوبکر بعد از سلجوق شاه پادشاه شد و او را بشاهزاده منکوتمر بن
هولاکو خان بخواستند و فارس متصرف مغول دادند هیچ سال حکومت کرد و بعد از او تمام
سلغریان از عالم محو شد شعبه دوم بشام و دیار بکر بدانکه مدت ملکشان صد و هشتاد و هفت
سال ایشان از نسل آق سنقر غلام سلطان ملکشاه سلجوقی اند آق سنقر در سنه احدی و ثمانین
و اربعمائه بحکم ملکشاه حاکم حلب شد ده سال و در سنه احدی و تسعین و اربعمائه بمرد عماد
الدین زنگی بن آق سنقر در احدی و عشرین و خمسمائه بحکم سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه والی عراق
عرب شد و بعد از یکسال حاکم موصل مرد و آنجا نیز مدتی تعلق یافت و بعد از آن بطرف
شام رفت و حلب بگرفت و در اربع و عشرین و خمسمائه با فرنگیان که بشام آمده بودند

جنگ کرد و غالب شد و دو نوبت دمشق را محاصره کرد و از آنجا مراجعت نمود و دیار
بکر و کردستان را در ضبط آورد و در احدی و اربعین و خمسمائه غلامان او را بکشتند
مدت ملکش بیست و سه سال نورالدین محمود بن عماد الدین زنگی بعد از پدر در حلب و حمص و حماه
حکومت کرد و بنیاد را بگرفت و در تسع و اربعین و خمسمائه دمشق بگرفت و حکومتش در شام
قوت گرفت چنانچه عاضد خلیفه که آخر پادشاهان بنی فاطمه بود در مصر جهت دفع فرنگ
از و مدد خواست او صلاح الدین یوسف بن ایوب را بمصر فرستاد تا دفع فرنگ نمود
بعد از آن مصر از اسمعیلیه بصلاح الدین منتقل شد و او بملک ناصر ملقب گشت نورالدین
عادل و باخیر بود و او را از جمله حبیب ثمان شمرده اند گویند دعا نزد قبر او مستجاب است
ولادتش در احدی عشر و خمسمائه و وفاتش در حادی عشر شوال تسع و ستین و خمسمائه در دمشق
مدفون است ملک صالح بن نورالدین محمود بعد از وفات پدر با اهل شام بیعت کرد و در آن حین
یازده ساله بود و صلاح الدین یوسف در مصر خطبه بنام او خواند هشت سال پادشاهی کرد
و در سبع و سبعین و خمسمائه درگذشت سیف الدین غازی بن عماد الدین بعد از فوت پدر بحکم برادرش نورالدین
حاکم دیار بکر بود و جزیره و بعضی از کردستان اکثر اوقات بغزا میرفت و در اربع و اربعین
و خمسمائه وفات یافت قطب الدین مودود بن عماد الدین زنگی بعد از برادرش سیف الدین غازی جانشینش
شد و در سنه خمس و ستین و خمسمائه وفات کرد سیف الدین غازی بن قطب الدین مودود بعد از
مرگ پدر در موصل جانشین شد مدت ملکش یازده سال در سنه ست و سبعین و خمسمائه وفات
کرد عزالدین مسعود بن قطب الدین مودود بعد از فوت برادر جانشین شد و حلب نیز گرفت و

او و صلاح الدین معارضه و محاربه شد و در بیست و نهم شعبان سنه تسع و ثمانین و خمسمائه
وفات کرد ملک ناصر نیز در همان سال درگذشت نورالدین ارسلانشاه بن مسعود بن مودود بعد از
عزالدین مسعود پادشاه شد مدت هیجده سال حکومت کرد و در تسع و ستمائه وفات کرد
اتابکی موصل بر بدرالدین لولو قرار گرفت و او نیز در سنه تسع و خمسین و ستمائه وفات
کرد نود و شش سال عمر داشت و بعد از او پسرش ملک صالح بجای پدر نشست و با هولاکو
یاغی شد و امرای مغول او را چند ماه محاصره کردند تا آنکه در موصل نان ناپید اشد بالضرو
ملک صالح بیرون آمد و در ستین و ستمائه باشد عذاب بقتل آمد بعد از این دیار بتصرف
مغول درآمد شعبه سیم بعراق و آذربایجان و ایشان شش تن اند اول اتابک ایلدکز او
غلام سلطان مسعود سلجوقی بود بحسب قابلیت بامارت رسید سلطان مسعود زن برادر خود طغرل را
که مادر سلطان ارسلان بود بدو داد و اتابک ایلدکز از مادر سلطان ارسلان دو پسر تولد
شد جهان پهلوان اتابک محمد و قزل ارسلان مرتبه اتابک چنان بلند شد که جمیع امرا سر
بر خط فرمان او نهادند و در زمان سلطنت سلطان ارسلان امور کلیه و جزویه بحسن تدبیر او
بود و سلطان بمشورت او در هیچ امر شروع نمیکرد و باسم سلطنت قانع بود اتابک ایلدکز
مدت سیزده سال مطیع و مطاع بود و بعد از آن والده ارسلان در ثمان و ستین و خمسمائه
درگذشت و اتابک نیز بعد از روزی چکاه نماند رکن الدین جوجن گفته شعر دردا که زمانه را نکوخواهی نیست
و نیز پی او چو شمس دین شاه برفت | در گردش و هر کس ندادست نشان | در پانصد سال و پنجم
در این شصت سال برفت جهان پهلوان اتابک محمد بن اتابک ایلدکز بعد از فوت سلطان ارسلان در عراق پادشاه

نشان شد و طغرل بن ارسلان را که هفت ساله بود بر تخت نشاندند و برادر خود قزل ارسلان را
باذربایجان فرستاد و امور ملکی را بنوعی مشید کرد که ملوک شرق و غرب از و
در حساب شدند کمرتبه بنابر رنجشی که از خلیفه داشت یکباره نام او را از خطبه انداخت خلیفه
فرستاد و تعهدات کرد تا باز دستور نام او را داخل کردند مدت ده سال زمام سلطنت
در دست او بود وفات او بروایت صاحب تاریخ گزیده ذی حجه احدی و ثمانین و خمسمائه
از و چهار پسر ماند اتابک ابوبکر و قتلغ اینانج و امیر میران و پهلوان ازبک اتابک قزل ارسلان
بن اتابک بعد از فوت برادر بعراق آمد و قتیبه خاتون زن برادر که والده امیر میران بود
در نکاح آورد و متصدی امور سلطنت شد و سلطان طغرل اسمی بیش نبود بعد از مدتی سلطان
قصد ارسلان کرد ارسلان واقف شد و او را بگرفت و بقلعه کهرام محبوس نمود و خود
بسلطنت نشست و در همان شب او را کشته یافتند چهار زخم کارد خورده بود نسبت قتل او به بعضی
امرا کردند این صورت در شوال سبع و ثمانین و خمسمائه بود اتابک ابوبکر بن اتابک محمد بعد از
قتل قزل ارسلان در تبریز بسلطنت نشست و بعد قتیبه خاتون که زوجه والد اتابک ابوبکر
بود قتلغ اینانج پسر قتیبه متصدی ایالت عراق گشت مقارن این حال سلطان طغرل که در قلعه
محبوس بود باتفاق کوتوال بعراق آمد و بر تخت نشست قتیبه خاتون ز انخواهت قتلغ اینانج با
برادرش ابوبکر در کار او با پهلوان منازعت کردند و در یکماه چهار مرتبه حرب نمودند در همه
ابوبکر غالب آمد مدت بیست سال در آذربایجان حکومت کرد و در سبع و ستمائه درگذشت قتلغ اینانج

بن محمد چون طغرل مادرش قتیبه را خواستگاری کرده بود و قتلغ و مادرش اتفاق کردند و
زهر در طعام طغرل نموده طغرل را آگاهی داده بودند سلطان بجز قتیبه داد بهمان زهر بمرد
بعد از آن قتلغ محبوس شد و بشفاعت ارکان دولت خلاصی یافت و بنزد تکش خان
رفت بعد از آنکه سلطان تکش طغرل را کشت صفاهان بقتلغ اینانج داد و بعد از آن بشامت کفران
نعمت در اربع وتسعین وخمسمائه بر دست ناصح که از جانب خوارزمشاه والی ری بود کشته شد
سرش نزد سلطان تکش فرستادند و گفتند خیال غلط داشت **اتابک مظفر الدین ازبک** بن اتابک محمد بعد از او بحکم
در آذربایجان حاکم شد و پانزده سال حکم کرد و در اثنی وعشرین وستمائه که سلطان منکبرنی سلجوقی
بر ملک آذربایجان مستولی شد او بقلعه النجق درگذشت و ملک بتصرف خوارزمشاهیان درآمد
و دور کار اتابکان بسر آمد **فصل دهم** در ذکر اسمعیلیان و ایشان دو شعبه اند **شعبه اول** اسمعیلیان
مغربند مدعای این طایفه آنکه از اولاد اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام اند و گویند امام اول
بر امامت اسمعیل که پسر بزرگتر است نص کرد و نص اول اعتبار دارد و ازین طایفه بعضی که در مغرب
و مصر و شام پادشاهی کردند چهارده تن اند مدت ملک ایشان دویست و هشتاد و شش سال این طایفه
هرچند در ایران حکومت کردند و مقصود ازین طایفه احوال سلاطین ایرانست اما چون داعیان ایشان
در ایران حکومت کردند و بروایات مجهول نسب خود را بایشان میرسانند از احوال ایشان
نیز شمه بر سبیل استطراد آورده میشود **ابو القاسم** بن عبد الله نخستین کسی که متصدی سلطنت گشت او بود
و زعم باطله است که مهدی که در اخبار آمده عبارت ازوست بعضی از اهل مغرب او را ابن

عبد الله بن سالم البصری میدانند و در عیون التواریخ نسبش برین نوع آمده که محمد بن عبد الله
بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن الامام جعفر الصادق و بعضی او را از نسل عبد الله میمون
قداح میدانند و او داعی بن امام جعفر علیه السلام بود و در ربیع الآخر اثنتین واربعمائه در بغداد
علما قدح در نسب ایشان کردند و محضری درین باب نوشتند که ایشان علوی نیستند و متقدم
السادات والمجتهدین میر مرتضی و اخوه و شیخ ابو حامد اسفراینی و قاضی ابو محمد الاکفانی و
ابو الحسین القدوری و خلق بسیار بران محضر خطها نهادند محمد بن اسمعیل که جد اوست از خوف
بنی عباس بروی گریخت و آنجا مدفونست و فرزندانش بولایت قندهار رفتند و ابو القاسم
در ست وتسعین ومائتین در مغرب خروج کرد و خود را مهدی خواند و در تقویت قول خود
از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرد علی راس ثلثمائة تطلع الشمس من مغربها و کارش بالا گرفت
در اثنی وثلثمائه بر بنو اغلب که از قبل معتضد خلیفه حاکم آنجا بود خروج کرد و مقهور کردانید و بلاد
افریقیه و قیروان در تحت تصرف آورد و در حدود قیروان قلعه ساخت و مهدیه نام نهاد
مدت بیست وشش سال حکومت کرد و در اثنی وعشرین وثلثمائه وفات یافت و در قلعه مهدیه مدفون گشت
القائم بامر الله بن محمد بر جای او نشست و دوازده سال حکم کرد و در اربع وثلثین وثلثمائه از جهان درگذشت
المنصور بقوة الله اسمعیل بن قائم بامر الله بعد از پدر هفت سال پادشاهی کرد و در احدی واربعین
وثلثمائه بمهدیه درگذشت **المعز لدین الله ابو تمیم معد** بن اسمعیل بر جای پدر نشست صاحب رای بود و مصر را فتح

بگماشتگان بنی عباس بیرون آورد و در اثنی وستین وثلثمائه آغاز عمارت قاهره کرد و در
جمعه یازدهم ربیع الثانی خمس وستین وثلثمائه وفات یافت العزیز بالله ابو منصور نزار بن معد جانشین
پدر شد و الپتکین معزی که از قبل طایع خلیفه حاکم شام بود بگشت و شام تصرف نمود و بیست و یک سال
در حکومت ماند و در رمضان ست وثمانین وثلثمائه رحلت کرد الحاکم بامر الله ابو علی منصور بن نزار بعد از
پدر جانشین شد و در امر معروف و نهی منکر مبالغه بجایی نمود که بسیاری تاک انگور ببرید که
خمر نباشد و حکم کرد که اشکارا موزه زنان ندوزند و زنان از خانه بیرون نروند مدت
بیست و پنج سال حکومت کرد و در احدی عشر واربع مائه غلامان او را بکشتند الظاهر لاعزاز دین الله ابو الحسن
علی بن حاکم بامر الله جای نشین شد و قاتل پدر را بکشت مدت شانزده سال حاکم بود و در پانزدهم
شوال سبع وعشرین واربعمائه نماند المستنصر بالله ابو تمیم معد بن ظاهر بالله بن حاکم بامر الله در شش سالگی
حاکم شد و مدت شصت سال در حکومت ماند و او را سه پسر بود نزار و احمد و عبد المجید در اول
نزار را ولی عهد کرد و در آخر از و رنجید و خلع کرد و با احمد داد و مستعلی لقب کرد و اسمعیلیان
دو گروه شدند آنچه پیروی احمد کردند مستعلوی گفتند و آنچه تابع نزار بود نزاری گفتند که
امیر او حسن صباح گوید که حسن صباح رئیس اول اوست که تابع نزار است و در ایران بنام نزار دعوت
کرد مستنصر بالله در سنه سبع وثمانین واربعمائه وفات کرد المستعلی بالله ابو القاسم احمد بن مستنصر بالله جای
نشین پدر شد و نزار را گرفت و در قاهره حبس کرد تا متوفی شد و در اثنی وتسعین واربعمائه

فرنگیان

فرنگیان بر بیت المقدس مستولی شدند و هفتاد هزار مسلمان در مسجد اقصی شهید کردند و مدت
حکومتش هفت سال و در خمس وتسعین واربعمائه درگذشت الآمر باحکام الله ابو علی منصور بن مستعلی بالله بعد از
پدر بیست و هفت سال حکم کرد و در چهارم ذی قعده سنه اربع وعشرین وخمسمائه جمعی از
نزار او را بکشتند الحافظ لدین الله ابو میمون عبد المجید بن مستنصر بالله بعد از برادر زاده بیست
بیست و یک سال حکم کرد و در جمادی الآخر سنه اربع واربعین وخمسمائه درگذشت عمرش هفتاد و ... سال
الظافر بامر الله ابو منصور اسمعیل بن عبد المجید بن مستنصر بالله بعد از پدر جانشین شد در عهد او فرنگیان
مستولی شدند و وزیرش عباس بن تمیم بسبب آنکه ابو منصور محمد با پسر وزیر نظری داشت و مردم
سخنان میگفتند عباس او را در تسع واربعین وخمسمائه بکشت الفایز بالله ابو القاسم عیسی بن ظافر بعد از او
جانشین شد مصروع بود در خمس وخمسین وخمسمائه وفات یافت العاضد لدین الله ابو محمد عبد الله بن فایز بعد از
پدر جانشین شد در عهد او در اربع وستین وخمسمائه فرنگیان قصد مصر کردند عاضد پناه بحاکم شام نور
الدین محمود برد و او ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب بمدد عاضد فرستاد و لشکر فرنگ
پیش از وصول لشکر شام گریختند درین اثنا میان عاضد و وزیرش شاور مخاصمه شد صلاح
الدین یوسف شاور را بکشت عاضد وزارت بدو داد و ملک صلاح الدین در روز جمعه ثانی
محرم سنه مذکوره وفات یافت و ازین طبقه دیگر در ان ملک صلاح الدین نیز مستولی شد و
سلطان لقب یافت و در سنه احدی وسبعین وخمسمائه ملک شام نیز گرفت و در سنه خمس
وثمانین وخمسمائه بیت المقدس از تصرف فرنگیان بیرون آورد و متصرف شد و شهر عکه را نیز فتح
کرد و در بیست و هفتم صفر تسع وثمانین وخمسمائه وفات یافت پنجاه و نه سال و کسری عمر و مصر در تصرف

ال ابی ایوب بود بعد از او بغلامان رسید و از غلام بغلام می آمد تا در اوایل سنه ست
وعشرین وتسعمائه سلیمشاه پادشاه روم در مصر دست مستولی شده و از تصرف غلامان
بیرون آورد و سلطان قانصوه که دولت غلامان بر او منتهی شده بود در حدود حلب کشت
مدت حکومت غلامان دویست و هفتاد و پنج سال **شعبه دوم** اسمعیلیان از زمره ملوک قهستان
که ایشان را خداوندیان و ملاحده نیز خوانند هشت نفرند زمان ایشان صد و هفتاد و یکسال اول
حسن صباح بن علی محمد بن جعفر بن حسین بن محمد الحمیری است اصل او از یمن است او بکوفه آمد و از کوفه
بری و حسن را آنجا بزاد و حسن ظاهر اعتقاد بزهد و ورع میپوشید و چنانچه پسر خود را بجهة خمر خوردن
خوردن هلاک کرد و از شیعه اسمعیل بن امام جعفر علیه السلام بود و بجهة اولاد او دعوت کرد و در رجب
ثلث وثمانین واربعمائه بقلعه الموت رفت و کار او قوت گرفت و بسعی او قلعه ها فتح شد
و او را بحق حاکم کردند و مردم دیگر قلاع قهستان بخدمتش آمدند و در ذی قعده سنه خمس
وتسعین واربعمائه قلعه لمسر مسخر گرفت و سنجر سلجوقی از حضرت او درگذشت و بدو مسلم داشت
و از زهد سلوک میداشت و تصانیف میکرد و معانی اصول و فروع ملت محمد بر آثار و علما
میکرد و مدت سی و پنج سال در حکومت بماند و در شب چهارشنبه سادس ربیع الثانی
سنه ثمان عشر و خمسمائه فوت شد **کیا بزرگ امید** او دیاری در ایام حسن صباح امیر لشکر بود و حسن
او را در آخر ولی عهد خود کرد و بدستور حسن بود و اقوال او متبع و منتهی مدت چهارده سال
حاکم رودبار و قلاع ملاحده بود و در بیست و ششم جمادی الآخر اثنی و ثلثین و خمسمائه وفات کرد **محمد**
بن بزرگ امید قائم مقام پدر گشت و او را پسری بود حسن نام بد اعتقاد و در خفیه بملاهی مشغول شدی و

و مردم را رخصت فسق دادی و قرآن را تاویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی
چون پدرش واقف شد مردم را جمع کرد و گفت حسن پسر من است و ما داعیم و امام نیستیم
و هرکه ما را امام داند باطل اعتقادست و او را محبوس کرد و مردم را ایذا داد و محمد بیست و چهار سال
پادشاه حاکم بود و در ثالث ربیع الاول سنه سبع و خمسین و خمسمائه درگذشت **حسن** بن محمد بعد از پدر
حکومت بر او متعلق شد و بنای الحاد کرد و دعوی امامت نمود و در هفدهم رمضان سنه تسع و خمسین
و خمسمائه در پای قلعه الموت مردم را جمع کرد و منبری نهاد و چهار علم زرد و سفید و سبز و سرخ
بر چهار رکن منبر برافراشت و خطبه خواند و گفت من امامم و تکلیف از جهانیان برداشتم
امر شرعی از ظاهر مرفوع کردانیدم و این دور زمان قیامت است ظاهر اعتباری نمی باید
کرد و از منبر فرود آمد و افطار نمود و مرتکب انواع مناهی گشت و قوم با او مشغول شدند
و آن روز را عید القیام نام کرد و تاریخ هجری ملتفت نشدند و عبارات که بعد از آن
ساختند عید القیام نوشتند و حسن علی ذکره السلام لقب خداوند خطاب کردند کار الحاد عروج
یافت او بآن قاعده چهار سال بماند لعنه الله علیه و در سنه احدی و ستین و خمسمائه برادرزن
او کشته شده بجهنم رفت **محمد** بن حسن بن محمد بعد از آن بپادشاهی آن ملک نشست و طریقه
پدر را داشت و مدت چهل و شش سال حکومت کرد و کار الحاد نیز در زمان او عروج داشت و بسعایت
اسلام در آن ولایت برافتاد و در دهم ربیع الاول سنه سبع و ستمائه بعضی گویند پسرش جلال
او را زهر داد **خداوند** جلال الدین حسن بعد از پدر حکومت بر او قرار گرفت و از طریقه جد
و پدر تبرا نمود از جاده شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد و بنای الحاد را باز نمود و با علما صحبت

اسلام او گواهی دادند و او را نومسلمان خواندند و مبلغین علمای قزوین بر بطلان خود
لعنت کرد تا مردم مسلمانی او محقق شد و فرمود تا در مواضع رودبار در هر موضع مسجدی و حمامی
بنا کردند و رسم اذان و اقامت نماز تازه کرد و چون یازده سال و نیم در حکومت بسر برد
در نصف رمضان سنه ثمان و عشر و ستمائه درگذشت خداوند علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن بعد از
پدر حکومت بدو قرار یافت ترک مذهب پدر و رسم مسلمانی نکرد و مدت سی و پنج سال در
حکومت بود و در شوال سنه ثلث و خمسین و ستمائه بر دست حسن مازندرانی که مظنون او بود کشته شد
مولانا شمس الدین ایوب قزوینی جهت او مرثیه گفته شعر چون بوقت قبض روحش دید عزرائیل بست
برد سوی مقطر بران تا نمازش نگذارند کاسه داران جحیم آمد بپیشش باز تا نشاط و سبکباری
در کنارش نگذارند و در زمان او جرماغون نوین بقهستان آمد و تا قلاع ملاحده در حصار گرفت
و در زمان او خواجه نصیر طوسی را باکراه و جبار بقلعه الموت بردند و تا آخر زمان خداوند رکن الدین
آنجا بماند خداوند رکن الدین بن علاء الدین محمد بعد از پدر حاکم شد حسن مازندرانی را بقصاص پدر بکشت
چون یکسال گذشت هولاکو خان بتحریک او وقت حرب عظیم شد چون دانست که تاب مقاومت
ندارد از قلعه میمون دز بیرون آمده بخدمت هولاکو پیوست و در سلخ شوال سنه اربع و خمسین و ستمائه
بفرموده هولاکو در یکماه سی و چهار قلعه ملاحده را خراب کردند هولاکو خداوند رکن الدین را بخدمت منکوقاآن
بطرف ختای فرستاد و چون بماوراءالنهر رسید از منکوقاآن فرمان آمد در راه کشته شد و دولت
الموت باخر آمد قلعه الموت که دار الملک ملاحده بود در سنه ست و اربعین و ستمائه بفرمان
داعی کبیر حسن بن زید الحسنی که حاکم آن ولایت بود بنا کرده اند فصل یازدهم در ذکر سلاطین قراختای

کرمان نزتی مدت سلطنت هشتاد و شش سال براق حاجب از امرای گورخان قراختای بود در زمان
نزد سلطان محمد خوارزمشاه آمد و اجازت مراجعت نمود و از امرای او شد و در فترت مغول
مغول بر کرمان مستولی گشت و از دار الخلافه قتلغ سلطان و از دیوان چنگیز خان قتلغ خان
نوشته یازده سال در الملک حکومت کرد و در بیستم ذی قعده سنه اثنی و ثلثین و ستمائه نماند
او را در مدرسه که خود بنا کرده در محلت ترکآباد کرمان دفن کردند بعد از وی سلطان قطب الدین
برادرزاده اش بود حاکم شد بعد از آن بحکم اوکتای قاآن معزول شد و کرمان به براق
حاجب رکن الدین مبارک خواجه رجوع کردند سلطان رکن الدین مبارک خواجه چون براق حاجب شانزده
سال پادشاهی کرد بحکم منکو قاآن در خمسین و ستمائه عزلت یافت و بعد از مدتی بفرمان
منکو قاآن بر دست سلطان قطب الدین محمد کشته شد سلطان قطب الدین بن حمید تایکو برادرزاده
براق حاجبست که در احوال براق مذکور شد یکبار دیگر بفرمان منکو قاآن پادشاه شد چون
شش سال حکومت کرد و عدالت نمود و عمارات ساخت و در رمضان سنه خمس و خمسین و ستمائه
درگذشت سلطان حجاج بن قطب الدین بعد از پدر بفرمان منکو قاآن پادشاه شد چون کودک بود
منکوحه پدرش قتلغ ترکان که دختر براق حاجب بود بحسب الحکم مدبر ملک و حاکم شد بعد از آنکه
سلطان حجاج بکمال مردی رسید حرمت جانب خاتون رعایت نمیکرد و قتلغ ترکان از و
رنجید و بدرگاه ایقا خان رفت حکم شد که حجاج در کرمان مدخل نسازد و حکومت بقتلغ خان
گذارد و سلطان حجاج از خوف در تسع و ستین و ستمائه بهند رفت و قتلغ ترکان بعد از غیبت او
دوازده سال حکومت کرد حجاج در آن سفر وفات کرد و قتلغ ترکان در سنه احدی و ثمانین و ستمائه

در گذشت حکومتش بیست و پنج سال **سلطان جلال الدین سیورغتمش** بن قطب الدین بفرمان حکم
ارغون خان بسلطنت کرمان رسید نه سال در سلطنت بسر برده کرد و چون خاتون دختر
منکوتمور بن هولاکو خان را در نکاح داشت در احدی و تسعین و ستمائه بفرمان کیخاتو خان معزول شد
پادشاه خاتون بنت سلطان قطب الدین که در حباله کیخاتو خان بود بعد از عزل سیورغتمش بحکم
کیخاتو بحکومت کرمان رسید و برادر خود سیورغتمش را بقتل آورد و بعد از آن در سنه اربع و تسعین
و ستمائه کردوچین خاتون که در حباله بایدو خان بود پادشاه خاتون را در عوض قصاص سیورغتمش
بحکم بایدو خان بکشت عاقله و خوشطبع لطیف بود بمصحف و کتب نوشتی و این رباعی از وست **رباعی**
آنم که در اول نشانش کردند آسایش جان بیدلانش کردند دعوی لب نبات میکرد
نبات از ذوق سرش سیخ در دهانش کردند بر لعل که دید هرگز از مشک رقم یا غالیه
بر نوش کی ستم جانا اثر خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیست بهم
سلطان معزالدین محمد شاه بن حجاج بحکم غازان خان در سنه خمس و تسعین و ستمائه بسلطنت کرمان
رسید مدت ملکش هشت سال در ثلاث و سبعمائه درگذشت عمرش بیست و سه سال
سلطان قطب الدین شاه جهان بن سیورغتمش بعد از عم زاده بحکومت کرمان رسید دو سال و کسری
حکومت کرد الجایتو سلطان او را عزل کرد و نام حکومت ایشان در کرمان برافتاد و بعد از
این حکام مغول حکومت کردند و سلطان قطب الدین قناعت کرده در شیراز ساکن شد و
هم آنجا درگذشت و دختری داشت محمد شاه نام شاه شیخ و شاه محمود عماد الدین احمد از وی متولد
والله اعلم **باب دوم در** ذکر پادشاهان مغول بیست و یک تن اند مدت ملکشان

سال اول ایشان **چنگیز خان** بن یسوگی بهادر بن برتان بهادر بن قبل خان بن تومنه خان
بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن توقا خان بن بوزنجر خان است و پدران چنگیز خان تا به
گذشته در بلاد مشرق پادشاه بوده اند جمیع خانان از نسل بوزنجر خانند و او معاصر
ابومسلم مروزی بوده و نسب حضرت امیر تیمور گورکان نیز بسیزده پدر بوزنجر میرسد ولادت
چنگیز در عشرین ذی قعده سنه تسع و اربعین و خمسمائه بود و چون پدرش وفات یافت
درگذشت او سیزده ساله بود زحمت بسیار کشید و کارش بمهالک و مخاطرات انجامید و در
پنجاه سالگی در رمضان سنه تسع و تسعین و خمسمائه بدولت سلطنت و جهانداری رسید او را در
اول تموچین نام بود و چون سه سال از پادشاهی او گذشت او را چنگیز خان خواندند و معنی او را
بنظم آوردند از آن رو که معنی چنگیز خان بود خان خانان بتوری زبان بعد از سلطنت ترتیبش
روز بروز زیاده میشد و بر تمام خطا و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و بعضی و
آس و روس و الان و غیرهم سروری یافت و در خمس عشر و ستمائه بقصد سلطان قطب الدین محمد
خوارزمشاه و بجانب ماوراءالنهر حرکت کرد و در سال دیگر بماوراءالنهر درآمد و قتل عام و غارت
کرد و در ذی حجه سنه سبع عشر و ستمائه از جیحون عبور کرده بلخ و بخارا را خراب کرد و سی هزار
کس بطلب سلطان محمد بایران فرستاد سلطان گریزان بجزیره ابسکون مازندران رفت و وفات
کرد چنانچه گذشت لشکر مغول در اکثر ایران قتل و غارت کردند شیخ نجم الدین دایه در آن زمان
در حیات بود در کتاب مرصاد العباد آورده که در شهر ری و ولایتی که مولد و منشاء او بود هفتصد هزار
کس شهید شدند و در مقدمه ظفرنامه مذکور است که خلق کشته نشابور را دوازده روز شمار کردند

غیر از عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار کس بقتل آمدند و هزار هزار و
ششصد هزار خلق در هرات شهید شدند و در مرو و خوارزم و سایر بلاد بدین قیاس سالها
چند بر اهل روزگار رشته بود که تا فلک دوار دور میکند همچنین زمانی یاد ندارد و بعد از یک سال
لشکر مغول از راه دربند و دشت قبچاق بما وراء النهر آمده بچنگیز پیوستند و ایران و توران بتصرف ایشان
در آمد و در ثمان عشر و ستمائه سلطان جلال الدین منکبرنی سلجوقی را در کنار آب سند منهزم گردانید
چنانچه گذشته و در سنه احدی و عشرین و ستمائه بر ممالک خطا خروج نمود و در ماه رمضان سنه اربع و عشرین
و ستمائه وفات یافت بیست و پنج سال پادشاهی کرد و از دین بهره نداشت و از زمره کفار بود
و هیبت او قریب بهشتاد سال کفار بر اهل اسلام در ایران و توران غالب بودند چنگیز را چهار پسر بود
اول توشی خان سلطنت دشت قبچاق و بلغار و آن حدود بدو داده بود و در تاریخ گزیده و ظفرنامه مسطور است
که او شش ماه قبل از فوت پدر وفات یافته و در بعضی تواریخ در سنه اثنی و عشرین و ستمائه از او نقلست
دویم جغتای خان که ما وراء النهر و بلاد ایغور و بعضی از خوارزم بدو داده بود وفات او در برودی در سنه
ثمان و ثلاثین و ستمائه و بروایتی در اربعین و ستمائه سیم اوکتای قاآن که او را ولی عهد کرده بود
و بر همه تقدیم فرموده و احوال او ذکر میشود چهارم تولی خان او را اموال و خزاین خود داد
و ذکر میخواندند و اکثر اوقات همراه پدر بود و پادشاهان ایران از نسل تولی اند وفات او در سنه
ثمان و عشرین و ستمائه بود **اوکتای قاآن** بن چنگیز بعد از پدر بدو سال و نیم در ربیع الاول سنه ست و عشرین و ستمائه
بسلطنت نشست و جراحات که در پدرش کشته بود او مرهم نهاد و از جود و عطا بخشش چنانچه حاتم را
منسوخ گردانید و هیچکس از درگاه او محروم نرفت و صد و شصت هزار تومان بالش زر ببخشید و

و یک بالش زر بقولی پانصد مثقال و بقولی هشت درهم و در [illegible] در سنه ثمان و عشرین
و ستمائه امیر جرماغون نوین را بایران فرستاد تا جلال الدین منکبرنی سلجوقی را براندازد و اکثر ولایات
گرفت و ایران سوای عراق عرب که در حکم مستعصم خلیفه بود بمغول اضافه شد امیر جرماغون از دیوان
مغول بحکومت ایران نشست و بعد از او در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه امیر [illegible] سال و بعد از ایشان
آمده ده سال حکم کرد و چون هولاکو خان بایران آمد بدستور او بود و در زمان ایقا خان در سنه
ثلث و سبعین و ستمائه وفات یافت اوکتای قاآن سیزده سال در پادشاهی بود و در سنه تسع و ثلثین
و ستمائه از افراط خمر مرد و در تاریخ وفات چنگیز خان در خط خطا فزون کرده در هر سال قاآن
از او شب و روز [illegible] اندر [illegible] مدی کرد تمام [illegible] و [illegible]
کیوک خان بن اوکتای قاآن بعد از پدر بچهار سال در ربیع الآخر سنه ثلث و اربعین و ستمائه بسلطنت
معین گشت و قبل از جلوس او و بر تخت سلطنت نشستن مادرش توراکینا خاتون حکم کرد بنابر آنکه آیین مغول
چنان بود که چون پادشاه فوت شود تا زمان تعیین یکی از اولاد شان خاتون که مادر فرزند مهین باشد حکم کند
کیوکخان [illegible] و تقویت دین نصاری [illegible] دو سال پادشاه بود و در عهد دوم [illegible] در گذشت
منکو قاآن بن تولی خان بن چنگیز بعد از عمزاده بچهار سال [illegible] که مهتر قوم بود و در
دشت قبچاق در صحرای قراقورم تاریخ ربیع الاول سنه ثمان و اربعین و ستمائه بسلطنت معین شد و بعدل
متصف بود و تقویت اهل اسلام کرد و ایشان را بر مردم دیگر تقدیم فرمود [illegible]

دیوانها ساف کرده برادران خود قبلای قاآن را بطرف مشرق و هولاکو خان را بطرف غرب فرستاد
و فرمان شد که از هر ده کس دو کس با هولاکو بایران روند صد و پنجاه هزار کس جمع آمده متوجه ایران
شد و تسخیر کرد که گفته میشود و منکو قاآن با ششصد هزار کس جمع آمده بطرف چین رفته و تسخیر کرد و بسبب عفونت هوا وفات
نمود و از وی یک پسر ماند شیرکی نام وفاتش تاریخ ثمان و خمسین و ستمایه رحلت کرد و عمرش پنجاه و دو سال بود
نوع من احوال السلاطین اربعه در احوال قبلای بتفصیل شروع نموده **هولاکو خان** بن تولی خان بن چنگیز خان برادر اصلی
در شوال سنه ثلث و خمسین و ستمایه بایران آمد و بقلع و قمع ملاحده پرداخت و در توران و لوای
منشا طایفه اسمعیلیه بود قتل عام فرموده و بعد از آن بعراق آمد و بالموت رفت و خواند رکن الدین را از قلعه میمون
بیرون آورده و قلاع ایشانرا خراب کرده بعد از آن تسخیر عراق عرب حرکت کرده و چون دشمنان رسید
غارت و قتل عام فرموده و چون ببغداد رفت مستعصم خلیفه از عمارات ... رسیده ... با جماعت
در سادس صفر سنه ست و خمسین و ستمایه بقتل آمده و در بغداد قتل عام نموده چنانچه هزار هزار و ششصد هزار
آدمی کشته شد و در روز جمعه ۲۲ رمضان سنه سبع و خمسین و ستمایه شهر حلب فتح کرده و بعد از آن رفت گفتند
بنیاد نهاده گذشت و با در باکجان که مقر سلطنتش بود مراجعت نمود و در تاسع شهر ربیع الاول سنه ثلث و ستین
و ستمایه در گذشت تاریخ چو هلاکو ز مراغه بزمستان شد کرد تقدیر ازل نوبت عمرش آخر
سال بر ششصد و شصت و سه گذشته که شب نوزدهم ز ربیع آمد فخر هولاکو مسجد ... بود و خواجه علا
میل تمام داشت و در کیمیاگری زرهای ... و شمار صرف کرده ... و از نوروز ... نمود

اباقا خان داد و دیار آران و آذربایجان ... داد و حکومت دیار بکر و دیار ربیعه
با میر تومان ... و خواجه عطا ملک جوینی را بالملک بغداد معین کرد و ملک روم را بمعین
الدین پروانه تسلیم کرد و اول وزیر او خواجه سیف الدین بتکچی بود و چون او را شهید کردند وزارت بخواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان رجوع کرد و از آثار او زیج ایلخانی که خواجه نصیر الدین طوسی باتفاق خواجه نجم الدین
علی کاتبی و ابهری قزوینی و دیگر علما در مراغه ساخته اما خواجه نصیر الدین ابوجعفر محمد بن حسن اصلش از جهرود
ساوه است و در طوس نشو و نما یافته یگانه عصر و وحید دوران بود و او شاگرد سید رضی الدین
داود و او از فضل الدین غیلانی و او از ابوالعباس و او از بهمنیار و او شاگرد شیخ ابو علی سینا است
ولادت او وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمایه بوده و در وقتی که
فخر الدین رازی از عالم رفته بود ... هشتاد و پنج سال و پنجاه بوده و در صفر سنه اربع و اربعین و ستمایه
از تالیف شرح اشارات فارغ شد عصر دوشنبه هژدهم ذی حجه سنه اثنی و سبعین و ستمایه وفات یافته
نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که چو او مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بذی حجه
بروز هیجدهم در گذشت در بغداد در کاظمیه و جوادیه متبرکه مقدسه مدفون است و خواجه نجم الدین کاتبی
قزوینی الحکم ... است و در حکمت شاگرد اثیر الدین ابهری است شرح ملخص و شرح محصل و شرح کشف و حکمت العین
شمسیه و جامع الدقایق از مصنفات اوست وفاتش در خمس و سبعین و ستمایه بود قبرش در قزوین **اباقا خان**
بن هولاکو خان ... قبلای قاآن که در ... بود و سلطنت ایران ... گرفت در رمضان سنه
ثلث و ستین و ستمایه ... و براق خان که از نسل جغتای خان که پادشاه ماوراءالنهر بود در ... ذی حجه سنه
ثمان و ستین و ستمایه جنگ شد اباقا خان مظفر گردید و براق خان با ماوراءالنهر رفت اباقا خان ...

هفده سال در ایران پادشاه بود و در سنه ثمانین وستمائه در همدان وفات یافت و در تاریخ
چو بیست روز بر آمد ز ماه ذو الحجه ز دور چرخ که بر کس همی کند ابقا چهارشنبه هنگام صبح در همدان
بسال ششصد و هشتاد در گذشت اباقا   خواجه شمس الدین صاحب دیوان وزیر اوست احمد خان
بن هولاکو بعد از برادر روز یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی وثمانین وستمائه در الاتاق
بپادشاهی نشست و نام او تکودار اغل بود و چون بشرف اسلام رسید باحمد خان موسوم شد و وزارت
بدستور بخواجه شمس الدین محمد داد و چون دو سال و دو ماه پادشاهی کرد ارغون خان بن اباقا خان
بر وی خروج کرد و کشته شد و پادشاه شد ارغون خان بن اباقا خان در هفتم جمادی الآخر سنه ثلث وثمانین وستمائه
پادشاه شد و خواجه شمس الدین محمد را که بیست و نه سال وزارت پدر وجد و عمش کرده بود بتهمت آنکه
اباقا خان را زهر داده در روز دوشنبه چهارم شعبان سنه ثلث وثمانین وستمائه در اهر
بکشت خواجه وقت شهادت مهلت طلبید و بمصحف مجید تفأل کرد و پس وصیت نامه بفرزندان نوشت و در آن
قصه را با کار بر بر در قلم آورد که چون تفأل بقرآن کردم این آیه آمد ان الذین قالوا ربنا الله ثم
استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون باری تعالی
چون بنده هوش را نیکو داشت در پنهان و مرادی را زود و دریغ نداشت هم در این عالم بشارت جهان
باقی بر رسید چون حال بدین منوال بود مولانا محی الدین و مولانا افضل الدین و مولانا همام الدین
و مشایخ کبار بشارت رسانیدن واجب نمودند تا دهند که قطع علائق کرده روانه گشتیم تا آن
بر عالی خبر دهند و چون از کتابت فارغ شد تسلیم گفت ع هرچه خواهی کوش بود خواهی بشتاب
و دیگری در مرثیه وی گفته   از زمین شمس از اشک خون بچکید   مه روی بکند و زهره گیسو ببرید

سیه گرد و در این ماتم صبح بزد نفس سرد و گریبان بدرید   اولاد او خواجه یحیی و فرج الله
و مسعود و اتابک بسیاست رسانیدند مرقدشان در چرنداب تبریز است ارغون هفت سال
پادشاهی کرد و در ربیع الاول سنه تسعین وستمائه در گذشت در تاریخ وفات او گفته‌اند
شنبه ز هجرت نبوی ششصد و نود در پنجم ربیع نخستین هنگام بهار اندر مقام باغچه ارغون تخت شاه
گرد از جهان کناره بعد بر کرد و کار گیخاتو خان بن اباقا خان بعد از ارغون مدت پنج ماه پادشاهی کرد
وزارت بخواجه صدر الدین احمد خالدی داد و پادشاهی کریم عشرت دوست بود و کور رو
و حلال و حرام فرق نمیکرد و در این باب گفته‌اند   چو دال و نون همه ختم شد قد الف قد این
زبسکه کرد الف در شکاف کاف نهان   گیخاتو خان خواست که در ایران بشیوه خطائیان زر
چاو روان باشد میسر نشد و فتنه عظیم پیدا آمد بایدو خان بر وی خروج کرد و امرا اطراف بایدو
رفتند و در صفر اربع وتسعین وستمائه گیخاتو خان کشته شد مدت سلطنت او سه سال و پنج ماه و
بایدو خان بن طرغای بن هولاکو خان پادشاه شد و در سنه مذکوره وزارت بخواجه جمال الدین دستجردانی
غازان خان بن ارغون خان متابعت نکرد و در شعبان سنه اربع وتسعین وستمائه غازان مسلمان شد
و اکثر مغول بمتابعت او بدایره اسلام در آمدند و ترتیب لشکر داده آهنگ جنگ بایدو کرد
و امرا اطراف غازان آمدند بایدو گریخته بنخجوان رفت در راه او را گرفته و در اوجان
بمعه لهنه در تبریز کشته مدت ملکش هشت ماه غازان خان بن ارغون خان در سلخ ذی الحجه سنه اربع و
تسعین وستمائه پادشاهی بدو قرار گرفت بنیاد عدل و داد کرد و در ترویج دین اسلام کوشید
و وزارت بخواجه جمال الدین دستجردانی بدستور بایدو خان داد و بعد از آن او را

صدر الدین خالدی در محرم سنه ست وتسعین وستمائه وزارت داد و بعد از یکسال و چند
ماه در حادی عشرین رجب سنه سبع وتسعین وستمائه او را نیز با برادرش قطب الدین
بقتل آورد و وزارت بخواجه رشید الدین فضل الله طبیب همدانی و خواجه سعد الدین ساوجی
تفویض کرد و غازان در عهد خود دو نوبت بدمشق رفت در ربیع الاول سنه تسع وتسعین وستمائه با مصریان جنگ
کرد و مظفر شد و بدمشق رفت و از آنجا مراجعت نموده بایران آمد و در ثلث و سبعمائه
در قشلق در نواحی قزوین بعالم آخرت رفت این بیت گوید قطر سال هفتصد و سه هجرت از شوال
بوقت یازدهم وقت عصر یکشنبه شد از نواحی قزوین شهجهان غازان سوی خلد که با
ان جهان از پس به هشت سال و دو ماه پادشاهی کرد و سی و سه سال عمر و شب
وگنبدی که در شنب غازان تبریز ساخته بود در آنجا مدفون است در تجمه پادشاهان مغول
همکس را گور آشکارا نبود و ولادت غازان در نوزدهم ربیع الاول و بقولی در ذی حجه
سنه سبعین وستمائه در سلطان دوین بوده در جامع التواریخ در السکون مازندران بوده
الجایتو سلطان خدابنده بن ارغون خان بن اباقای خان بعد از برادر در ذی حجه سنه ثلث وسبعمائه در ابهر
پادشاه شد هفت و سی سال بود و در پادشاهان مغول هیچ او پادشاهی نبود عدل و داد
تمامیت داشت در ترویج دین اسلام کوشید و آیین ادیان دیگر منسوخ و جزیه بر ترسا و یهود معین
فرمود و در جمیع ممالک بار او خطبه بنام دوازده امام علیهم السلام خواندند و امیر الامرائی به قتلغشاه مقرر
داشت و وزارت بخواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین تفویض فرمود و در خمس و سبعمائه شهر
سلطانیه بنا کرد و در ذی حجه ست و سبعمائه گیلان گرفت و خراج مقرر کرد و امیر قتلغشاه

چند امیر در راه و مؤمن کشته شدند در شوال احدی عشر و سبعمائه خواجه سعد الدین وزیر را کشت و
خواجه علیشاه تبریزی را با خواجه رشید شریک نمود و الجایتو سلطان در شوال سنه اثنی عشر
وسبعمائه بشام رفت و بصلح مراجعت کرد و دوازده سال و نه ماه پادشاهی کرد و در
شب عید رمضان سنه ست عشر و سبعمائه فوت کرد و خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ او گفته
از هفتصد شانزده چو نه ماه گذشت ارکان و کلاه خسروی شد بگذشت تمکین جهان و تاج
بگذاشت آنگاه زمال خویش ناکام گذشت و او را در مقبره ابواب البر سلطانیه که احداث کرده بود
دفن کردند و ولادتش در ذی حجه سنه ثمانین وستمائه بوده سلطان ابو سعید بهادر بن الجایتو بعد از پدر پادشاه
شد چون دوازده ساله بود زمام اختیار بدست امیر چوپان سلدوز در آمد چنانچه سلطان را
از جهانداری نامی بیش نبود و امیر چوپان ایالت خراسان به پسر مهتر امیر حسین داد و گرجستان را
به پسر دیگر شاه محمود داد و روم به پسر دیگر امیر تیمور تاش تفویض کرد و پسر دیگر دمشق خواجه را در
در خانه نیابت فرمود و دولتشاد خاتون دختر امیر دمشق را با سلطان تزویج کرد و خواجه رشید را
از وزارت عزل نمود و بعد از مدتی در [illegible] اسهر در سنه ثمان عشر و سبعمائه بقتل آمد و چون
دو سال از سلطنت او گذشت با امیر چوپان متغیر گشت و با دختر او بغداد خاتون که در
حباله امیر شیخ حسن ایلکانی نویان بود عشق ورزید و خواست بنکاح خود در آورد امیر چوپان
تمکین نکرد و فتنه عظیم شد و امیر چوپان با پسران در این واقعه رفتند و آخر بغداد خاتون باکراه
از شیخ حسن که شیخ حسن بزرگ لقب است گرفت و نکاح کرد و معشوقه و فریفته او بود و عنان سلطنت
بدست او نهاد و او را لقب خداوندگار ساخت و امیر چوپان بخراسان رفته بود بواسطه فتنه

فتنه وشرش و تغییر مزاج سلطان و امیر دمشق خواجه که نایب سلطان و والد دلشاد خاتون
بود در شوال سنه سبع وعشرین وسبعمائه در سلطانیه بفرمان سلطان بقتل رسید و امیر چوپان
خبر قتل امیر دمشق در خراسان شنید با هفتاد هزار سوار بانتقام قتل او متوجه عراق شد چون
نزول کرد لشکر از او روگردان شدند و بسلطان ابوسعید که بمجرد وری آمده بود پیوستند امیر چوپان
چون این حال ملاحظه کرد بخراسان مراجعت نمود و ملک غیاث الدین کرت بفرمان سلطان
وعشرین وسبعمائه در هرات در گذشت و امیر حسن که والی خراسان بود در قشلاق خوارزم
در گذشت و امیر تیمور تاش که والی روم بود بعد از استماع قتل پدر بمصر رفت و آنجا
پادشاه مصر بقتل رسید و امیر شاه محمود که والی گرجستان بود حسب الحکم سلطان در تبریز
واحوال شیخ فرزند دیگرش در ضمن احوال پدرش بعد ازین ذکر میشود و بعد از قتل امیر چوپان در سنه
ثمان وعشرین وسبعمائه وزارت بخواجه غیاث الدین محمد رشید داد و او بانواع فضائل وکمالات
آراسته بود و در جمادی الآخر خواجه علیشاه که در زمان او وزارت کرده بود در سنه اربع وعشرین
وسبعمائه در اوجان فوت شد در عهد مغول غیر از او هیچ وزیر بمرگ خود نمرده نعش او را
بتبریز بردند و در مقبره که در جنب عمارت علیشاه ساخته شده دفن کردند و سلطان ابوسعید
بارباب فضل وهنر وشعر میلی تمام داشت و در حسن خط شاگرد خواجه عبدالله صیرفی بود و
و در شجاعت از سایر پادشاهان مغول ممتاز بود و اول پادشاهی که در ایران بهادر اسم
او شد تابستان در سلطانیه و زمستان در بغداد یا قراباغ میبود بتاریخ ربیع الآخر
سنه ست وثلثین وسبعمائه وفاتش در قشلاق آران بود مدت سلطنت او نوزده سال

بدین تاریخ او گفته چون گذشت از سال هجرت هفتصد با سی و سه وز ربیع آخرین هم
گذشته بود در قراباغ از سر سلطان اعظم بوسعید دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود
ونعش او را اول بسلطانیه در گنبدی که غزن ساخته بود دفن کردند بعد از آنکه امیر
تجرپ این گنبد محکم کرد او را از آنجا بیرون آوردند و در گنبد ابواب البر در پهلوی پدرش
الجایتو دفن کردند و بعد از سلطان ابوسعید سلاطین مغول در ایران استقلال نیافتند و
دولتشان ضعیف گشت و مغلوب امرا شدند و از هر طرف پادشاهی بحکومت نشست چنانچه
در باب سیم خواهد آمد و بالجمله بعد از سلطان ابوسعید هشت نفر دیگر از مغول نام سلطنت
وعزل ونصب در دست امرا بود و مذکور میشود ارپاخان چون از نسل ابوسعید خان کسی نماند
ارپاخان از نسل اریق بوکا بن تولی بود و بسعی خواجه محمد رشید بتخت خانی نشست علی پادشاه
که خال سلطان ابوسعید بود چون خبر فوت سلطان و جلوس ارپاخان در عراق عرب
شنید مستغیر شد و با اقوام اویرات موسی خان را از نسل بایدو خان بسلطنت برداشت و
عزم الجو و موافق ساخت متوجه ارپاخان شد و چون ارپاخان مطلع شد رو بدیشان
آورد و در چهارشنبه هفدهم رمضان سنه ست وثلثین وسبعمائه در حد و جغتو بهم رسیدند
و بیشتر از امرای ارپاخان روگردان شده بموسی خان پیوسته که میل مغول باولاد هولاکو
بیشتر بود بدین سبب شکست بر ارپاخان افتاد و گریخت بعد از چند روز او را در
مجلس گرفته باردو خان آوردند و در روز عید فطر کشته شد مدت سلطنتش
غیاث الدین محمد وزیر در این جنگ بدست افتاده بود و در بیست و یکم رمضان سنه مذکوره بقتل

اورده‌اند غیاث الدین محمد وزیری بی نظیر و عدیم المثل بود و علمای آن زمان مصنفات باسم او کرده‌اند
شرح مطالع که تصنیف مولانا قطب الدین رازیست و جام جم شیخ اوحدی و قصیده مصنوع خواجه
سلمان ساوجی و در وقتی که دست وزیر شهید پیش از بریدند قاضی عضد الدین ایجی که صاحب کتاب
مواقفست مرثیه گفته که ابیات یا حاملا لید الوزیر منوطة ذوق لهیب فقد حملت جلیلا ما
بالت ذلک و کانت عمرها تعطی فقیرا او تعز ذلیلا مهلا فتلک ید تعود قطعها بذل النوال
و ظهرها تقبیلا موسی خان بن علی بن بایدو خان بعد از قتل اربا خان در شوال سنه ست و ثلثین
و سبعمائه در اوجان بر تخت نشست و در انحال امیر شیخ حسن بزرگ در نخجوان بود و از روم
گرجی لشکری کرد و محمد خان هولاکو خان را پادشاهی برداشت و متوجه تبریز شد و در شهر آمد
واق با موسی خان و علی پادشاه جنگ کرد و علی پادشاه را بکشت و موسی خان هزیمت شد محمد خان بن یاجوتن(?)
بن هلاکو بعد در فتح ذی حجه سنه ست و ثلثین و سبعمائه در اوجان بر تخت نشست امیر شیخ حسن
دلشاد خاتون را که زوجه سلطان ابوسعید بود در نکاح آورد و در عوض بغداد خاتون که سلطان
ابوسعید باجبار از او گرفته بود چون دلشاد میگرد بتدبیر ضبط و نسق مشغول شد و وزارت
شمس الدین ذکریا که خواهرزاده خواجه غیاث الدین محمد بود داد و بعد از این طغا تیمور خان که در مازندران
بر وخروج کرده امیر پیر حسین چوبانی و اقوام مغول را که در خراسان بودند جمع نمود و آهنگ تبریز
کرد و چون بنجه(?) و اوزباجان(?) رسید موسی خان با قوم اویرات بدو ملحق شدند و چون محمد خان
و شیخ حسن بزرگ از این خبر دار شدند لشکر بجنگ آوردند و در صحرای گرم رود جنگ شد محمد خان
ظفر یافت و موسی خان را بدست آورده در دوازدهم عید اضحی سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بقتل آوردند

طغا تیمور

طغا تیمور خان بخراسان گریخت بعد از این امیر شیخ حسن کوچک پسر تیمور تاش بن چوپان که در
روم بود لشکر جمع نمود و بتبریز آمد و در حدود نخجوان با محمد خان و شیخ حسن بزرگ جنگ کرده
مظفر شد و محمد خان بقتل آمد و شیخ حسن بزرگ بسلطانیه گریخت این واقعه در عشرین ذی الحجه سنه
ثمان و ثلاثین و سبعمائه مدت سلطنت محمد خان یکسال بود ساتی بیک خاتون دختر سلطان محمد خدابنده
بعد از قتل محمد خان بتعیین شیخ حسن کوچک بسلطنت مشغول شد و روانه سلطانیه گردیده شیخ
حسن بزرگ بمتابعت آمد و میان دو شیخ حسن صلح شد بعد از آن ساتی بیک و حسن کوچک
بقراباغ رفتند و حسن بزرگ بسلطانیه رفت و زمستان بود بهار رسیدن طغا تیمور خان از خراسان
و بنکاح ساتی بیک خاتون و دلشاد خاتون او را تطمیع کرده بقتل شیخ حسن بزرگ ترغیب نمود
و طغا تیمور بسودای دو خاتون قبول نمود و درین باب خطها بجوان شیخ حسن کوچک فرستاد
و امیر شیخ حسن کوچک این خطها را نزد شیخ حسن بزرگ فرستاد و میانه ایشان منافرت شد
طغا تیمور را جای اقامت نماند در شب از لشکر بیرون رفته باستراباد گریخت بعد از چند سال
سربداران که پس از وفات سلطان ابوسعید در سبزوار خروج کرده بودند باظهار عقیدت
انقیاد کرده بخدمتش آمدند چون فرصت یافتند در سلطان دوین استراباد بتبرزینی سر کله او را زدند
و کشتند و در تاریخ قتل او گفته‌اند **قطعه** تاریخ مقتدر شه عادل طغا تیمور از هجرت بود هفتصد و پنجاه و سه
در روز شنبه از مه ذی قعده شانزده کاین حال گشت واقع از حکم ذو الجلال امیر ارتنه(?)
طغا تیمور شیخ حسن بزرگ با امرا لشکر که پیش ساتی بیک خاتون در آمدند و دست او بوسیدند
و عذر خواهی نمودند و باتفاق رو با اوجان نهادند بعضی امرا به تبریز رفتند و شیخ حسن بزرگ

درد و فرسخی اوجان فرود آمد درین اثنا شیخ حسن کوچک ساتی بیک را از پادشاهی عزل
کرد و سلیمان نامی را که از نژاد هولاکو بود بتخت نشاند سلیمان خان بن محمد بن سنکی بن یشموت بن هولاکو
بتخت نشست و ساتی بیک خاتون را در نکاح آورد و در سنه تسع و ثلاثین و سبعمائه بعد از آن امیر شیخ حسن
بزرگ از غدر چوپانیان اندیشیده روانه بغداد شد و جهان تیمور را بپادشاهی برداشت حکومت
بر وجه کرد جهان تیمور بن الافرنک بن گیخاتو خان بنت ایلقا خان بسلطنت موسوم شد و دو ماه
که در تصرف داشتند خطبه بنام او خواندند و در ذی حجه سنه اربعین و سبعمائه ملک سلیمان
رفتند و شکست خوردند امیر شیخ حسن جهان تیمور را بواسطه سستی که در جنگ کرده بود معزول کرد
و مرده شیخ حسن بعد ازین معلوم خواهد شد انوشروان نامی را ملک اشرف در زمان حکومت خود
چند روزی بکار برداشته بعد ازین تا ظهور امیر تیمور که سبب نقش اعلام انجا بر داشته بود دیگر کسی
در ایران خان نبود باب سیم در ذکر ملوک طوائف که بعد از سلطان ابوسعید در ایران حکومت
داشتند مشتمل بر پنج فصل فصل اول در ذکر چوپانیان اول ایشان امیر چوپان سلدوز است که در زمان
سلطان والجایتو از امرای بزرگ بود و در زمان سلطان ابوسعید مدت دوازده سال
مدار سلطنت بر او بود و در زمان سلطان ابوسعید را از سلطنت نامی بیش نبود و در طریق عدل و داد
و مروت نظیر نداشت و بحامد صفات آراسته بود و در راه مصر و شام و بادیه مکه معظمه عمارات عالی
ساخته و خیرات کرده و اجرای آب کرده در مکه که پیش از آن نکرده و چون سلطان ابوسعید و امیر
که نایب مطلق او بود بواسطه بغداد خاتون دختر او نزاع شد و او بجانب هرات رفت و ملک
غیاث الدین کرت بتاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمائه کشته شد و در احوال ابوسعید تفصیل

ذکر شده

ذکر شده و دو را اینجا ایما میشود اما نعش او را دختر او بغداد خاتون بمکه فرستاد تا
در عرفات حجاج بر او نماز گذاردند و از انجا بمدینه طیبه بردند و بگورستان بقیع دفن
کردند امیر چوپان نه پسر داشت احوال چهار پسر در ضمن احوال سلطان ابوسعید مذکور شده
و پنج پسر دیگر اول جلاو خان که مادرش دولندی خاتون بنت دختر سلطان محمد خدابنده
بعد از امیر چوپان بقتل رسیده ملک غیاث الدین بقتل آمد دیگر امیر سیورغان مادر او
نیز دختر سلطان محمد خدابنده است در دیار بکر بقتل رسیده امیر ایلکان پسر امیر شیخ حسن بقتل
آمد و یاغی باستی در تبریز بقتل رسیده ملک اشرف بن امیر تیمورتاش بقتل آمد و احوال
سوکشاه و نوروز معلوم نشد اشرف شیخ حسن کوچک بن امیر تیمورتاش بن امیر چوپان بعد از سلطان ابوسعید
و اربا خان چنانچه گذشت بر ممالک اذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم
حاکم گشت پادشاه نشان بود چند وقت ساتی بیک خاتون را انجا بر داشت بعد از آن
او را بنکاح سلیمان خان در آورد چنانچه سابقا مذکور شد در تبریز عمارت بسیار ساخته دو سال
امداد است چهار سال و نیم حکومت کرد بعد از آن زوجه اش عزت ملک در
ستر حجره او خصیتین او را افشرد و بدان درگذشت خواجه سلمان گفته قطعه ز هجرت نبوی
هفتصد و چهل و چهار ۱ در آخر رجب افتاد اتفاق و حسن زنی چگونه زنی همچو رستم دستان
بزور و بازوی خود خصیتین شیخ حسن ۱ گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت ۱ زهی خجسته
زنی خایه دار مردافکن ملک اشرف بن امیر تیمورتاش بن امیر چوپان بعد از برادر در ممالک آذربایجان
و اران و عراق عجم حاکم گشت او نیز چند روز انوشیروان را بنام سلطنت بر داشت و بعد از آن

معزول ساخت مردی غدار ظالم ستمکار جور پیشه بود و در مملکت خود بهر کس از بزرگ و کوچک
گمان چیزی بردی او را محبوس و ناچیز ساختی چندان اموال از ظلم جمع کرد که چهار صد
قطار استر و هزار قطار شتر از جواهر و زر و اجناس در خزینه او جمع شد و چون مردم از ظلم
بجان رسیده جلای وطن کردند شیخ صدر الدین صفوی قدس الله روحه بگیلان رفت و
شیخ کججی بشام افتاده قاضی محیی الدین بردعی بدشت قپچاق رفت و در شهر سرای منزل گرفت
و جانی بیک خان بوعظ او حاضر شد و در اثنای وعظ شرح ظلم ملک اشرف بنوعی تقریر کرد
که پادشاه و اهل مجلس در گریه افتادند جانی بیک در عرض دو ماه ترتیب لشکر داده
بآذربایجان متوجه شد چون اشرف خبر یافت خواتین را با خزاین بقلعه النجق فرستاد
هنوز بقلعه نرسیده بودند که لشکر جانی بیک در رسید و شهر قرا در بند و خوی مدت
وکشتند و سر اشرف بتبریز بردند و آن قطارهای زر که بظلم اندوخته بود بدست مردم
در آمد یکی درین باب گفته فرد دانی که چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و جانی بیک زر
صورت در اوایل سنه تسع و خمسین و سبعمایه بود و جانی بیک با ده هزار کس بتبریز آمده و در
دولتخانه نزول کرد و هیچکس را یارای آن نبود که در خانه رعیت نزول کند و جانی بیک
در تبریز بوده و صلاح در مسجد خواجه علیشاه نماز گذارد و از آنجا باوجان رفت و دولت
او در آن سال برزر رعیت مردم عبور کردند و یک خوشه نشکستند جانی بیک پسر خود بردی بیک را
با پنجاه هزار سوار در تبریز بسلطنت داد و خود بقپچاق رفت بعد از چند وقت مرض پیدا شد
و خبر به بردی بیک رسید و امیدهای حضور او کردند بار بر شاهزاده عازم دشت قپچاق شد

و اخی جوق را در تبریز نیابت داد اخی جوق در قراباغ قشلاق کرد و در ظلم و جور
قدم برقدم ملک اشرف نهاد و سرانجام کار او در احوال سلطان اویس ایلکانی معلوم خواهد گردید
فصل دویم در ذکر ایلکانیان از ایشان چهار تن سلطنت کرده اند و ایلکانیه از اروغ چنگیز خان
همیشه نوئین و لشکرکش بوده اند از ایشان امیر آق بوقای بن امیر ایلکان در زمان سلطنت گیخاتو
خان منصب امیر الامرائی داشت و در فتنه بایدو خان بقتل آمد پسرش امیر حسین در زمان سلطان
ابوسعید در خراسان امیر الوس بود و دختر ارغون خان را انکاح داشت در محرم سنه اثنی و عشرین
و سبعمایه در گذشت شیخ حسن نویان بن امیر حسین که شیخ حسن بزرگ ملقب است در آخر عهد سلطان
ابوسعید بحکومت آنجا روم مشغول بود و چون علی پادشاه موسی خان را پادشاه کرده بود شیخ
حسن محمد خان را پادشاهی برگزید و از روم آمده با موسی خان جنگ کرد و علی پادشاه را
کشت و ظفر یافت که قبل ازین ایراد شده و با شیخ حسن کوچک او را نیز محاربات واقع شده که
آن نیز در محل خود آمده و خواستن دلشاد خاتون که منکوحه و محبوبه سلطان ابوسعید بود آن نیز گذشته
رفته تا آنکه بعد از گریختن طغا تیمور شیخ حسن بزرگ بعراق عرب رفت و قریب هفده سال حکومت
کرد و در سنه سبع و خمسین و سبعمایه در بغداد وفات یافت و در نجف اشرف مدفون شد
و در زمان حکومت او کوفه خراب گردید و مردم متفرق گشتند و از آن زمان الی الآن خرابست
امیر شیخ اویس بن امیر حسن بعد از پدر بر تخت نشست و خواجه سلمان در تهنیت او گفته مصراع
سعادت برین بلند رواق همی کنند ندا در ممالک آفاق بسال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب
باتفاق خلایق بیاری خلاق نشست خسرو روی زمین باستحقاق فراز تخت سلاطین

عراق هذا ایلکان سلاطین عصر شیخ اویس پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق سپهر
شهنشهی که برای نثار مجلس اوست پر از جواهر انجم سپهر را اطباق سلطان اویس در سنه تسع
و خمسین و سبعمائه از بغداد عزیمت آذربایجان کرد و با اخی جوق که از جانب جانی بیک و
پسرش حاکم آذربایجان بود جنگ کرد و مظفر شد و اخی جوق گریخت سلطان در تبریز
بتخت نشست و چهار و هفت امیر را از امرای ملک اشرف جاساق رسانید و به بغداد مراجعت
کرد و در غیبت سلطان اویس باز اخی جوق بتبریز آمد و با اخی جوق در سنه ستین و سبعمائه امیر
مبارز الدین محمد مظفر از شیراز بآذربایجان آمد و با اخی جوق جنگ کرد و او را بشکست و بتبریز
آمد سلطان اویس از بغداد بتبریز آمد چون محمد مظفر از آمدن سلطان خبر یافت بشیراز مراجعت
کرد و سلطان بتبریز آمد و اخی جوق را بدست آورد و بکشت و هفده سال سلطنت کرد و در دوم
جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمائه وفات کرد سلطان اویس پادشاهی لطیف طبع بود
سلمان و شرف رامی و محمد عصار و عبید زاکانی از ندمای او بودند و سلمان در مرثیه او گفته
ای فلک آهسته رو کاری نه چندان کرده ملک ایران از ابرک شاه ویران کرده
فرود آورده از اوج خویش بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده آفتابی را که خلق عالمی
در سایه بود زیر مشتی گل بصد خواریش پنهان کرده نیست کاری مختصر کز جهت سروی
قصد خون و مال و عرض هر مسلمان کرده این مصیبت در زمین واقع نگشت در دور تو
آسمان را زان زمان کافغان زدوران کرده سلطان حسین بن سلطان اویس بحکم وصیت بر جای
پدر نشست و هشت سال پادشاهی کرد و سلطان احمد که برادرش بود بر او خروج کرد و در یازدهم

صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه او را در تبریز بکشت و در دمشقیه تبریز دفن شد سلطان احمد با
سلطان اویس بحکم وصیت بر جای برادر نشست سفاک بود و دولت متزلزل داشت و با
امرای خود و در اوایل بکر رمی رهبانیت واقع شد و در زمان او و در دشت قبچاق قرب
صد هزار کس در زمستان از راه دربند بآذربایجان آمدند و هشت شبانه روز در تبریز
مردم را میکشتند آنچه در این واقعه بر مردم تبریز رفت زبان قلم از ادای آن عاجز است
و این صورت در سبع و ثمانین و سبعمائه روی نمود و در ثمان و ثمانین و سبعمائه که چهار
سال از سلطنت او گذشته بود صاحب قران امیر تیمور بآذربایجان آمد و مسخر کرد
و سلطان احمد بحکومت عراق قانع شد هفت سال دیگر پادشاه آنجا بود و در سنه خمس و تسعین و سبعمائه
امیر تیمور بقصد او متوجه بغداد شد سلطان احمد بغداد را گذاشته بمصر رفت و عراق عرب تصرف
امیر تیمور در آمد بعد از آنکه دوازده سال دیگر امیر تیمور در حیات بود و سلطان احمد گاهی
در روم و گاهی در مصر میبود و هر چند قصه ای اتحیث دیگر باره او در سلطنت عراق میسر شد
و پنج سال دیگر حکومت کرد و باره بغداد که سلطان تیمور خراب کرده بود او عمارت کرد
آن باره که حالیا هست ساخته اوست و در ثلث عشر و ثمانمائه باز به تبریز آمد و با قرا یوسف
در شنب غازان جنگ کرد و منهزم شد و در ممر آب باغی پنهان گشت آخر بدست اقتاد و
در شب شنبه بیستم ربیع الآخر سنه ثلث عشر و ثمانمائه بقتل آمد و در دمشقیه تبریز مدفون شد دولت
ایلکانیان بآخر رسید سلطان احمد با فضل بود و شعر نیک و رمل و موسیقی میدانست خواجه
گوید شعر احمد الله علی معدلة السلطان احمد شیخ اویس حسن ایلخانی

فصل سیم در ذکر امیر شیخ ابو اسحق

اینجو و مظفریان وان بر دو مقاله است **مقاله اول** در ذکر امیر شیخ ابو اسحق که پسر امیر شاه محمود اینجو است و نسبش
و اصل او از فارس است صاحب گزیده میگوید که امیر شاه محمود از نسل عبدالله انصاری است و
پشت بپشت به وی میرسد و در زمان پادشاه مغول وکیل خاصه شریفه بود و در ان انجه خاصه سلطان
بوده اینجو میگفته اند بدین سبب اینجو لقب یافته او را از املاک و رقبات در شیراز رسیده و
مردم بدو مربوط میشدند و کلام همشورت او کاری میکردند و کلویان شیراز حکم علازمان
ایشان داشتند و در زمان سلطان ابو سعید مرتبه اش بلند شد و ارپاخان امیر شاه محمود را
بواسطه خیال غلطی که او خواسته که از اولاد چنگیز دیگری پادشاه باشد بقتل آورد و ولد او
امیر مسعود شاه بروم رفت و شیخ ابو اسحق بعلی پادشاه که خال ابو سعید بود بپیوست چون ارپاخان
بقتل آمد بفارس رفت و مدتی در شیراز قیام نمود و در اربعین و سبعمایه میر شیخ حسن کوچک
ایالت فارس با میر پیر حسین چوپانی تفویض فرمود و او بفارس آمده امیر شاه محمود را صاحب
اختیار ساخت و وزارت با میر سلطان که یکی از پسران شاه محمود بود رجوع کرد و بعد از
چند وقت دیگر بقتل وی بسبب رغا شده و نزدیک بود که اهل شیراز پیر حسین را بکشند بهزار
حیله گریخت و خود را بشیخ حسن کوچک رسانید و لشکر بفارس برد و کرمان بمبارز الدین
محمد مظفر داد و اصفهان بشیخ ابو اسحق داد بنابر انکه بخدمت او سبقت نموده بود بعد از ان ملک
اشرف که برادر کوچک امیر شیخ حسن چوپانی بود بعراق آمد امیر شیخ ابو اسحق بسبب رنجش بعد
برادر که از امیر پیر حسین داشت حکومت فارس در نظر ملک اشرف جلوه داد و باتفاق بشیراز
رفتند و امیر پیر حسین بی انکه جنگی شود فرار نمود و شیخ ابو اسحق مشیر بشیراز در آمد و ملک اشرف ظالم

بشیراز رفتند و امیر پیر حسین بی انکه جنگی شود فرار نمود و شیخ ابو اسحق مشیر بشیراز در آمد و ملک
اشرف ظالم را بشیراز بگذاشت درین اثنا خبر رسید که شیخ حسن کوچک در دست زوجه اش بقتل رسید
ملک اشرف باذربایجان رفت و امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بحکومت مشغول شد و برادرش مسعود شاه
در خدمت امیر یاغی باستی پسر امیر چوپان که از جانب شیخ حسن بزرگ بحکومت فارس آمده بود
بشیراز آمده بود و شیراز آمده بود و شیخ ابو اسحق بشبانکاره رفت امیر یاغی باستی امیر مسعود شاه را
بقتل آورد و شیخ ابو اسحق بشیراز آمد و اهل شیراز با او متفق شده یاغی باستی را بیرون کردند
شیخ ابو اسحق یکبارگی بسلطنت نشست و سکه و خطبه بنام خود کرد و قبل از سلطنت ده سال
دیگر حکومت کرده بود و در ایام او شیراز بغایت آبادان بود چنانچه حافظ گفته **نظم** بعهد سلطنت
شاه شیخ ابو اسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او کارهای
بسته گشاد دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد دگر کریم چو حاجی
قوام دریا دل که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین
که قاضی به از و آسمان ندارد یاد نظیر خویش بهشتند و بگذشتند خدای عز و جل جمله را بیامرزاد
و این غزل را نیز در واقعه شیخ ابو اسحق گفته **شعر** یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود دیده را
روشنی از خاک درت حاصل بود راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک بر زبان بود مرا
آنچه ترا در دل بود دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد عشق میگفت بشرح آنچه برو مشکل بود در دلم بود
که بی دوست نباشم هرگز چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود دوش بر یاد حریفان بخرابات

خمم می دیدم و خون در دل و پا در گل بود پس بگفتم که بپرسم سبب درد فراق مفتی عقل درین
مسئله لایعقل بود آه ازین جور و تظلم که درین دامگه است وای ازان ناز و نعیم که درین محفل بود
و دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود بعد ازین در روز جمعه بیست
جمادی الاول ثمان و خمسین و سبعمائه که در اصفهان اسیر شده بود در میدان
نشان شیراز بفرمان امیر مبارز الدین محمد مظفر بقتل رسید و شرح این واقعه در احوال
امیر مبارز الدین محمد و شیخ ابو اسحق را در ... که خود ساخته دفن کردند حافظ در تاریخ
او گفته قطعه بروز کاف و الف از جمادی اولی بسال ذال و دو کرحا و نون علی الاطلاق
خدایگان سلاطین شرق و مغرب خدیو کشور عفو و کرم باستحقاق سپهر حلم و حیا
جاه و جلال جمال دنیی و دین شاه شیخ ابو اسحق بمیان عرصه میدان خود چمع عدو
نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق مقاله دویم در ذکر مظفریان هفت تنند و حکومتشان در
و کرمان و فارس و اصفهان و مدت ملکشان هشتاد و دو سال جد ایشان امیر غیاث الدین
حاجی است و او از سجاوند خواف خراسان است و در زمانیکه لشکر اسلام مسخر ولایت
آمده بودند اجداد او از دیار عرب بدان جانب آمدند و در انوقت که لشکر تاتار
بخراسان آمد او بطرف یزد افتاد مردی قوی هیکل بلند بالا بود و شمشیر نیک زدی
سه پسر داشت ابوبکر و محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند
امیر محمد یک پسر داشت امیر بدر الدین ابوبکر نام که پدر شاه سلطان است و خواهرزاده امیر مظفر
نهایت پاک اعتقاد بود و پاکیزه دامن اتابک یوسفشاه بن علاء الدوله او را تربیت فرمود و

سرحد میبد نیز بدو داد و در آنجا دست برد نمود و قطاع الطریق برانداخت بعد از
ان بارغون خان پیوست ارغون اورا ایساولی داد و بعد از وفات ارغون کیخاتو در خدمت
او بسر برد بعد ازان بایدو و غازان رفت و در ربیع الاول سنه اربع و تسعین و سبعمائه
امارت یزد و طبل و علم گرفت و در جمادی الآخر سنه سبعمائه امیر مبارز الدین محمد که
اول پادشاهان آل مظفر است در میبد متولد شد و در زمان الجایتو سلطان مرتبه او زیاده
شد و در سیزدهم ذی قعده سنه ثلث عشر و سبعمائه در شبانکاره وفات یافت در میبد دفن
کردند و باکرده مدفونست امیر مبارز الدین محمد بن مظفر سیزده ساله بود که پدرش وفات کرد و
مردی شجاع بود و تقویت دین و تعظیم علما میکرد و در شوال سنه ثمان عشر و سبعمائه سلطان
ابوسعید اورا تربیت فرمود و یزد بدو داد و چهار سال حرب و یکسال با نکودریان کرد و
مستاصل کردانید و در خمس و عشرین و سبعمائه دختر سلطان قطب الدین شاه جهان بن
سیورغتمش سلطان را در نکاح آورد و شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد ازوی متولد شدند
بعد از سلطان ابوسعید چون دولت مغول ضعیف شد در ایران هر طرف هر کس طمع ملک
میکرد و مبارز الدین محمد اساس سلطنت بنیاد کرد و روز بروز دولت او در ترقی بود و در
محرم سنه احدی و اربعین و سبعمائه کرمان مسخر کرد و میان او و شیخ ابو اسحق مکرر محاربات
واقع شد شیخ ابو اسحق از و گریخت و شیراز بتصرف مبارز الدین محمد گرفتار شد و او را بشیراز
بردند و چنانکه مذکور شده بقتل آوردند و ملک فارس صافی شد در اثنای این محاربات
شاه شرف الدین مظفر که بشجاعت متصف بود در جمادی الآخر سنه اربع و خمسین و سبعمائه در

شیراز وفات یافته پنجاه و هشت سال و چهار ماه زندگانی کرده بود و نعش او در مشهد …
و از و چهار پسر ماند شاه یحیی و شاه منصور و احوال ایشان مذکور میشود و شاه حسین و …
بعد از مبارز الدین محمد لرستان مسخر کرد و در استیصال اوغانی و جرمانی که طایفه …
و در زمان سیورغتمش بالتماس ارغون خان بجهة محافظت ایشان از کرمان فرستاده بود …
منود و قلعه سرسید گرفت و اصفهان مسخر کرد و در آخر با دوازده هزار مرد قصد …
کرد و با اخی جوق در میانه جنگ کرد و غالب شد و در روز جمعه خود خطبه خواند و …
چنانچه در احوال سلطان اویس گذشت امیر مبارز الدین محمد در امر معروف و نهی منکر …
منوق بشابه جد و جهد مینمود که فرزندان او و ظرفای شیراز او را محتسب تعبیر میکرده …
حافظ گفته **نظم** دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تعزیر میکنند ناموس عشق و
رونق عشاق میبرند عیب جوان و سرزنش پیر میکنند تشویش وقت پیر مغان میدهند باز
این سالکان نگر که چه با پیر میکنند گوئید رمز عشق مگوئید و مشنوید مشکل حکایتیست که تقریر میکنند
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز باطل درین خیال که اکسیر میکنند صد آب رو بنیم نظر …
خوبان درین معامله تقصیر میکنند قومی بجد و جهد نهادند کار خویش قومی دگر حواله بتقدیر میکنند
فی الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر کاین کارخانه ایست که تغییر میکنند می ده که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر میکنند و این غزل انیز در آن زمان گفته اگرچه باده فرحبخش و باد گلبیز است
ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است صراحی و حریفی گرت بچنگ افتد بعقل نوش که ایام فتنه انگیز است
در آستین مرقع پیاله پنهان کن که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است بآب دیده بشوئیم خرقه ها …

که موسم ورع و روزگار پرهیز است مجوی عیش خوش از دور واژگون سپهر که صاف این سر خم جمله …
دردآمیز است سپهر برشده پرویزنیست خون پالا که ریزه اش سر کسری و تاج پرویز است …
فارس گرفتی بشعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است و شاه شجاع این ابیات در …
در مجلس دهر ساز مستی پست است نه چنگ بقانون و نه دف بر دست است رندان همه ترک می پرستی کردند
جز محتسب شهر که بی می مست است اما در سیاست مفرط بود و بدست خود خون بسیار میکرد گویند …
کشته بود و چون چهل و دو سال حکومت کرد و پنجاه و دو سال در یزد و سیزده سال در کرمان …
در عراق و فارس بسر برد و در تاریخ سنه ستین و سبعمائه که مبارز الدین محمد از …
بعراق معاودت فرموده بود در اصفهان پسرانش شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان …
زاده و داماد او بود و بنا بر خوفی که از و داشتند اتفاق کردند و صباح که در خانه …
میخواند بر سر او رفتند و گرفتند و محبوس ساختند و تا شب بیرازاد شام میدادند …
مجمع ملازمان شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان زره پوشیده در پای قلعه بزرگ ایستاده …
تاریکی شب امیر محمد را بان قلعه بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان میل کشیدند …
امر شاه سلطان بود و یکی از فضلای فارس درین باب گوید نکوهش بمیل کشید …
تا میل کشید پیمانه دولتش چو شد مالامال هم روشنی چشم خودش میل کشید و حافظ درین باب گوید
دل منه بر دنیی و اسباب او زانکه از وی کس وفاداری ندید کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد
کس رطب بی خار ازین بستان نچید هر بیابانی چراغی میفروخت چون تمام افروخت بادش در دمید
بی تکلف هر که دل بروی نهاد چون بدید او خصم خود میپرورید شاه غازی خسرو گیتی ستان

اگر از شمشیر او خون میچکید که بیک حمله سپاهی میشکست که بهوی فلکهای میدرید سروران ایشان
شکر دعبس کرد ناز از او که بسر میبرید عاقبت بر رو شیراز و عراق چون مسخر کرد وحش دراز
اگر روشن بد جهان چشم بد و بس در چشم جهان بیش کشید سلمان هم قطعه گفته اگر از کبر کوچک سیده
از سر خویش تا با فسر هور اگه میکشد شیر سر زده تنم روز بجا و دیگران همه کور قرة الظهر شاه او
قرة العین کرد چشمش کور تا بدانی که با سعادت بخت بر نیاید کسی بمردی و زور بعد از آن او را
بقلعه سفید فارس فرستادند و بعد از آن بقلعه بم نقل کردند و در آخر ربیع سنه خمس وستین وسبعمایه
وفات یافت عمرش شصت و پنج سال بود **ابو الفوارس** شاه شجاع چون پدرش مکحول و محبوس گشت بر جای او
پادشاه شد برادر خود سلطان احمد را بحکومت کرمان فرستاد و ابرقوه و صفهان برادر دیگر
محمود داد و برادرزاده شاه یحیی بن شاه مظفر را در قلعه قهندز حبس کرد و بعد از آن ترتیب نموده
یزد بدو داد و بعد از این شاه محمود و شاه یحیی با او مخالفتها کردند اما شاه شجاع صاحب اقبال
همیشه غالب آمد چون شاه محمود وفات یافت شاه شجاع باصفهان آمد و از اطراف حکام اعراق
از ری و کاشان و ساوه و قم بخدمتش متوجه شدند شاه شجاع از صفهان با ده هزار کس متوجه تبریز شد
سلطان حسین پسر سلطان اویس که پادشاه آذربایجان بود با سی هزار کس در حوم خواران
شاه شجاع رسید و میانه ایشان جنگهای عظیم شد منصور بن مظفر که برادرزاده شاه شجاع بود
راست لشکر بدو سپرده بود بر سپاه دشمن غالب آمد و شاه شجاع مظفر گشت و بر تبریز تخت نشست
سلمان این قصیده که زاینده **مطلع** سخن بوصف رخش چون زخاطر سر زد **مطلع** ز مطلع سخنم آفتاب سر زد
شاه شجاع معتقد او شده گفت ما سلمان را آنچه شنیده بودیم زیاده یافتیم در اثنای زمستان نقل از

مراجعت کرده مدت بیست و شش سال در پادشاهی بماند و در شعبان سنه ثمانین و سبعمایه رحلت کرده
یکی از شاه شجاع تاریخ وفات اوست عمرش پنجاه و سه سال و دو ماه بغایت خوش طبع و خوش صحبت
دو نور فضل آراسته و بکمال کرمت و شجاعت متصف در نه سالگی کلام الله حفظ کرده بود و در صحبت
تصنیف موقف تلمذ کرده در علم و دانش مرتبه بود که علما از مجلس او مستفید میشدند و قوت حافظه
مرتبه که اشعار بیت عربی را یک شنیدن بخاطر میگرفت اشعار عربی و فارسی بسیار دارد از جمله
جان در طلب وصل تو شیدائی شد دل در خم گیسوی تو سودائی شد اندر طلب وصال تو کرد جهان
بیچاره دلم گشت و هرجائی شد افغان همه ام ز خلق پنهان میکن دستوار جهان بر دم آن سکین
امروز خوشم مراد فردا با من آنچه از کرم تو میسزد آن میکن و خواجه حافظ این غزل بنام او گفته
قسم بحشمت و جلال شاه شجاع که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع **قطب الدین شاه محمود** بن مبارز الدین محمد برادر کهتر
پدرش محبوس گشت حاکم صفهان شد و با شاه شجاع مخالفت ورزید و سلطنت بنام خود کرد شاه
شجاع بعزم رزم او باصفهان آمد و شاه محمود متحصن بشهر شد و درین فتنه شاه سلطان که از جانب
شاه شجاع بود بدبخت افتاد و میلش کشیده چون اویس در چشم مبارز الدین محمد کشیده بود خدای تعالی
او را بعوض این بدین عقوبت رسانید و شاه شجاع بصلح مراجعت کرد و بعد از آن شاه محمود بسلطان اویس صلح
فرمود و دختر او را در نکاح آورد و سلمان در تهنیت او گفته آسمان ساخت در آفاق یکی سور و چه سور
که از آن سور شد آفاق ممالک مسرور جشن سوری و سروری که اگر در نگری خانه زهره و برجیس بود
از آن عالی سور انجمنیست منور قمر از آسمش اتصالیست مکرر ملکی را با حور عهد بلقیس زمان حشمت آیت
ارزانی سرا پرده حرم دولت تشریف حضور قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست همه سرت محمود

تا مدت مذکور لشکر شاه محمود و مدد سلطان اویس بر شیراز مستولی باشد و در این مدت شاه شجاع بعد
سلمان در بعضی قصاید که در مدح اویس گفته اشارت بدین معنی کرده و سلطان اویس بسبب ولعه
همای چتر همایون پادشاه اویس بسیط روی زمین را بزیر سایه گرفت حدود مملکت فارس
تا در هرمز مسال خمسه وستین وسبع ماه گرفت گویند سلمان این دو بیت در خواب گفته شاه محمود
شانزده سال حکومت کرد و در نهم شوال سنه ست وستین وسبعمائه در اصفهان برحمت حق پیوست شاه
شجاع این رباعی گفت رباعی محمود برادرم شه شیرکمین میکرد خصومت ز پی تاج و نگین کردیم دو بخش
تا برآساید خلق او زیر زمین گرفت و من روی زمین ولادت شاه محمود در شوال سنه سبع وثلثین
وسبعمائه بوده و عمرش سی و نه سال و پنج ماه بوده سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بعد از پدر بجای او بنشست
میان او و پسر عمش شاه یحیی و عمش سلطان ابو یزید مخالفات دست داد و چون در سنه تسع وثمانین
وسبعمائه امیر تیمور بعراق عجم آمد و در اصفهان قتل عام کرد و از آنجا متوجه شیراز شد جمهور آل مظفر
پیشتر نزد شاه منصور بن مظفر که در شوشتر بود و سلطان زین العابدین توهم کرده با امرا بجانب
شوشتر رفت شاه منصور او را ضیافت کرده و در ضیافت همه امرا را گرفته مقید ساخت و در این اثنا خبر
بشاه منصور رسید که امیر تیمور شیراز را بشاه یحیی داده و خود بما وراء النهر مراجعت نمود شاه منصور
رفت و چون شاه یحیی قوت نداشت بیزد رفت شاه منصور در فارس بتخت سلطنت نشست فرزندان
طایفه از موکلان سلطان زین العابدین او را از حبس خلاصی داده باصفهان بردند و او در عراق
استقرار نیافته اگر چه در اصفهان متمکن شد و باتفاق سلطان احمد برادر شاه شجاع حاکم کرمان شده بود
بجنگ شاه منصور رفتند و مغلوب شدند سلطان احمد بکرمان رفت و سلطان زین العابدین بری

آمد موسی جوکار که از جانب امیر تیمور والی آن مملکت بود او را گرفته نزد شاه منصور
میل در چشمش کشید و بقلعه سفید بند کرد و بعد از آن چون امیر تیمور بار دوم بفارس آمد او را
از قلعه بیرون آورد و بعضی گفته اند او را بما وراء النهر فرستاد و در آنجا وفات یافت
شاه منصور بن مظفر محمد در سنه تسعین وسبعمائه بشیراز آمد و چنانچه مذکور شد بپادشاهی رسید بغایت
شجاع بود مدت پنج سال سلطنت فارس کرد و بعضی از عراق و خوزستان تعلق بدو داشت
چون در سنه خمس وتسعین وسبعمائه امیر تیمور رسید و بشیراز رسید شاه منصور بچهار هزار سوار
که هر کدام دلاور دوران بودند داشت اما امیر تیمور سی هزار لشکر آورده بود شاه منصور خیال
بیرون رفتن کرد تا آنکه حکایت پیرزنی که از روی تعرض گفت باز گردید و اتفاق در جنگ امیر تیمور
نامدار ورد و نظم به سعادت شاه گفت زالی ز بام ای که بر تو شمشیر و ترکش حرام مبادا روی
دارای توی چو ایکنزی کجا میروی بغرید و برگشت چون شیر مست همه گرز بگرفت بر دست
بدست تا آنکه در روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکوره با لشکر امیر تیمور مصاف کرد
چون آتش بر قلب سی هزار سوار بزد و مجموع قشونات خصم بر هم زد و از قفای لشکر در آمد و
دامیر تیمور رو نمود که هر بار که حمله میکنند او همچو بلای ناگهان بار دیگر بقلب آرد و دو نوبت
شمشیر بخود و زره نگاه داران نامدار رسانید عادل آقاجی در این محل سپری بر سر صاحبقران داشت و او را
از ضرب تیغ رهانید شاه منصور امیر تیمور را نشناخت و بطرف دیگر شتافت و کارزاری کرد که اگر
رستم و اسفندیار دیدندی هزار بوسه بر دست او دادندی در آخر تیری بر گردن و شمشیری بر رخ
او زدند و شکست یافت روی بشهر نهاد یکی از ملازمان میرزا شاهرخ در راه بدو رسید

است فرود آورده سرش بر داشت و آتش آل مظفر فرو مرد و مملکت در تصرف امیر تیمور در آمد
امیر علا، آشاق در تاریخ فتح او گفته شهریار عصر منصور که او در زمین ملک عجم داد کشت
ملک هشت از او دنیا چون برفت لاجرم تاریخ او ملک هشت سلطان عماد الدین احمد بن امیر مبارز الدین محمد
حاکم کرمان بود و نوبت که امیر تیمور آمد بخدمتش پیوست بار دویم در هشتم رجب خمس و تسعین
و سبعمائه در قومشه اصفهان که فرمان امیر تیمور بقتل آل مظفر نافذ گشته شد شاه یحیی بن مظفر
بحکم شاه شجاع حاکم یزد شده بود در آنجا سلطنت بنام خود کرده و پادشاهی دلیر مردانه
بود اما همگی مدار خود بر حیله و تدبیر نهاده و با اقوام پیوسته منازعت میکرد و در اول
که امیر تیمور بفارس آمد سلطنت شیراز بدو داد و شاه منصور او را بیرون کرده در آخر او
نیز بحکم امیر تیمور بقتل رسید نظم بعبرت نظر کن بآل مظفر شهانی که بودی از سلاطین ربوده
که در هفصد و خمس و ستین ز هجرت نهم شب ز ماه رجب چون عنو دهر چو خرمابنان در زمینها
چو تره باندک زمانی درودند و لادت شاه یحیی در روز یکشنبه چهارم محرم سنه اربع و اربعین
و سبعمائه بود و آل مظفر هرچند بشجاعت متصف بودند اما با یکدیگر دشمنی و رحم در میانه ایشان نبود
و میل کشیدن در میانه ایشان شایع بود شاه شجاع با آن فهم چشم پدر کور کرد و پسری داشت شبلی نام
او را نیز کور کرده بود بیرحمی شعار ایشان بغایت بوده **فصل چهارم** در بیان احوال ملوک کرت و مدت
تنند مدت حکومت ایشان صد و سی سال در هرات و غیره اول ایشان ملک شمس الدین بن ابی بکر کرت
و او دخترزاده ملک رکن الدین است و او از فرزندان عز الدین عمر مرغنی است و امیر عز الدین
از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد غوری است وزیر و نایب سلطان بوده و لقب قاضی

بوده مدارس و مساجد و خوانق ساخته و ارباب فضل از و مرفه گشته بودند و بعضی از آن
کتب ملک کرت سلطان سنجر میرسد و صدر الشریعه بخاری که از مشاهیر علماست در وصف
ملک معز الدین حسین گوید ۱ ابو الفتح السلاطین کلهم ۱ سال فخر آل کرت ابن سنجر ۱ و ربیعی شاعر
قاضی نوشنج در مدح یکی از ایشان ۱ قاعده بوده سنجر توئی ۱ واسطه ملک سکندر توئی چون
عز الدین عمر در زمان حکومت سلطان غیاث الدین محمد غوری والی هرات شد حکومت قلعه خیسار
و بعضی از بلاد غور بملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین است تفویض کرد و ملک شمس الدین
بفضل و دانش و شجاعت و سخاوت ممتاز بود و ملک رکن الدین با وجود کمال فطانت و زیرکی
امور ملک بشمس الدین مشورت میکرد و در زمانی که چنگیز خان بر ممالک خراسان استیلا یافت
ملک رکن الدین را ایل شد و با لشکر مغول معاش نکو کرد و از دیوان چنگیز حکومت غور و قرابدو
تفویض کردند و ولی عهد رکن الدین شمس الدین شد چون رکن الدین در سنه ثلث و اربعین و ستمائه
درگذشت ملک شمس الدین بر جای او نشست و بمنکو قاآن رفت و در بعضی محاربه همراه بوده
دمرو بهادر بود و منظور نظر گشت منکو قاآن امارت هرات و غور و غرجستان و ملک نصیر الدین
حاکم سیستان را که با او مخالفت کرده بود بقتل آورده و در زمان هولاکو و اوایل سلطنت ابقا خان
همچنان بحکومت هرات بود و در سنه سبع و ستین و ستمائه شاهزاده براق خان از ماوراء النهر بعزم ایران
آمد چون بخراسان رسید ملک شمس الدین بمحبت او پیوست و براق خود بخفیه رخصت یافته و چون
ابقای با براق جنگ کرد غالب شد و براق بماوراء النهر گریخت بعد از مدتی ملک شمس الدین با خواجه
خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان باردوی ابقا آمد چون از اردو رخصت یافت آن طرف

و در سنه ست و سبعین و ستمائه در تبریز وفات کرد و مولانا شمسی در تاریخ او گفته **نظم** بسال ششصد و
هفتاد و شش مه شعبان **ز** قضا مصحف دوران چو بگردید بفال **ز** بنام صدر ایرانیان [illegible]
برآمد آیه والشمس کورت در حال **ملک رکن الدین** بن شمس الدین در سنه سبع و سبعین و ستمائه بطرف [illegible]
و در ثمانین و ستمائه فتح قلعه‌ها کرد و چون خبر فوت ابقا در سال مذکور رسید تا بار معتمد
علاء الدین را در هرات بنیابت گذاشته خود بغیار رفت و مقیم شد از دیوان ارغون خان
بطلب او فرستادند اطاعت نکرد و مدت پنج و چهار سال در ان قلعه بادبرس فتح [illegible]
بدرگاه هیچ پادشاه نرفت تا وفات یافت مولانا حکیم الدین تاریخ او گفته **نظم** ز اوج ششصد و
ده و دو سال هجرت رسیده هفتصد و پنج شمس الدین کرت خسرو آفاق شد بفردوس
سرای پنج **ملک فخر الدین** بن رکن الدین الملقب بشمس الدین کهین بشجاعت و فضیلت متصف بود و در
و اختراع و نظم و نثر از ابنای زمان ممتاز بود پدر با او محبت بسیار داشت اما بواسطه ترک ادب
سال محبوس کرد تا در سنه ثلث و تسعین و ستمائه بند را بگشت و بقلعه بالا متحصن شد هر چند پدر
بعنایت نوید داد اعتماد نکرد تا امیر نوروز که از جانب غازان خان والی خراسان بود
ملک شمس الدین فرستاد و در باب فخر الدین شفاعت کرد و از روی عهد و پیمان از قلعه
آمد چون پدر عهد کرده بود که روی او نه بیند با برادران وداع کرده بخدمت غازان
و با مدد امیر نوروز حکومت هرات و سراپرده و طبل و علم گرفت ملک فخر الدین بهرات آمده
یافت و مرتبه او بدرجه اعلی رسید و در مقابله نیکی با امیر نوروز بدی کرد در وقتی که غازان با امیر نوروز
کرده امیر قتلغشاه نوین را بقصد او بخراسان فرستاد و از بیم سطوت غازان امیر نوروز بنا بملک فخر الدین

تاریخ
ابقا خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سبع و سبعین
و ستمائه

ملک او را بقتلغشاه نوین سپرد و در ذی حجه سنه ست و تسعین و ستمائه در ظاهر هرات بقتل رسانید
و همچنین در بعضی امور اطاعت غازان نکرد تا آنکه برادر خود الجایتو سلطان را بر سر او فرستاد
و او بحصار شهر هرات متحصن شد و مدتها رفت آخر بصلح قرار شد و الجایتو بکسنه واگشت
و در زمان خود امیر دانشمند بهادر را با لشکر بهرات فرستاد و محمد سام که از ملازمان سلطان فخر الدین
بود امیر دانشمند را بطریق صلح بشهر برد و با او غدر کرد و بحیث چنانچه گفته‌اند بسال هفتصد و شش
در صفر بشهر هرات نگم فلیزل کرد کار چنانند ز دست قضا ز کف محمد سام جمشید جام
شهادت امیر دانشمند در اثنای این فتنه امیر دانشمند بهادر در سنه مذکوره ملک فخر الدین
وفات نمود و چون از زمان حکومتش دو سال گذشته بود خبر وفات پدرش بدو رسید
در جامع هرات تعزیت داشت و جمعها دستور سلطانی کرد و چون خبر دانشمند بالجایتو سلطان رسید
امیر بیساول را بهرات فرستاد و محمد سام را بدست او درهم کشت و قلعه اختیار الدین را
در اندرون شهر متصل بخیابانهای حاکم کاشی بر کار و پر زینت ملک فخر الدین احداث کرده بود
و بازار ملک نیز که الحال هست او ساخته **ملک غیاث الدین** بن شمس الدین کهین بعد از برادر بحکم
در سنه ست و سبعمائه حکومت هرات بدو تعلق یافت و کماشتگان باسفزار و فراه و
غرجستان تا حدود آمویه و سند فرستاد و در خطه هرات قرار گرفت در قرب امیر دانشمند
خراب گشته بود معمور ساخت و در رواج شریعت کوشید و بحرمت علما او را مقرر کرده
سطر و ف طاعت نمود و چون چهارده سال از حکومت او در گذشت در سنه اربع عشر
و سبعمائه پسر خود ملک شمس الدین را بنیابت خود در هرات گذاشت و خود عزیمت حج کرد

و با دوست کس بزیارت حج مشرف گشت و در وقت مراجعت از سلطان ابوسعید و امیر چوپان
نوازشها یافت و بهرات آمد و بعد از این هشت سال حکم کرد و چون امیر چوپان از سلطان ابوسعید
گریخته پناه بدو برده امیر غیاث الدین با امیر چوبان آن کرد که فخر الدین با امیر نوروز کرده امیر چوبان
و پسرش را کشته دست او را نشانه بسلطان ابوسعید فرستاد چنانکه در احوال امیر چوبان آمده است
ملک غیاث الدین در تسع و عشرین و سبعمائه وفات کرد او را چهار پسر ماند ملک شمس الدین
و ملک حافظ و ملک باقر و ملک حسین ملک شمس الدین بجای ملک غیاث الدین قایم مقام شد
محاوره و دلیر بود روزگارش مهلت او نیافت مدت حکومتش دو ماه بود ملک حافظ بعد از او
در هرات بر سریر ایالت نشست و جوانی خوش منظر خوش خط بود و او را در امر و نهی اختیاری
نبود و غوریان تحکمات میکردند تا در سنه اثنی و ثلاثین و سبعمائه او را در حصار
بقتل آوردند ملک حسین برادر برادر بر مسند حکومت نشست بحسن تدبیر از جمیع ملوک ممتاز بود
غوریان را که از حیطه متابعت بیرون رفته بودند مطیع ساخت و در رواج شریعت و تعظیم علما و
فضلا جهد تمام داشت مولانا سعد الدین تفتازانی کتاب مطول بنام او نوشته چون بعد از
سلطان ابوسعید در ایران پادشاهی مستقل نبود او قوت یافت و خطبه بنام خود خواند
مردم از اطراف بهرات درآمدند و در ظل ظلیل او آسایش نمودند و در سیزدهم صفر سنه ثلث
و اربعین و سبعمائه امیر وجیه الدین مسعود سربدار باتفاق شیخ حسن جوری با سی هزار کس از
نیشابور و سبزوار بقصد ملک بزاده آمدند جنگ شد ملک حسین مظفر بجا و غنیمت آمد و شیخ حسن
جوری بقتل آمد و شرح این واقعه در احوال مسعود و نیز در آبدرکی از فضلا گفته ذکر کرده

دلیران نزدی و تیغ بگردن شیران زدی از بیم سنان سربداران در حشر نکمار و گر
همه با ایران نزدی بعد از این امرای ارلات و ایرودی از جانب خود شیر خان لشکر کشیده
بجنگ ملک حسین بجا و غنیمت آمدند و در محاربات مغلوب گشته ملک فرمود تا از سرهای ایشان
دو منار در دو طرف در خیابان ساختند چون این خبر بامیر قزغن که والی ماوراءالنهر بود رسید
با سی هزار سوار بجانب هرات حرکت کرد ملک بشهر متحصن شد امیر قزغن او را در حصار گرفت
و میان ایشان محاربات شد و باشراف کابر و اشراف صلح شد بشرطی که ملک در سال آینده
بخدمت امیر قزغن معاودت فرمود و این واقعه در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه بود بجانب ماوراءالنهر
بعد از این کار ملک رو بتاراج نهاد و غوریان برادرش ملک باقر را بجای او نصب کردند
و او بقلعه اسلکچه که اجداد او در جنوبی هرات ساخته بودند متحصن شد و در ثلث و خمسین
و سبعمائه بجانب ماوراءالنهر رفت و در لشکرگاه بخدمت امیر قزغن رسید و او را در بر گرفت و
دشمنی تو مردانه و دوستی تو از آن مردانه تر چون امرای جغتای با ملک نیک بودند
قزغن در خفیه او را خبر داده در شب روانه خراسان کرد چون بهرات آمد ملک باقر را
محبوس کرد و بحکومت قرار یافت و سیزده سال دیگر حکم کرد و در احدی و سبعین و سبعمائه
نامد نظم تاریخ وفات شاه اسلام پناه سلطان جهان معز الدین ظل الله چون بر خواقین
ذی قعده معلوم شود طاب الله ثراه مدت حکومتش سی و نه سال بعد ملک غیاث الدین پیر علی بن ملک
حسین بعد از پدر بر سریر حکومت نشست و میان او و خواجه علی موید سربدار منازعات شد
و سربدار را زبون آورد بعد از این شاه صاحب قران تیمور که بعد از فوت امیر قزغن بمدد

سال والی ماوراءالنهر شده بود ملک غیاث الدین را بقرتنای بماوراءالنهر طلب کرد ملک اجابت
کرد قرتنای جمعیت بزرگ را گویند امیر تیمور از ماوراءالنهر بقصد تسخیر خراسان بجد و جهد آمد و در هرات نزول
فرمود و در محرم سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه ملک غیاث الدین را با فرزندان امیر تیمور با پسرش
ملک محمد بقتل آوردند و دولت ملوک کرت بپایان رسید و با امیر تیمور اتصال یافت **فصل پنجم در ذکر**
سربداران دوازده تن مدت حکومتشان در خراسان سی و پنج سال اول ایشان **خواجه عبدالرزاق**
پسر خواجه فضل الله باشتینی است و باشتین موضعیست از نواحی بیهق خواجه فضل الله مردی محتشم و خواجگی
و املاک بسیار داشت پسرش عبدالرزاق جوانی شجاع و مردانه و نیکوصورت بود و در زمان
سلطان ابوسعید ملازم درگاه بود او را بجهت تحصیل بکرمان فرستادند و وجه تحصیل را او در
فرصتی بعیش و طرب صرف کرد بعد از آن مضطرب بوطن رفت که املاک پدری فروخته شده جواب
نماید در راه خبر فوت سلطان بدو رسید خرم و شادان شد و بدیه باشتین آمد اقربا را
دریافت اقربا گله کردند که خواهرزاده علاءالدین محمد وزیر بیداد میکند و از ما شاهد و شراب
مطلبد عبدالرزاق گفت دنیا بهم بر آمده حکومت او را چرا باید کشید شب برسر او رفت و او را
بقتل آوردند و در بیرون دیه چوبی بر زمین زدند و دستارها بر آن آویختند و خود را سربدار نام کردند
و هفتصد کس با عبدالرزاق بیعت کردند چون خبر بعلاءالدین محمد رسید جمعی را بدفع ایشان فرستاد
و خواجه عبدالرزاق با ایشان حرب کرد و غالب آمد و باتفاق برادرش خواجه وجیه الدین مسعود
از عقب لشکر رفتند علاءالدین محمد آگاه شد با سیصد مرد بجانب استراباد رفت سربداران از
عقب رفتند و در قریه والاباد او را دریافتند و کمان را و کمر و جامه خواجه را بقتل آوردند

در سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بود بعد از آن اموال خواجه علاءالدین محمد را غارت کردند و عزم
سبزوار نمودند و شهر را گرفتند و خواجه عبدالرزاق خطبه بنام خود خواند چون یکسال و دو ماه
حکومت کرد در ذی حجه ثمان و ثلثین و سبعمائه بدست برادرش وجیه الدین مسعود کشته شد
خواجه وجیه الدین مسعود بعد از او بحکومت نشست مردی نیکو اخلاق و شجاع بود و وسعت ملکش از جام تا
دامغان و از خبوشان تا ترشیز بود و هفتصد غلام ترک داشت و دوازده هزار سپاهی علوفه خوار
پیاده و با دوازده هزار مرد دیگر و هفتاد هزار مرد از لشکر جونی قربانی را بدفعه شکست داد و در
آب اترک با طغاتیمور که در استراباد بسلطنت نشسته بود مصاف داد و غالب شد و او مرید
شیخ حسن جوری است و او مرید شیخ خلیفه مازندرانی که در سبزوار مقتول و مدفون شده بود
که خواهد آمد خواجه وجیه الدین مسعود در صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمائه باتفاق شیخ حسن جوری
بجنگ ملک حسین کرت رفت و شکست خورد و شخصی از سربداران شمشیر بپهلوی شیخ حسن جوری زد
که بدان مرد مردم نسبت القتل بخواجه وجیه الدین مسعود کردند شیخ را در پهلوی شیخ خلیفه در
سبزوار دفن نمودند احوال شیخ خلیفه آنکه از مجلس شیخ علاءالدوله سمنانی مردود گشته بسبزوار
آمد چون او را خوش دست در مسجد جامع قرآن بآواز میخواند مردم رغبت بدو نمودند در
آخر عهد سلطان ابوسعید در سنه ست و ثلثین و سبعمائه او را در مسجد بکلی آویخته یافتند و در
سبزوار دفن کردند و در آخر نقر بوده خواجه علی مؤید مقبره ایشان مرتبه شد و در آخر بار عمارات
شد و بعد از این فیروزه کوه در ستمدار از خواجه مسعود مسخر ساخت و بوقت مراجعت ملک رستمدار
سیاه پوش او را کشت و مدت حکومتش شش سال و چهار ماه **آقا محمد تیمور** بعد از خواجه وجیه الدین مسعود دو سال

و ده ماه حکومت کرد و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه بر دست خواجه علی شمس الدین سربداران کشته
شد **کلو اسفندیار** بعد از او آقا محمد آیتمور حکم کرد مردی زن دوست دنی بود و چون یک سال و دو ماه حکم نمود لشکر
سربدار بفرموده خواجه علی شمس الدین در سنه تسع و اربعین و سبعمایه او را بقتل آوردند **خواجه شمس الدین**
بن فضل الله برادر وجیه الدین مسعود است و بمصلحت خواجه علی شمس الدین حاکم شد هفتاد ماه حکومت کرد و از
آن گفت من این کار را شایسته نیستم خواجه علی شمس الدین را بجای خود نصب کرد و چهار خروار
ابریشم از مال خود برداشت و از خوف او بیرون رفت **خواجه علی شمس الدین** مردی عاقل بود و هم سربداران را
رواجی داد و با طغاتیمور خان صلح کرد که ولایتی که بتصرف خواجه مسعود بود او را باشد
هزار مرد داشت و رعیت مرفه بودند و مهمات را نیکو سر کرد و هرگز برات ننوشت مرسوم را
در مجلس خود میداد و او با فسق ستیزه کردی چنانچه در زمان او نام بنگ و شراب کس نتوانست برد
پانصد فاحشه را زنده در چاه انداخت و هر کس را طلب بیگر دادی وصیت نامه مینوشتند و از
آن میترسیدند چون بد زبان و فحش گو بود مردم از و نفور شدند حیدر قصاب در قلعه سبزوار او را
کشت و در سنه ثلث و خمسین و سبعمایه او را بقتل رسانیدند مدت حکومت او چهار سال و نه ماه عمرش پنجاه سال **خواجه یحیی**
بن حیدر کرابی از دهات بیهق است و از معتبران خواجه مسعود بود و مردی نمازگزار و صاحب علم
بود اما قتال و بی باک بود گاهی خشکی دماغ بر او عارض شدی سپهسالاری بحیدر قصاب داد و او
از تصرف جونی قربانی بیرون آورد و در اول با طغاتیمور صلح کرد و در آخر در روز طوی او را
سلطان دوین سهرآباد در اربع و خمسین و سبعمایه بقتل آمد مدت حکومت چهار سال و هشت ماه **خواجه ظهیر**
برادرزاده یحیی است بعد از حیدر قصاب و بعضی از سربداران او را بحکومت برداشتند مردی قاصر فهم

برد و شطرنج مایل بود و مدت یک سال حکومت کرد و بعد از آن در سنه ستین و سبعمایه خود را معزول
نمود **پهلوان حیدر قصاب** در روزگار علی شمس الدین تربیت یافته مرد پهلوان و اهل مروت بود
و سفره عام داشت و مدت یک سال و یک ماه حکومت کرد نصرالله باشتینی با او یاغی شد چهار ماه
با سفراین بر سر او برد و یکماه حصار کرد و سربداران قصد او کردند و در طهارتخانه بقتل
آوردند در ربیع الثانی سنه احدی و ستین و سبعمایه **خواجه لطف الله** بن خواجه مسعود باشتینی پسر پهلوان
حسن دامغانی و خواجه نصرالله باشتینی حاکم شد چون یک سال و سه ماه از حکومت او در گذشت
میان او و پهلوان حسن دامغانی بر سر کشی کیران سبزوار تعصب شد شب بر سر او رفت
و دستگیر کرد و بقلعه دستجردان رفت و نقاره بنام خود زدند و در آخر رجب سنه اثنی و ستین
و سبعمایه او را بقتل آوردند **پهلوان حسن** دامغانی حاکم شد در اول دولت او درویش عزیز نامی
از درویشان شیخ حسن جوری در مشهد طوس خروج کرد قلعه طوس گرفت پهلوان حسن رفت و جمعیه
خروار ابریشم داده و عذر خواسته بعراق فرستاد و با شش هزار مرد بجنگ امیر ولی که در آن ایام
بعد از طغاتیمور رنگی یافته بود رفت و منهزم شد و در غیبت او خواجه علی مؤید بسبزوار رفت جمعی
همراه پهلوان حسن بودند بواسطه رعایت اهل و عیال که در سبزوار داشتند سر پهلوان حسن را
بریده فرستادند و حکومتش چهار سال و چهار ماه بود **خواجه علی مؤید** بعد از او در حکومت قرار گرفت و
درویش عزیز را از عراق طلب کرد و مهمات بمشورت او میساخت و در آخر تغییر اعتقاد کرد و درویش
عزیز از مشاور بعراق رفت خواجه علی ده هزار کس فرستاد که از عقب رفتند و بعضی کسی که پیر حاجی
بودند کشته و مقبره شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری را خراب ساخته مزبله کردند و حکم کرد که بدان همره

مردم لعنت کردند خواجه علی شیعه بود و در منکرات اجتناب می‌نمود و در تعظیم سادات و علما می‌کوشید
و هر بامداد با شعار ظهور صاحب الزمان اسب می‌کشید کرم او در نهایت بود و میان او و امیر ولی
جونی قربانی محاربات رفت و چون امیر تیمور گورکان در سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه بخراسان آمد
خواجه علی بخدمتش رفت و ملازم شد صاحبقران مملکت او را بدو داد و خواجه علی در سفرها ملازم
اردوی همایون بود تا آنکه امیر تیمور لشکر بر سر کردان فرستاد و زخمی بخواجه علی رسید و در تاریخ ثمان
و ثمانین و سبعمائه درگذشت و آفتاب دولت سربداران غارب شد و در تاریخ او گفته‌اند بود ال
محمد چو نهی کم نقطه تاریخ وفات نجم الدین خواجه علیست باب چهارم در ذکر امیر تیمور و بیان اول اولاد اشان
امیر قطب الدین امیر تیمور گورکان او پادشاه عظیم الشان و خسرو اقبال گیتی ستان بود و مثل خان او در
و صولت و شجاعت نظیر اسکندر ذوالقرنین گفته‌اند و در بیان حالات او مجلدات و تصانیف
در توصیف و تعریف و فتوحات او کتبها ساخته‌اند از جمله ظفرنامه که تاریخ تیموری می‌گویند که جناب افصح
المورخین مولانا شرف الدین بن علی یزدی در کمال عبارت آرایش انجام داده و دیگر تیمورنامه هاتفی
که در وادی نظم داد سخن داده و در باب بعضی بعد از شاهنامه از آن می‌گویند و نسب صاحبقران اعجب
امیر تیمور بن طراغای بن امیر برکل بن ایلنگر بهادر بن ایجل نویان بن قراچار نویان بن سوغوجیجن بن
ایرومچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن دوتمین خان بن
بوقا آن بن بوزنجر خان و نسب او و نسب چنگیز در تومنه خان که پدر چهارم چنگیز و پدر نهم صاحبقران
بهم می‌رسد امیر تیمور نزد خانان چنگیزی با حشمت بوده و امیر قراچار نویان که پدر پنجم اوست در زمان
سلطنت جغتای خان بن چنگیز منصب امیر الامرائی داشته امیر تیمور در خطه کش از بلاد ماوراءالنهر در

شب سه‌شنبه بیست و پنجم شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمائه بوجود آمد و در آن وقت قران سلطان در
ماوراءالنهر از نسل جغتای خان پادشاه بود و در عراق و آذربایجان و غیرهم سلطان ابوسعید بن
الجایتو بود که در همین سال وفات کرده و قران سلطان بواسطه ظلمی که داشت امیر قزغن که از
امرای پسندیده اخلاق بود در سنه سبع و اربعین و سبعمائه او را از میان برداشت و دولت
خانان چنگیزی ضعیف گشت و مغلوب امرا شدند و امیر قزغن دانشمندچه اغلان را بخانی نصب کرد و بعد از
دو سال بیان قلی اغلان را از نسل جغتای بخانی برداشت و مملکت ماوراءالنهر بیمن معدلت امیر قزغن
معمور گشت چون دوازده سال و کسری حکومت کرد در سنه تسع و خمسین و سبعمائه در شکارگاه
بروت کی از زدگان خود بقتل آمد بعد از او پسرش امیر عبدالله یکسال حاکم بود و بیان قلی خان را
بسبب غرض فاسد که با حرم او داشته بقتل آورد و تیمور شاه اغلان را بپادشاهی تعیین کرد امرای
ماوراءالنهر با او مخالفت نمودند در سنه ستین و سبعمائه او را از میان برداشته بعد از آن در ماوراءالنهر
هرج و مرج شد و در هر جا هر کسی حکمی می‌کرد و تغلق تیمور خان از نسل جغتای که حاکم جته بود باستقلال
در ربیع الثانی سنه احدی و ستین و سبعمائه با عظمت بماوراءالنهر در آمد و اکثر امرا بخدمتش رفتند در
امیر تیمور در این سال وفات کرد و تیمور بیست و پنج ساله بود و دختر امیر مسلای بن امیر قزغن را هم
در این سال بنکاح در آورده بود امیر تیمور نیز بخدمت امیر تغلق تیمور خان پیوست و اعزاز و احترام یافت
و حکومت ولایت کش که تعلق با قوام او داشته به وی تفویض کرد و ابتدای نشو و نمای امیر تیمور
از این تاریخ است و چون لشکر تغلق تیمور خان بجته مراجعت نمودند امیر حسین بن امیر مسلا که برادرزن
امیر تیمور است بحکومت ماوراءالنهر رسید امیر تیمور بحکم خویشی در زمان او ترقی کرد و امیر تیمور و امیر حسین

در دولت وکثرت مددها بهم بوده تا انکه میان ایشان مخالفت شد امرای ماوراء النهر جانب امیر تیمور
گرفته امیرحسین را در بلخ بقتل آوردند و در چهارشنبه دوازدهم رمضان سنه احدی و سبعین
و سبعمائه امیر تیمور بدستور امیر قزغن حاکم ماوراء النهر شد و سیورغتمش خان را از نسل چغتای خان
نصب کرد و بعد از ین پیوسته دولت او در ترقی بود بهر دیاری که توجه نمود مسخر کرد و در همه مصاف
غالب آمد و مدت سی و شش سال که ایام سلطنت او بود تمام ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم
و خراسان و هندوستان و عراقین و فارس و کرمان و مازندران و مازندران و شام و مصر
و اذربایجان و دیار بکر و لرستان تسخیر کرد و حصار و قلاع بسیار گشود و پادشاهان
این ممالک را برانداخت هر کس اطاعت کرد رعایت یافت و هر کس مخالفت نمود بعقاب
خود شتافت و این کشورها به پسران نامدار عالیمقدار تفویض و در روز دوشنبه ذی قعده سنه
تسع و ثمانین و سبعمائه بواسطه اختلاف ضلالت که از مردم اصفهان واقع شده و بعضی از لشکر را
بقتل آورده قتل عام فرمود چنانچه هفتاد هزار مرد از مقتولان بشماره درآمدند و از انجا
بفارس رفت و آل مظفر تخت پوشیده شیراز را بشاه یحیی و کرمان را بسلطان احمد بن مبارز الدین
محمد داد و چون خبر مخالفت تقتمش خان که پادشاه دشت قپچاق بود و از تربیت یافتگان و کفران
نعمت او کرده بود و طریق مخالفت پیش گرفته بود رسید دو نوبت لشکر بر سر او برد و در دشت قپچاق
طول آن هزار فرسنگ و عرض ششصد فرسنگ طی این و بهر جانب که تقتمش رفت صاحبقران
روانه شد و در دو نوبت جنگ کرد و ظفر یافت و در شهور سنه تسعین و سبعمائه سیورغتمش خان فوت
پسرش سلطان محمود خان را بر جای او نصب کرد و نوبت دیگر که باصفهان امد در سنه خمس و تسعین

شاه منصور با او مصاف نمود که هیچکس با صاحبقران نکرده و خود را چند نوبت بر امیر تیمور
زده و ضرب شمشیر بخود او رسانید چنانچه در احوال شاه منصور گذشت و بعد از ین فتح قلعه
کرد و چند نوبت بگرجستان درآمده غزا کرد و اسیر بسیار آورد و جزیه بر ایشان مقرر نمود
و در اثنی و ثمانمائه قشلاق در قراباغ گرفت و در ثلث و ثمانمائه بشام رفت و امرای شام
مقابله شدند صاحبقران مظفر شد و سرداران بدست آمدند و شهر حلب مفتوح شد و از انجا
لشکر بدمشق کشید و امرای شام را مقید ساخته در انجا بقتل رسانید و با سلطان فرج که پادشاه مصر
مصاف کرد و غالب آمد سلطان فرج بجانب مصر گریخت امیر تیمور بدمشق آمد و اکثر ولایات
شام بغارت خراب شد و غارت یافت النقد رفتند بدست لشکریان افتاد که از ضبط و حصر افزون بود
و در همین سال که فتح شام کرده بود در بغداد مردم انجا مخالفت کرده بودند قتل عام فرمود
و قشلاق در قراباغ گرفت و در سال سفر روم کرد و در جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه اربع و ثمانمائه
در حدود انگوریه با ایلدرم بایزید پادشاه روم جنگ عظیم کرد و غالب آمد و ایلدرم با مردم
گرفتار شد و چون بمجلس درآورده زبردست شهزادگان نشاندند و لشکر چغتای بر تمام
روم مستولی شدند و امیر تیمور قریب یکسال در روم توقف نمود و ایلدرم بایزید در اردوی
صاحبقران بتاریخ شهر شعبان وفات کرد و سلطان محمود خان نیز در ین سال وفات یافت و
او دیگر خان تعیین نکرد و باذربایجان عود نموده قریب یکسال در اذربایجان و عراق بسر برد
و سلاطین روزا اطراف گیلان و دشت پیشکش پوشید پادشاه مصر زر بسیار بنام او سکه کرده
بود و در حرمین الشریفین بنام او خطبه خواندند و بعد از ین در ذی قعده سنه ست و ثمانمائه بقراباغ

کوه رفت و دیگر و فتح آن قلعه کرد و اسکندر شیخی که یاغی شده بود با لشکرها بولایت جبال
رستمدار در آمد و در صدد قلعه بر بین نلگان نزول کرد و اسکندر شیخی را برانداخت و از آنجا
بولایت لارجان و فیروزکوه رفت و بجانب خراسان مراجعت نمود و در غره محرم سنه سبع و ثمانمائه
از نیشابور بماوراءالنهر رفت و در مرغزار کان گل سمرقند طوی بزرگ داد که مثل آن در هیچ
کس یاد ندارد و غیر از آنچه بیگر ترویج کرد و از آنجا متوجه ممالک خطای رفت و در زمستان
آنجا بود و در شب چهارشنبه ۱۷ شعبان سنه سبع و ثمانمائه وفات یافت در تاریخ وفات
او گفته اند نظم سلطان تمر آنکه همچو او شاه نبود در هفتصد و سی و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یک
کرد خروج در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود نظم سلطان تمر آنکه چرخ را اول خون کرد
صد خون عدو روی زمین گلگون کرد در هفده شعبان سوی علیین تاخت فی الحال ز رضوان
سر و پا بیرون کرد نعش او را بسمرقند آوردند و گنبدی که جهت دفن خود بنا کرده بود دفن کردند
او را چهار پسر بود اول غیاث الدین جهانگیر در اوایل سلطنت پدر در سنه خمس و سبعین و سبعمائه در زمان حیات
در سمرقند در ۲۰ سالگی وفات یافت و دو پسر از او ماندند اول محمد سلطان که امیر تیمور او را ولی عهد
کرده بود و بعد از فتح روم در ۱۳ شعبان سنه خمس و ثمانمائه در سور حصار روم وفات یافت دوم
پیر محمد بعد از فوت برادرش ولایت هند بدو مفوض شد امیر تیمور در مرض الموت با خاقان سلطنت
او وصیت کرده و او حاکم غزنه و قندهار و هند بود تا چهاردهم رمضان سنه تسع و ثمانمائه بدست
پیر علی تاز که یکی از امرای او بود کشته شد دویم عمر شیخ که حکومت فارس داشت هم در زمان پدر
در ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه در پای قلعه خرماتو به تیری بدو رسید و درگذشت

او جای پدر به پیر محمد ولدش داده بود سیم جلال الدین امیرانشاه که حکومت عراقین و آذربایجان
و دیاربکر و شام بدو مفوض بود بعد از پدرش در عشر و ثمانمائه در محاربه قرا یوسف ترکمان
در آذربایجان کشته شد بعد از این ایراد می یابد چهارم میرزا شاهرخ که کوچکتر بود شاهرخ میرزا بعد از تیمور
پادشاه شرع پرور عدالت گستر بود در عبادت و تقویت دین سید المرسلین اهتمام داشت و تعظیم
سادات و علما و مشایخ منظور بود و صاحبقران در سنه تسع و تسعین و سبعمائه حکومت خراسان بدو داده بود
و در اکثر یورشها در خدمت پدر بود و چون خبر فوت امیر تیمور بدو رسید در سلطنت مستقل بود و با
برادرزادها که در اطراف رایت سلطنت افراخته بودند مکرر محاربات کرده باندک وقتی دفع
کردند و بعضی باطاعت در آمدند و او بر تمامی ایران و توران آنچه والد او داشت و خود دست یافت
کرده بود حاکم مطلق شد و چون بعد از فوت امیر تیمور قرا یوسف ترکمان و پسرش امیر اسکندر
فرصت یافته آذربایجان و دیاربکر را متصرف در آورده بودند بقصد قلع و قمع ایشان سه نوبت بآذر
بایجان رفته و چهار مرتبه جنگ کرده مرتبه اول بر سر قرا یوسف رفت و او نیز استقبال نمود
کرده در اوجان روز پنجشنبه هفتم ذی قعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بمرگ طبیعی نماند که
قرا یوسف یراق شده و بعد از فوت قرا یوسف لشکر قراقویونلو بر سر پسرش امیر اسکندر جمع شدند
میرزا شاهرخ بر سر او رفت و در دوشنبه ۲۴ رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمائه در صحرای الشگرد
او در جنگ بود و در آخر میرزا شاهرخ خبر و رگشت مرتبه سیم که میرزا شاهرخ بخراسان مراجعت نموده بود
اسکندر باز بتبریز آمده میرزا بر سر او رفت و در دوشنبه هشتم ذی حجه اثنی و ثلثین و ثمانمائه در ظاهر
سلماس جنگ شد و بدستور ظفر جانب شاهرخی بود و در این جنگ میرزا جهانشاه بن قرا یوسف نیز همراه

بوده و بار دیگر که امیرزاده شاهرخ بخراسان رفت اسکندر بار دیگر باصفهان در آمد و در این وقت میرزا شاهرخ بعزم
عقیده آمد که یکباره دفع او نماید چون بری رسید در تاریخ منتصف ذی حجه سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه
میرزا جهانشاه بخدمت شاهرخ آمد و امیر اسکندر گریخت میرزا شاهرخ حکومت آن دیار را بجهانشاه میرزا
شفقت کرده بخراسان مراجعت کرده یکباره خاطر جمع نموده فارس را بدستور که امیر تیمور مقرر داشته بود
میرزا پیر محمد بن عمر شیخ تفویض کرده و اصفهان میرزا رستم بن عمر شیخ مقرر داشت ایشان نیز با طاعت
خطبه و سکه بنام شاهرخ کرده بودند میرزا خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه در حالت وفات جد
امیر تیمور در یورش ختا همراه بود بعد از آن امرا او را بسلطنت برداشته در سمرقند و ترکستان و ماوراء النهر
مستقر شد میرزا شاهرخ نیز مضایقه نکرد و آن دیار بدو مسلم داشت و میرزا پیر محمد که حاکم فارس بود
بعضی از ملازمان خود بقتل رسید و برادرش میرزا اسکندر و میرزا رستم و میرزا بایقرا بهم در آویختند
میرزا اسکندر چند وقت سلطنت بنام خود کرده و با میرزا شاهرخ مخالفت نموده و بعد از آن بحضرت شاهرخ
میرزا رستم او را میل کشیده و چون همچنان فتنه انگیز بود بقتل رسید و میرزا رستم بقتل آمد و میرزا شاهرخ
فارس را به پسر خود ابو الفتح ابراهیم سلطان داد در تاریخ ثمان عشر و ثمانمایه و بالجمله سعید عالم
در کمال فرمانبرداری بوده و مدت چهل و سه سال بعد از پدر سلطنت باستقلال کرده و مدرسه و
خوانق و بقاع بخیر ساخت و قلعه اختیار الدین در هرات که احداث ملک فخر الدین کرت بوده و خراب شده بود
بتجدید آن فرمان داده بود مجددا از نو تمام عمارت کرد در سنه ثمان عشر و ثمانمایه در ماوراء النهر
بلده شاهرخیه که بدو منسوب است معمور گردانید و وفات او در صباح یکشنبه بود در سلطانیه بیست و پنجم ذی حجه
سنه خمسین و ثمانمایه در فشاویه ری تاریخ فوت او گفته اند سلطان جهان شاهرخ ان مظهر نور

در هفتصد و هشتاد و نه آمد بظهور   در هشتصد و هفت شاه شد مشهور   در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور
تولد او روز چهارشنبه دهم ربیع الآخر سنه تسع و تسعین و سبعمایه میرزا شاهرخ پسر دوست اول میرزا الغ بیگ
سلطنت ماوراء النهر بعد از میرزا خلیل سلطان بر وی قرار یافت و بعد از این احوال ذکر کرده میشود دوم میرزا ابو الفتح ابراهیم
سلطان که بعد از پدر حاکم فارس بود و در زمان پدر در چهارم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه فوت شد
عمرش چهل و دو سال بود و در شیراز آثار بسیار است و مدرسه و دار الشفا از منشآت اوست و کتابهای که بخط
اوست در کمال لطافت میتوان و الحال کتابها باقیست و تاریخ تیموری بنام او تصنیف شد و میرزا بایسنغر
در ایام حیات پدر در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه در شهر هرات درگذشته
سلطان سعید بایسنغر بحرم   گفتا که بر اهل عالم خبرم   من رفتم و تاریخ وفاتم اینست   باد ابقای جهان در عمر مرام
عمرش سی و هشت و از امیرزاده بایسنغر سه پسر ماند میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر
انها هر یک بنوبت آمد چهارم میرزا سیورغتمش ایالت غزنه و کابل و هندوستان بدو مفوض شد او نیز در زمان پدر
در محرم سنه ثلثین و ثمانمایه وفات نمود عمرش بیست و نه سال پنجم میرزا محمد جوکی او نیز در زمان
پدرش در شهور ثمان و اربعین و ثمانمایه درگذشت عمرش چهل و چهار سال بود میرزا خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه
بن امیر تیمور در یورش ختا همراه پدر بزرگوار بود بعد از فوت او بعضی امرا او را بسلطنت برداشتند و در
بر تخت سلطنت نشست و تمام ماوراء النهر و ترکستان در ضبط آورده میرزا شاهرخ نیز بدو مسلم داشت
چون چهار سال در پادشاهی بماند امیر خداداد حسینی که از امرای کبار او بود با او یاغی شده او را گرفته محبوس
کرد و شیخ جهان پالاش و مغولستان را سلطنت ماوراء النهر طلب کرد و چون شیخ جهان خبر دیگر شد و در شهر آمد
امیر خداداد حسینی بمکافات رسید بحکم شیخ جهان سرش بریده شد و نزد میرزا شاهرخ فرستاده و میرزا خلیل

بعد از غلبه تحفه‌ش آمد میرزا او را از طرف عراق و آذربایجان که در زمان امیر تیمور نامزد میرزا

میرزا امیرانشاه بود فرستاد و ماوراءالنهر را به پسر خود میرزا الغ بیگ داد و چون میرزا خلیل

بعد از مدتی در شب چهارشنبه ۲۵ رجب ربع عشر و ثمانمائه در ری وفات نمود و لاشش در

ربیع الاول سنه ثمانین و سبعمائه بود عمرش بیست سال **میرزا الغ بیگ** بن میرزا شاهرخ پادشاه فاضل عادل

عاقل بود در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه حکومت ماوراءالنهر بوی داد و در ثلاث و عشرین و ثمانمائه

مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی و مولانا علی قوشچی شارح تجرید و مولانا جمشید و مولانا

که از کاشان آورده بود در سمرقند رصد بست و زیج جدید خاقانی که درین ایام مدار تقویم

بر آنست از مصنفات اوست و چون خبر فوت پدر بدو رسید بعزم تسخیر خراسان بلخ آمد و

که برادرزاده‌اش میرزا علاء الدوله بن بایسنغر در هرات بتخت نشست و پسر میرزا الغ بیگ عبد اللطیف را

محبوس ساخت بنا بر آن از راه صلح در آمد و ایلچی فرستاد و عبد اللطیف را طلب کرد و میرزا علاء الدوله عبد اللطیف را

و میان ایشان صلح شد میرزا الغ بیگ بسمرقند رفت بعد از یکسال در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه

با فرزندان عبد اللطیف و عبد العزیز بخراسان آمد و در چهار دهٔ فرسخی هرات در [illegible]

جنگ کرده مظفر شد علاء الدوله گریزان باسترآباد پیش میرزا بابر که برادرش بود رفت و

بهرات آمده و چون اتفاق میرزا علاء الدوله و میرزا بابر شنید از هرات تا ابرشهر آمد و میرزا عبد اللطیف

تا بسطام تاخت کرد و در نجات علاء الدوله و بابر مقرر نمودند که از استرآباد تا عراق

که برادرشان بود و جمعیت میرزا الغ بیگ بهرات عود نمود و در غیبت او در هرات فرصت بود

بیرون حصار بدان متهم گشته بودند که با علی ترکمان ولد میرزا اسکندر بن قرا یوسف

مردم گفته‌اند میرزا امر نمود که امراء محلات بیرون شهر را غارت کنند این نوع ستمی بر آن حضرت

تاریخ سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه واقع شد بعد از آن بگذشت ماوراءالنهر رفت در غیبت او میرزا بابر

بهرات آمد و بر تخت نشست و عبد اللطیف به بلخ آمد و با پدر یاغی شد و در عهد و سمرقند جنگ کرده غالب

و پدر را بگرفت و بدست عباسی نامی داد که بکشت و پیش از قتل پیش برادرش عبد العزیز را کشته بود

در تاریخ فوت او گفته‌اند (۱) شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمه (۲) آنکه خود را بسوی کعبهٔ مقصود رسانید (۳) رفت در شهر

رمضان کشت مرا (۱) حلق را تمام او بر سر اش نشاند (۲) اگر ابدال زد و تاریخ وفاتش رسید

دور الغ بیگ نماند عدد دور که از عدد الغ بیگ نماند بیرون رود باقی عدد تاریخ است و در تاریخ

او دیگری گفته چو عباس کشتش تیغ جفا بود سال تاریخ عباس کشت ولادت او در

جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه در قلعه سلطانیه مدت حکومت او در سمرقند چهل و یک سال عمرش

و هفت سال **میرزا علاء الدین** بن میرزا بایسنغر بن شاهرخ در زمانیکه میرزا شاهرخ مرد رسید بر تخت سلطنت نشست و در

فرمان جد خود دولت یافت در وقت میرزا عبد اللطیف بعد از فوت میرزا شاهرخ در اردو

شده بود و گوهرشاد بیگم حرم میرزا شاهرخ را که جدهٔ میرزا علاء الدوله بود در میان فار و سمنان در سنه

خمسین و ثمانمائه برگرفته نعش میرزا شاهرخ را که بسمرقند میبرد چون بنیشابور رسید جمعی از امرای

در صبح شنبه ۱۳ شهر صفر همان سنه او را در آنجا گرفتند و نزد میرزا علاء الدوله بردند و گوهرشاد در

و در محل آمدن الغ بیگ بخراسان که گذشت علاء الدوله عبد اللطیف را پیش پدرش فرستاد و صلح کرد

در اثنای این واقعه میرزا بابر برادرش از استرآباد خروج کرد و در دوشنبه جنگ شد

صلح کردند جانب غربی از جوشان تا دامغان بر برادر مسلم داشت و بعد از فوت میرزا الغ

بخراسان آورده و در چهارده فرسخی هرات جنگ شد مظفر گردید چنانچه در احوال الغ بیگ
مذکور شده میرزا علاء الدوله از و گریخته نزد میرزا بابر رفت و دیگر روی دولت ندید
و سیزده سال دیگر که در حیات بود در هر طرف به طرف میرفت و با برادران میرزا محمد
و میرزا بابر مخالفت مینمود و با وجود آنکه بفرموده میرزا بابر میل در چشمش کشیدند چون نور
نشده بود و بهر چند گه هوای انگیخت و بعضی اوقات در عراق ملازمت جهانشاه مینمود
بعد از فوت برادران میرزا سلطان ابوسعید در خراسان سلطنت کلی دست رسید میرزا علاء الدوله
برسمند را افتاده و در کنار دریای قلزم در خانه ملک بیستون در سنه خمس و ستین و ثمانمائه
وفات یافت نعش او را بهرات بردند و در شب جمعه بیست و نهم صفر در مدرسه گوهرشاد بیگم
دفن کردند ولادت او در شب پنجشنبه عشره جمادی الاول سنه عشرین و ثمانمائه بوده
بن میرزا بایسنغر بن شاهرخ در زمان شاهرخ در شهور ست و اربعین و ثمانمائه بعراق آمده و
بعد از مدتی با جد بزرگوار عصیان نمود در عراق و فارس مستولی شد میرزا محمد جهت دفع او که در
تاکنه نام رفت میرزا سلطان محمد از فارس بکردستان گریخت میرزا شاهرخ در ری قشلاق کرد
و بطلب او فرستاد و درین اثنا وفات یافت میرزا سلطان محمد بری آمد و در عراق و فارس
حاکم شد بعد ازین میل بخراسان کرد و سه نوبت با بابر جنگ کرد در اول ظفر او را بود و در آخر
بدست میرزا بابر در موضع چناران از حدود اسفراین تاریخ ثالث عشر ذی حجه سنه خمس و خمسین
و ثمانمائه بقتل رسید مدت سلطنتش در عراق و فارس شش سال ولادت او در سنه ... و عشرین

بود میرزا بابر بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ چون پدرش در ری فوت شد اردو بازار را
غارت کرده باستراباد رفت و در اثنی و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیگ ...
رفت میرزا بابر در ذی حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه بر تخت نشست برادرش سلطان محمد در کار
خراسان منازعه نمود در حدود جام جنگ شد و سلطان محمد ظفر یافت میرزا بابر با جمعی قلیل بقلعه عماد
گریخت و با مرو رفت و از آنجا باستراباد آمد و مردم میرزا محمد را بیرون کرد و لشکر خراسان
سر برکاب میرزا بابر کردند و لشکر روی جمع شد از استراباد بیرون آمد میرزا محمد لشکر بسیر
او فرستاد و در مشهد رادکان جنگ کردند میرزا بابر غالب آمد بعد از شکست
میرزا سلطان محمد با هشتصد مرد بملک جرب رسید و میرزا بابر از و گریخت و مردم میرزا سلطان محمد
بالکلیه فرار کرده متفرق شده بودند میرزا سلطان محمد متحیر شده درین اثنا خبر رسید که میرزا علاء الدوله
در هرات بپادشاهی نشسته میرزا محمد با چار هزار سوار از آنکه است بعراق آمد میرزا بابر بار دیگر
آمد و بر تخت نشست بعد از مدتی میرزا محمد بار دیگر بجنگ آمده در حدود اسفراین چنانچه سابقا ذکر
میرزا سلطان محمد مذکور شد کشته شد بعد از آن میرزا بابر استقلال یافت و از راه یزد
بعراق آمد و بشیراز رفت در آنجا شنید که میرزا علاء الدوله در خراسان دست سلطنت برافراشته
میرزا بابر از شیراز بتعجیل بخراسان آمد و میرزا علاء الدوله بعراق گریخت بعد ازین در غیبت میرزا بابر
عراق و فارس و کرمان در سنه سبع و خمسین و ثمانمائه از تصرف میرزا بابر بیرون رفت و بتصرف
میرزا جهانشاه بن قرا یوسف درآمد و در آن حالت جهانشاه پادشاه آذربایجان بود و میرزا بابر با سلطان
مخالفت سلطان ابوسعید که در ماوراء النهر بسلطنت رسیده بود در خراسان طمع کرده از ترک کار عراق

بازماند میرزا بابر بعد از آن باستقلال پادشاهی خراسان کرد و در عهد دولت او کوشید برادرانش در
ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمائه در مشهد مقدس بعالم باقی انتقال نمود در تاریخ او مولانا الدین
عبدالقهار گفته آفتاب ملک بابرخان نماند که چنان خورشید پنهان در حوت در ربیع
فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پر است چرخ را گفتم جگرها چاک شد دیده را از اشک دم در
این چه حالست و چه تاریخ است گفت موت سلطان مؤید بابر است و دیگری از فضلا فرموده
ناگاه قضا و قدر بسیمانی بر خاک فکند تاج بابرخانی در هشتصد و شصت و یک ز تاریخ اول
در سادس عشرین ربیع الثانی ولادت او در رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه بود و
در شهر هرات عمرش سی و پنج سال و نه ماه بود میرزا عبداللطیف بن میرزا الغ بیگ در ماوراء النهر
بعد از آنکه پدر خود را کشته بود حاکم شد بلطف موصوف بود و خدمت اهل الله کردی و در
مجلس ایشان با ادب نشستی و نهایت شدخوی بود و سیاست با فرط داشت در ضبط ملک جدی
بود که او زنک در دیگر زمانها در پنج فرسخی غارت میکرد و در ایام او از بیم صلابت او بانصد فرسخ
نمی توانستند آمد او بعد از قتل پدر سال بسر نبرد و این بیت از نظامی میخواند پدرکش پادشاهی را
نشاید وگر شاید بجز شش مه نپاید نوکران میرزا الغ بیگ و میرزا عبدالعزیز برادرش که او
کشته بود در قصد او متفق شدند تا محلی که از باغ چهار ربستجهر آمد بابا حسین نام تیری از انجا بجانب او
انداخت و دست در یال اسب نهاد فریاد برآورد معدودی چند همراه او بودند متفرق شدند
و آن جماعت که قصد او داشتند رسیدند و سرش از تن جدا کرده بشهر آوردند و بر دروازه آویختند
میرزا الغ او بخشید در سادس عشرین ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمائه تاریخ وقوع

او و وقوع این واقعه گفته اند بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیر تاریخ قتل او است که
بابا حسین کشت میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ در ماوراء النهر پادشاهی رسید بعد از قتل عبداللطیف
سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور بر او خروج کرد و در حرب منهزم شد چون
از سلطنت میرزا عبدالله یک سال گذشت دیگر باره سلطان ابوسعید باتفاق ابوالخیرخان که از
جمله پادشاهان اوزبک جوجی خان بود بحرب او آمد و در جمادی الاول سنه خمس و خمسین
و ثمانمائه با میرزا عبدالله در چهار فرسخی سمرقند جنگ کرد و میرزا عبدالله بقتل آمد و میرزا ابوسعید
بسلطنت رسید تولد میرزا عبدالله سابع عشرین رجب سنه ست و ثلثین و ثمانمائه در شیراز
بوده میرزا شاه محمود بن میرزا بابر بن بایسنغر بعد از آنکه در مشهد مقدس پدرش وفات یافت
بجای پدر نشست و در آن هنگام یازده ساله بود پسر عمش میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله در هرات
با او یاغی شد در حدود میر شاه ملک با میرزا شاه محمود جنگ کرد و ظفر یافت میرزا شاه محمود
باستراباد گریخت و دیگر در سلطنت تمکن نیافت و در سنه ثلث و ستین و ثمانمائه رحلت کرد و ولادتش
از محرم سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه بوده در مازندران میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله بن
بایسنغر بن میرزا شاهرخ بعد از آنکه بر شاه محمود غالب آمد از عقب باستراباد متوجه شد
الغاقا میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان با لشکر فراوان بطمع ملک خراسان بجهد
استراباد آمده بود میرزا ابراهیم از خیال بیخبر ناگاه بلشکر جهانشاه دچار شده جنگ در
پیوست و در یک لحظه ترکمان فیروز شدند و قریب پانصد کس از میرزادهای جغتای در جنگ
کشته شدند این واقعه در روز پنجشنبه خامس عشرین محرم سنه اثنی و ستین و ثمانمائه در کرکنج

استراباد بود و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود از وهم گریخته و هر یک بطرفی افتادند
و دیگر سلسله دولت ایشان منتظم نشد میرزا ابراهیم بعد ازین حرکت در سادس شوال سنه ثلث
و ستین و ثمانمائه فوت شد نعش او را بهرات برده در مدرسه گوهرشاد دفن کردند تاریخ
مولود او گفته‌اند تاریخ تولد شب سیم از شعبان میرزا عبدالله بن میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ
بعد از میرزا عبداللطیف در ماوراءالنهر بر تخت نشست عادل عاقل صاحب رای بود با گوشه
نشینان ارادت تمام داشت و آداب سلطنت از میرزا الغ بیک کسب کرده بود و میان او و میرزا
بابر منازعات دست داد و میرزا بابر لشکر به سمرقند آورد و سلطان ابوسعید در ماوراءالنهر و ترکستان
استقلال تمام یافت و بعد از میرزا بابر در خراسان هرج و مرج شد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه
محمود با هم در افتاده بودند میرزا سلطان ابوسعید بعزم تسخیر خراسان بایلغار از آب آمویه عبور نموده
در شعبان سنه احدی و ستین و ثمانمائه بهرات آمد و گوهرشاد بیگم را در نهم رمضان سنه مذکوره بقتل آورد
و بسبب اخبار موحش که از ماوراءالنهر رسید از هرات مراجعت کرد و بعد ازین چون میرزا جهانشاه
بقصد تسخیر خراسان آمده و استراباد آمده و بر میرزا ابراهیم غالب آمده بعد از تمام در منتصف شعبان سنه
اثنی و ستین و ثمانمائه در هرات نزول نمود و قریب ششماه توقف کرد و لشکر انبوه بر سلطان ابوسعید جمع
گشته میرزا سلطان ابوسعید با لشکر بسیار آهنگ جنگ کرد و بر خاطر آمد که بصلح در میان
آمد صلح بقرار آنکه میرزا جهانشاه خراسان را بسلطان ابوسعید مسلم دارد و خود بعراق رود از طرفین بصلح
راضی شدند جهانشاه در صفر سنه ثلث و ستین و ثمانمائه از مرغاب بجانب آذربایجان کوچ کرد و از صدمه آن حرکت
و بهرات معاودت نمود و لشکرش بهر جا رسید آثار آبادانی کم شد و میرزا سلطان ابوسعید

در منتصف صفر سنه مذکوره نزول کرد و بعد ازین در جمادی الاول سنه مذکوره میرزا سنجر بن میرزا احمد بن میرزا
بایقرا ابن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور باتفاق میرزا علاءالدوله و پسرش میرزا ابراهیم در جد و جهد
سرخس با سلطان ابوسعید جنگ کردند میرزا سنجر درین حرب کشته شد و علاءالدوله و ابراهیم گریخته
بیرون رفتند که از نظر غایب گشته علاءالدوله میرزا که گریز از جنگ و کر در سپاهش فریدون بود
بسیار گریز و کم عیب او از زن پرهیز چون بود بعد ازین میرزا علاءالدوله دو سال دیگر
زنده بود و پسرش میرزا ابراهیم یکجا دیگر وفات یافته گرسنه ناخوانده شده و در سنه اربع و ستین و ثمانمائه
میرزا ابوسعید با استراباد گریخت و میرزا سلطان بایقرا که درین سال استقلال یافته بود از او فرار نموده
بطرف اولی گریخت و خراسان مرو قرار گرفت و بدخشان و حصار شادمان و غزنه و کابل سلطان
نیز در تصرف او بود و چون در اثنی و سبعین و ثمانمائه که میرزا جهانشاه مع حسن بیگ رفت و بقتل آمد
و حسن بیگ بر جای جهانشاه پادشاه شده بود و از عراق و فارس بطلب سلطان ابوسعید فرستاد و او نیز
لشکر جمع نموده سلطان احمد پسرش را در ماوراءالنهر گذاشت و خود روانه شد چون بمیانه رسید حسنعلی پسر
جهانشاه بخدمتش پیوست مکرر از جانب حسن بیگ باستغاثه ایلچیان جهت صلح می‌آمدند قبول نمیکرد و منعزم
بود تا آنکه از راه اردبیل بقراباغ رفت چون حسن بیگ از صلح ناامید شد راه بهار را مسدود ساخت
تا در اردوی او قحط شد بمرتبه که چهار روز شب اسبهای سلطان چوب میخوردند و لشکری پریشان شدند
بعد از آن حسن بیگ با امرای سلطان ابوسعید جنگ کرده مظفر شد سلطان ابوسعید خواست که بیرون
رود حسن بیگ با پسران در رسیده او را اسیر گرفت و بعد از سه روز بدست یادگار محمد که نبیره
گوهرشاد بود بقصاص رسانیدند و در سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه یکی از فضلا گفته قضا و لشکر سلطان ابوسعید

شکست ترکش مرا که زنجیر ستاره و تا بشیروان چو به بر وی ماند بر لب آب میرزا که بها
مقام و منزل راه است گذشته بود از ماه رجب ده و شش روز قدر نوشت که و تش ز ملک
لطیفه ایست عجایب که لشکر او را از آن حسن زد و تاریخ شیروان شاه است و مولانا جلال الدین محمد
دوانی هم در تاریخ گفته سلطان ابوسعید که در فرخنده روی چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید
چگونه کشته که کشته بود تاریخ سال قتل سلطان ابوسعید نعش او را مهتر شاه محمود که مقدم
بماوراءالنهر برده باذن حسن بیک مدت ملک او هژده سال و خواجه عبدالحی منشی طغرا کش و دیوان سلطنتش بود
در تبریز مدفونست و تاریخ وفات خواجه سبع و تسعمائه میرزا سلطان احمد بن میرزا ابوسعید بعد از پدر قریب بیست
و هفت سال در ماوراءالنهر پادشاه بود و در غره ... سنه تسع و تسعین و ثمانمائه فوت کرد و برادر او
سلطان محمود که ارشد اولاد او بود پادشاه شد سلطان محمود چون دو ماه سلطنت کرد در محرم سنه تسعمائه
در گذشت و بعد از او پسرانش بایسنغر و سلطان علی چهار سال در امر سلطنت منازعه مینمودند تا آنکه بایسنغر از
سلطان علی منهزم شد و بقندز نزد امیر خسرو شاه که از بزرگان امیر سلطان محمود بود رفت و آن
نعمت غدار در محرم سنه خمس و تسعمائه آن شاهزاده را شهید کرد و در این اثنا شیبک خان اوزبک قصد تسخیر
ماوراءالنهر نمود و بخارا را گرفت بعد از آن سمرقند محاصره کرد و مادر سلطان علی بانجاح خود و نوید ... سلطان علی
مادر بحباله شیبک او بنکاح رسید شیبک او را با مادرش کشت و شهر گرفت و بعد از مدتی اهل سمرقند
شیبکخان میرزا بابر بن عمر شیخ را بسمرقند آوردند و یاغی شدند و دیگر باره شیبکخان ... میرزا بابر بن عمر
شیخ فرار نمود و بعضی اکابر بقتل آمدند و امیر خسرو نیز بدست لشکر او بکشته شد میرزا بابر بن عمر شیخ بن سلطان
ابوسعید بعد از آنکه شیبکخان در سنه ست عشر و تسعمائه در خراسان بدست غازیان لشکر قزلباش کشته شد

بمدد لشکر قزلباش میرزا بابر بپادشاهی ماوراءالنهر رسید بعد از آن عبید خان اوزبک
بماوراءالنهر آمد و سلطنت تصرف کرد و تا غایت در تصرف ایشان است و مجملی از احوال ایشان
در باب ششم گفته میشود و میرزا بابر سلطنت غزنه و حدود هندوستان قریب سی و چهار سال
کرد و در سبع و ثلثین و تسعمائه فوت کرد و پدرش عمر شیخ در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه همایون میرزا
بابر بعد از پدر بر تخت نشست و معظم ممالک هند متصرف در آورد و سلطان بهادر را که از شاهان
نامی در گجرات بود فتح کرد و تا اقصای هند مسخر نمود در عظمت او پادشاهی در هند
و سپاه او از پانصد هزار متجاوز بود و برادرانش کامران میرزا و هندال میرزا و عسکری میرزا
بودند و در آخر از کامران میرزا مخالفتی شده بود باز او را بدست آورده ترحم نمود و
افغان که یکی از غلامان او بود بر او خروج کرد شکست داده او را از هند بیرون کرد و او نیز
بحضرت نواب شاه ... مشرف گشت اعزاز و احترام یافته آنچه یراق و ضروریات سلطنت
دادند و امرا و لشکر همراه کردند او نیز روانه شد و بمدد این لشکر قندهار و کابل و بدخشان و بعضی
متصرف در آورده اکنون پادشاهی سلطنت انتساب پادشاهی او در کمال ... و ادراک
انشا ربطی تمام دارد و در کرم و سخاوت حاتم طائی خوشه چین خرمن اوست و تا غایت که تاریخ سنه سبع
و خمسین و تسعمائه است در کمال فراغت و در این سال تسخیر ... رفته توفیقش یار باد میرزا یادگار محمد بن میرزا
میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بعد از سلطان ابوسعید بتقویت حسن بیک بسلطنت خراسان
بعضی از امرای سلطان ابوسعید که بعد از قتل او سرگردان بودند بدو پیوستند و حسن بیک لشکر
همراه او کرده و بخراسان فرستاد و قبل از وصول او بخراسان سلطان حسین بایقرا از

بن میرتیمور در سلطنت خراسان تمکن یافته بود و چون خبر نزول یادگار محمد میرزا بخراسان در هرات باو رسید
لشکر جمع نمود و بجنگ یادگار محمد بجرجان و استراباد آمد و در نواحی شقان میان ایشان در نهم ربیع
سنه اربع وسبعین وثمانمائه جنگ شد یادگار محمد منهزم گردید حسن بیگ دیگر باره اورا امداد کرد
درین مرتبه بعضی از امرای سلطان حسین میرزا از وی روگردان شده بیادگار محمد ملحق شدند سلطان حسین میرزا
هرات را گذاشته بجانب میمنه و فاریاب رفت و یادگار محمد بسلطنت تمام در محرم سنه خمس وسبعین وثمانمائه
وارد هرات شد و بعیش مشغول گشت و از کید خصم غافل ماند سلطان حسین میرزا از میمنه
از چچکتو و مرغاب با هزار مرد ایلغار کرده بر سر او شبیخون آورد و در نصف شب چهارشنبه ۲۶ صفر ۸۷۵
او را در باغ زاغان که بامحبوبه خود در خواب بود گرفته بقتل آورد و دیگر سلطنت میرزا بی منازع مستقل گشت
و خراسان بر سلطان حسین میرزا قرار یافت مولانا عبد الواسع در تاریخ قتل او گفته شعر شد شهید صفر شب شنبه
هم ز شهر صفر از سال شهادتش ده ز خبر میرزا سلطان حسین بن میرزا منصور بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن
امیر تیمور پادشاهی صاحب دولت بود که از سلطنت و عمر بهره مند بود در اعانت و رعایت علما
هر آنچه ممکن بود میکوشید و بجهة طلبه مدرسها ساخته و وظایف مقرر نموده و در زمان او تا ده
هزار طالب علم بهرات جمع آمده بودند و خراسان بنوعی معمور بوده که هرگز مثل آن نبوده و از آثار
او باغ جهان آراست که بباغ مراد موسوم شده و در آنجا قصر از زرنگار ترتیب داده و دیگر عمارت میرزا آن است
که در مدرسه و خانقاه قریب بهم که در آنجا مدفونست که مثل این دو عمارت در اقالیم سبعه کسی نساخته
و از تصنیف پرداخت چون میرزا بابر بنای عمارت بعد جمیع امرا و ملازمان او در بیرون شهر هرات
خانقاه و مدارس و بناها ساخته اند و بیرون شهر نسبت بشهر دو مقابل گشت اکنون بعضی از عمارات عالی

باقی

و باغات معمور است و امیر نظام الدین علیشیر که مقدم امرا بود و نسبت با میرزا بمنصب عزت و حرمت
موصوف بود و جمیع امرا و اکابر مدت سی و پنج سال ملازمت او کردند و مقدار از رباطات
و خوانق و بقاع الخیر و مدارس و حصارها و براری ساخته که زبان قلم از بیان آن عاجز است و تصنیفات
بنام او کرده اند ولادت امیر علیشیر در ربیع و اربعین و ثمانمائه بوده و وفاتش در صبح یکشنبه یازدهم
جمادی الآخر سنه ست و تسعمائه بوده تاریخ فوت او گفته اند شعر آن میر بلند قدر عالی رتبت ؛ چون کرد در جهان رحلت
از سال وفات و جای او پرسیدم ؛ وادی خو جواب مرکه حضرت ولادت سلطان حسین میرزا
در محرم سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه بوده در هرات چون هشت ساله شد پدرش فوت شد در سنه
و ثمانمائه و نسب او از جانب مادر نیز با میر تیمور میرسد سلطان حسین در جوانی بعضی اوقات ملازمت سلطان
ابوسعید میرزا می نموده و بعضی دیگر ملازمت میرزا بابر بن بایسنقر میکرد و حاله اش ده ... بعد
تا در سنه احدی و ستین و ثمانمائه که میرزا بابر وفات یافت و خراسان هم برآمد و پادشاهزادها هم
در اقامت و نهضت چنانچه مذکور شده سلطان حسین در مرو آغاز سرکشی کرد و با حسین بیک سعدلو که از جانب میرزا
جهانشاه حاکم استراباد بود و در سلطان دوین استراباد در سنه اثنی و ستین و ثمانمائه جنگ کرده
او را شکست و استراباد بگرفت و چون خراسان بر میرزا سلطان ابوسعید قرار یافت میرزا سلطان حسین مدت
ده سال با او یاغی بود و هر گاه فرصت می یافت میان الکا درمی آمد و چون لشکر بر سرش میرفت بیابانها
میگریخت و قزاق بود و چون خبر فوت سلطان ابوسعید در ابیورد بود رسید بهرات آمد و در سنه
و سبعین و ثمانمائه بر تخت نشست در ابتدای حال یادگار محمد میرزا یعقوب حسن بیک با او منازعت
داشت و در آخر بعقد رسید چنانکه در احوال یادگار محمد گذشت میرزا در سلطنت مستقر گشت و در اواخر

عهد و پادشاهان اوزبک ماوراءالنهر از تصرف اولاد سلطان ابوسعید بیرون برده بودند
و طمع در خراسان و مشهد میرزا در سنه احدی عشر و تسعمائه بمدافعه ایشان بیرون رفت و در آخر
جلوس عنان کرفته در آخر روز سه شنبه بعد از غروب آفتاب ۴ ذی حجه سنه مذکوره در موضع بابا الهی
که از بادغیس است در جوار چمن تاباان که بر مرغاب بسته اند وفات یافت بعد از چهار روز
نعش او را بهرات بردند و در کنبدی که جهت مقبره خود ساخته بود دفن کردند سی و هشت سال
و کسری سلطنت کرد و هفتاد سال عمر داشت و در ایام سلطنت بیست سال مفلوج بود و قدرت سواری
نداشت و بر تخت روان میبردند کوچک دل بود بسیار بازی قوچ و کبوتر و خروس داشت و بهر جا که
میرفت قفسها پر از کبوتر همراه میبردند و در سفرها میرزا را در تخت روان میبردند که تفرج کند
از پسران او چهارده کس نام یافته اند بدیع الزمان و مظفر حسین احوال هر دو مذکور خواهد شد
کپک میرزا ابوالحسن میرزا فریدون حسین میرزا محمد قاسم میرزا در جنگ اوزبک کشته شدند
شاه غریب میرزا حیدر میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابوتراب میرزا ابن حسین میرزا محمد محسن
میرزا فرخ حسین میرزا اینها اکثر در زمان حیات پدر فوت شده اند بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
سلطان حسین میرزا بعد از پدر بهرات آمدند و شرکت در تخت سلطنت نشستند چون یکسال از فوت پدر
ایشان گذشت شاهی بیک خان اوزبک از ماوراءالنهر بخراسان آمد و با ایشان جنگ کرد و مظفر حسین
در محرم سنه ثلث عشر و تسعمائه بدیع الزمان کابل قندهار رفت و از آنجا بتبریز آمد و با امرای خود
که منهزم شد و بعراق آمد و بخدمت نواب علیین آشیان شاه اسمعیل بهادر خان رسید و در اواخر
تبریز منزل دادند و هر روز یکهزار دینار علوفه مقرر کردند و مدت ال در تبریز بود و در سنه عشرین

و تسعمائه که سلیم والی روم بتبریز آمد او را بروم برد و در آنجا وفات یافت و مظفر حسین میرزا
باسترآباد گریخت و در ثلث عشر و تسعمائه بعالم آخرت رحلت کرد میرزا عمر بن میرزا میرانشاه بن
امیر تیمور اگرچه بیان احوال ایشان اگرچه بیان احوال ایشان در ترتیب احفاد امیر تیمور مناسبت
نابرابر ارتباط سلطنت قراقویونلو در اینجا گفته میشود از جمله در نوبت آخر که امیر تیمور بایران آمد میرزا عمر را
در ماوراءالنهر حکومت داد و او در آن سال در آن حکومت بود و چون امیر تیمور از سفر شام بازگشت
آمد و در قراباغ قشلاق کرد میرزا عمر را از سمرقند نزد خود آورد و حکومت آذربایجان از
سرحد روم و شام بدو داد و حکام فارس و عراق تابع او ساخت و عراق عرب برادرش
ابوبکر داد و میرزا میرانشاه را با او ببغداد فرستاد بعد از این بدو سال و نیم چون خبر فوت
امیر تیمور بمیرزا عمر رسید سلطان دیار باسم خود کرد و ابابکر را از عراق عرب طلبیده
و چون میرزا ابابکر باردوی او آمد او را گرفته در قلعه سلطانیه بند کرد و بعد از آن کس فرستاد
که او را بقتل آورند چون آن شخص بمیرزا ابابکر رسید میرزا اسپ و جبه بوده او را با دو کس دیگر کشت باز
بند بیرون آمده قلعه و شهر را گرفت در محرم سنه ثمان و ثمانمائه و در آن وقت میرزا میرانشاه بخراسان
رفته در کابل سر بود میرزا ابوبکر نزد پدر ایشان میرانشاه رفت و میرزا عمر باذربایجان رفته بود
ابابکر بسلطانیه آمد و قلعه را تسلیم کردند و از آنجا باذربایجان رفت اکثر امرای میرزا عمر رو گردان
شده با ابابکر پیوستند میرزا عمر را قوت مقابله نماند و بطرف عراق و فارس نزد میرزا پیر محمد
و میرزا رستم و میرزا اسکندر اولاد عمر شیخ که از جانب شیخ حکومت آنجا داشتند رفت و مدد طلب
کرد و میرزا ابابکر بتخت آذربایجان نشسته بود در جمادی الاخر سنه مذکوره پس از آن میرزا عمر با

با اولاد عمر شیخ بقصد ابابکر در حدود درجزین آمدند و میرزا ابابکر نیز بمقابله رفت و در جزیره
جنگ کردند چنانچه چهار هزار کس بقتل رسید و میرزا ابابکر غالب گشت میرزا عمر بجزیره گریخت
میرزا شاهرخ احترام او کرده و استراباد و مازندران بدو داد و چون قوت گرفت با میرزا باغی شد
و در دهم ذی قعده سنه تسع و ثمانمائه در حدود جام حرب کرد و شکست یافت مجروح بمشهد مقدس
برادرش او را در عکان باز داد و او را گرفته نزد میرزا شاهرخ فرستادند میر جراح و حکیم تعین کرد
که زخم او را علاج نمایند چون بقرب رباط رسید فوت شد و در ذی قعده سنه تسع و ثمانمائه او را
در پهلوی امام فخر رازی سپردند **ابابکر** بن میرزا میرانشاه برادر میرزا عمر است بعد از او در آذربایجان تخت نشست مردی
مشهور بشجاع بود و در میان اولاد تیمور بشمشیر او کسی نبود و قرا یوسف بن محمد ترکمان که از مصر گریخته
آب فرات آمده بود و میرزاده ابابکر دو بار با او جنگ کرد و هر مرتبه مغلوب گشت و در نوبت دوم
پدرش میرانشاه در جنگ بدست غلامی کشته شد در ذی حجه سنه عشر و ثمانمائه بعد ازین آذربایجان
از تصرف میرزا ابابکر بدر رفت حاکم آنجا سلطان اویس ولد امیر ایدکو با او مخالف بوده سیستان
اتفاقا باز معاودت بکرمان کرد و بعد از مدتی با اویس حرب کرد و کشته شد او در واقعه
سنه احدی عشر و ثمانمائه واقع شد **باب پنجم** در ذکر پادشاهان قراقوینلو و سلاطین ایشان
دانند و مدت سلطنت ایشان شصت و سه سال **قرا یوسف** بن محمد بن تورمش بیرام خواجه ترکمان و قرا محمد
از امرای سلطان احمد ایلخانی بود و سلطان احمد دختر او را در حباله خود در آورده بود و سرداری الوس
قراقوینلو بدو تعلق داشته و قرا محمد در سنه اثنی و تسعین و سبعمائه در شام بقتل آمد و بعد ازو پسرش
بعد از سلطان اویس در موصل و دیار بکر و ارجیش حکومت کرد و در سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه وفات یافت

قرا

قرا یوسف با میر تیمور همیشه یاغی بود و در وقتی که تیمور در روم بود بر عراق عرب مستولی شد و سلطان
احمد ایلخانی را بیرون کرد و چون میر تیمور باز بآذربایجان آمد عراق عرب را به پسرزاده خویش میرزا ابابکر داد
و بدفع قرا یوسف بعراق فرستاد که فرزند زاده دیگرش میرزا رستم بن عمر شیخ نیز از همدان و جوان
روانه بغداد شود ایشان در زیر حله بدو رسیدند و جنگ شد برادرش پیر علی کشته شد و قرا یوسف بمصر
گریخت پادشاه مصر او را با احمد ایلخانی بگرفت و بند کرد و قرا یوسف را در آنجا پسری شد پیر بوداق نام
کرد و سلطان احمد او را به پسری قبول کرد و بعد از آن که خبر فوت تیمور بایشان رسید قرا یوسف از بند بیرون
آمده هزار سوار ترکمان بسر او جمع شد و از مصریان گریخته در حد جشتا جنگ با امرای سرحد سیحطان تا
کنار آب فرات کرد و در همه جا غالب بود و در دیار بکر بقراعوام اوقوم با او پیوسته شد و قلعه او بیک
گرفته و در غره جمادی الاول سنه تسع و ثمانمائه در حوالی الکوان با میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه مصاف داده
او را شکست و به تبریز آمد و بار دیگر در حوالی تبریز در ذی حجه سنه عشر و ثمانمائه حرب نمود و میرزا ابابکر مغلوب شد
و میرزا میرانشاه در این جنگ بقتل آمد و پسر خود پیر بوداق را که سلطان احمد پسر کرده بود پسر خوانده بود و او را بپادشاهی
تصرف کرد و بعد از آن دیار بکر رفت و قره عثمان را که حاکم آنجا بود منهزم ساخت و در ثلث عشر
و ثمانمائه با سلطان احمد در تبریز جنگ کرده او را بگرفت و در بیست و هفتم ربیع الآخر سنه مذکور کشت و عراق عرب
متصرف شد و به پیر بوداق شاه محمد داد و یکبار دیگر به سر قره عثمان رفته قلعه ارغنی محاصره کرد و قره عثمان با او
در مقام تنزل شد التماس صلح کرد قرا یوسف بازگشت در سنه خمس عشر و ثمانمائه با شیخ ابراهیم شروانی
و با کستندیل ملک گرجی مصاف نموده منکسر شدند با گرفته گشت و شیخ ابراهیم را بگرفت باز داد و از امرای تبریز
خونبهانه و آزاد او کرد بار به شیروان فرستاد و قرا یوسف در سنه ست عشر و ثمانمائه متوجه عراق شد و بجهت

عارضه از همدان بازگشت و سلطانیه و طارم و قزوین و ری و ... بگرفت و در سنه اثنی عشرین و ثمانمائه

بجانب ری رفت و در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه میرزا شاهرخ از خراسان متوجه او شد قرا یوسف عزم استقبال

نمود و در اوجان روز پنجشنبه هفتم ذی قعده سنه مذکوره بمرگ طبیعی نماند و کسی تکفین او ننمود و فرزندان

او حاضر نبودند لشکر متفرق و خزانه اش غارت کردند و او در همان خرگاه که مرده بود بر بالای ... گذاشته

احاد الناس خرگاه را غارت کردند و جامه او بیرون کشیدند و بطمع حلقه طلا گوشش بریدند و برهنه بر

زمین افکنده شد و دو شبانروز افتاده بود و جهانشاه بطرف ارجیش بردند و در مقبره ابا و اجدادش دفن کردند

مدت ملکش چهارده سال و کسری قرا یوسف شش پسر داشت پیر بوداق میرزا اسکندر میرزا جهانشاه امیر شاه محمد

امیر اصفهان امیر ابوسعید پیر بوداق که پدر او در سلطنت نصب کرده بود در زمان حیات پدر درگذشت امیر اسکندر

و میرزا جهانشاه احوال ایشان مذکور میشود و میرزا شاه محمد مدت ۲۲ سال حاکم عراق شد تا در هجدهم

شعبان سنه ست و ثلثین و ثمانمائه برادرش امیر اصفهان بغداد را از دست او بیرون برد و شاه محمد از

بغداد و موصل رفت و موصل را متصرف شد میرزا ان متوجه بغداد شد و بعقوبه را غارت کرده باز بدر رنگ رفت

و قصد ... داشت در انجا بر دست امیر حاجی ... بقتل آمد تاریخ ۱۹ ذی حجه سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه

و امیر اصفهان میرزا امراج شاه محمد دوازده سال حاکم بغداد بود و در روز شنبه ۲۸ ذی قعده سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه

بمرگ خود وفات کرد و امیر ابوسعید بر دست برادرش امیر اسکندر بقتل رسید میرزا اسکندر بن قرا یوسف

نجابت شجاع بود میرزا مرد لشکرها و کرده و در روز دوشنبه سابع و عشرین رجب سنه اربع و عشرین

و ثمانمائه در حدود ... لشکر ... که از نخجوان ... با میرزا شاهرخ که بر سر او آمد مصاف

کرد و در روز ... قتال و جدال ... داشت و ... سپاه پاس ... شدند و در روز ... جنگ ... گریخت

میکردند

میکردند و در روز دویم میرزا اسکندر منهزم و بجهد و فوت گریخت میرزا شاهرخ بخراسان مراجعت نمود امیر

اسکندر باز بتبریز آمد و بر اذربایجان استیلا یافت در سنه سبع و عشرین و ثمانمائه امیر شمس الدین ...

اخلاط را بجنگ ... و در سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه سلطان احمد کرد ... بتصرف آورد و در همین سال میرزا

بقصد قلع و قمع او باذربایجان آمد و در ... ذی حجه سنه مذکوره در ظاهر سلماس با امیر اسکندر ... میرزا

جهانشاه حرب نمود و امیر اسکندر در این نبرد و ستیز دلیری نمود که دیگر مثل آن در زمینه خیال ...

نمی تواند بود و در آخر چون طاقتش نماند بطرف روم فرار نمود و چون میرزا شاهرخ بخراسان رفت

در سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه باز اسکندر از ... باذربایجان آورد و یکی از مردم خراسان ...

گفته اسکندر لشکر ما را ازدست ... شاه ممالک گرفت ... امیر اسکندر برادر خود امیر جهانشاه را

که میرزا شاهرخ بایالت اذربایجان نصب کرده بود بگرفت و در دوم ربیع الثانی سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه

میرزا شاهرخ از خراسان متوجه شده به ری رسید میرزا جهانشاه بخدمت او پیوست و تعاقب ...

شاه علی و اسکندر شاه محمد بن قرا یوسف و امیر بایزید ... بخدمت میرزا شاهرخ آمدند و باد در باذربایجان

نمود و امیر اسکندر در این مرتبه تاب مقابله نداشت فرار کرد و از زنجان گذشت و در ... فرار

قرعثمان بایندری را که سر راه بر او گرفته بود کشت میرزا شاهرخ سلطنت آن ممالک را ... روم و شام میرزا

جهانشاه تفویض فرمود و شاه ... سنه اربعین و ثمانمائه بخراسان ...

نمود اسکندر از روم مراجعت کرده در صوفیان تبریز با میرزا جهانشاه جنگ کرد و بقلعه النجق گریخت و پسرش

و در شوال سنه احدی و اربعین و ثمانمائه بر دست پسر خود شاه قباد که با یکی از زنان ...

بقتل آمد مدت سلطنتش ۱۶ سال میرزا جهانشاه بن قرا یوسف در شهور سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه ...

ولد فی سنه ... و ثلثین و ثمانمائه سلطنت ... میرزا شاهرخ ... میرزا الغ بیگ ...

حکومت بدو تعلق گرفت و روز بروز لشکرش افزوده و برادرش امیر اسکندر چنانکه گذشت جهانشاه
شاه قباد را بقصاص پدر بکشت و مملکت را صاف نمود و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه بغزا گرجستان
رفته فتح کرد و چون برادرش امیر اسپهان در عراق عرب حاکم بود بمرگ خود در ذی قعده سنه ثمان
و اربعین و ثمانمائه نماند و پسرش فولاد را بجای او مقرر نمودند پیوسته آشوب بود میرزا جهانشاه
مرتبه اول بشهر بغداد رفته و شش ماه حصار کرد و امرای جانب میرزا جهانشاه را بند نمودند و لشکر را بشهر در آوردند
در این واقعه دو هزار کس از سپاهی و غیره کشته شد و در ربیع الاول سنه خمسین و ثمانمائه بغداد را بتصرف
در آورد و همچنین میرزا سلطان محمد بن بایسنقر که بحکم شاهرخ حاکم شده بود و در آخر یاغی گشته و از میرزا شاهرخ
گریخته بطرف کردستان رفته باز بعراق آمده بود از آن بخراسان رفته و با میرزا بابر جنگ کرده
بقتل آمد در سنه ست و خمسین و ثمانمائه بتصرف میرزا جهانشاه در آمد و مردم اصفهان را در سبع و خمسین و ثمانمائه
بقتل آورد و مجموع قلاع عراق خراب کرده و فارس و کرمان نیز بتصرف در آورده و در آخر احدی و
ستین و ثمانمائه که میرزا فوت شده بود بعزم تسخیر خراسان از راه عقبه صندوق شکن متوجه هرات
و در روز شنبه محرم سنه اثنی و ستین و ثمانمائه با میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله در [illegible]
استرآباد جنگ کرده و مظفر شد چنانکه مذکور گردید و میرزا جهانشاه در شعبان سنه مذکوره در هرات نزول کرد
و شش ماه در آنجا باستقلال بود و میرزا علاء الدوله بن بایسنقر در روز عید اضحی سنه مذکوره بجنگش
رسیده هزیمت یافته بعد از این سلطان ابوسعید از ماوراء النهر متوجه شده و در این اثنا خبر بمیرزا جهانشاه رسیده بود که پسرش
حسن علی که در قلعه محبوس بود بیرون آمده تبریز گرفته بنا برین صلح نموده خراسان را بسلطان ابوسعید تسلیم نمود
و در صفر سنه ثلث و ستین و ثمانمائه بعراق مراجعت نمود لشکرش در اثنای راه هر جا رسیدند از آنجا

از آنجا

اثر مند شده و پسر دیگرش پیر بوداق که حاکم فارس بود چون سعادتش نیکو نبود یاغی گردید
و بغداد و خوزستان و فارس را از تصرف او بیرون آورد و جهانشاه در سنه تسع و ستین و ثمانمائه متوجه بغداد
شده و پیر بوداق را محاصره نمود یکسال انجامید چنانچه در بیرون شهر لشکری خانها ساخته بودند و چون از
گرسنگی کار بجان آمد سخن صلح در میان انداخت پیر بوداق در بغداد بکشتند و برادرش محمدی میرزا بموجب اشارت او را
در صباح یکشنبه ذی حجه سنه سبعین و ثمانمائه بر سر او رفته خاطر او را بکشت و بغداد را از تصرف او بیرون
آورده بتبریز آمد و عظمت او بدرجه اعلی رسید و تمامی عراق عجم و فارس و کرمان و دیوار بکر و اران
عمان و آذربایجان تا سرحد روم و شام در زیر نگین او بود و بعد از این دولت او روی در انحطاط نهاد
و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه که حسن بیک حاکم دیار بکر بود بر سر او رفت و چون بزمستان بعوض کردو در
کوچ کردن چون مرعی ندیدند اردو و لشکر او از پیش سر خورده و با از کسی تا حصار سخت بیک
حسن بیک فرصت یافته بر سر او آمده او را و ولدش محمدی میرزا را بقتل آورده و یوسف میرزا را میل کشید
این واقعه در ربیع الثانی سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه واقع شده احوال حسن بیک مذکور خواهد شد مدت
سلطنت جهانشاه سی و دو سال بود عمرش هفتاد سال جسدش مظفریه در تبریز که خود عمارت کرده دفن کردند
جهانشاه بعد از وجود و شیوع اخبار رسید شد و بر خروج اقدام نمود حسن علی بن جهانشاه در قلعه ماکویه محبوس
بود بیرون آمده تخت گرفت و خزاین متصرف شد یکصد و پنجاه هزار تومان بخش کرد و دویست هزار کس بر وی جمع شدند
و چون شش ماه سال حسن بیک چون از خط یافته بود و تدبیرش ناقص و کردن جمعی ارتکاب نموده دعوی الهام
امرای پدر را خوار داشت و در این اثنا حسن بیک متوجه آذربایجان حسن علی باستقبال رفت و در حوالی مرند امرا
از او تخلف نموده منهزم شد و در این وقت سلطان ابوسعید از خراسان بسلطانیه رسیده بوی نیز او رفت و سلطان

قشلاق او در تبریز مقرر نمود و خود بقراباغ رفت و در آنجا بقتل آمد چنانچه در احوال حسن بیگ
خواهد آمد بعد از آن حسن علی بعراق رفت و جمعی را بر خود جمع کرد و در همدان مردم حسن بیگ
که مقدم ایشان اغرلو محمد بن حسن بیگ بود جنگ کرده گرفتار شد در ماه شوال سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه
خون او ریخته گشت و دولت قراقوینلو بانقراض انجامید **فصل دوم** در ذکر آق قوینلو و ایشانرا بایندریه نیز گویند
مدت ملکشان چهل و دو سال اول ایشان امیر کبیر **ابونصر حسن بیگ** بن علی بیگ بن عثمان بیگ بن قتلغ
بن حاجی بیگ است پادشاهی شجاع بود و در رعیت پروری و عدالت گستری رتبه تمام و مهابت و سیاستی
مالاکلام داشت تا غایت عمل او در دیوان عمال و دستور العمل کتاب و قانون نویسان همان قانون
لباب دول خود بعون رعایت رسید و حکم بر آنچه میکرد و شرع در زمان او رواجی تمام داشت و قضاة
اعتبار داشتند با علما و فضلا می‌نشست و از تفسیر و فقه در مجلس او مذکور میشد و سادات و مشایخ را تعظیم مینمود و
مساجد و مدارس ساخته مدتی او در دیار بکر حاکم بوده و قلاع محکم گشته از وهیبه بازو و ماند تیموری
موافقت نمیکرد لهذا جد او قرا عثمان در سفر روم با امیر تیمور همراه بوده و از اول دولت فتح بسیار کرد
از پی هم کرده که هیچ پادشاه را میسر نشد اول جهانشاه میرزا که بر سر او بدیار بکر رفت و چون زمستان بود
بازگشت او در عقب با سه هزار کس در آمد و در روزها تا عصر جهانشاه را همراهی میکرد و صحبت میداشت و لشکر
در پیش میرفت و خود با معدودی چند ملیمان حسن بیگ بسر او رسید جهانشاه گریخت و فرزندان و امرا و لشکر
و جهانشاه را تیر در را کشید و نمیدانستند که جهانشاه است کشش در راه افتاده بود و پیش رسانیده شد از عقب رسید
و سر او آورده این واقعه در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه روی نمود و حسن بیگ به تبریز آمد و تخت گرفت و
با وجود آنکه لشکری عظیم جمع کرده بود از دو گریخت و سلطان ابوسعید مهمت تا بنا احوال سلطان ابوسعید که در بیان

که حسن

که پس جمعی گریخته او بعراق آمده بود و بعد از آن بمیانه رسید و لشکر جغتای به تبریز رسید و صلح
کرد و اصراری مانع نشد حسن بیگ مکرر ایلچی فرستاده و حقوق حضرت قدیم باز نمود و التماس صلح
بشرط آنکه او از ماچاره الجمله و یا آنکه دشمنان سلطان ابوسعید را برانداخته بود و تسلیم وی آرد ابوسعید قبول
نکرد و بقراباغ رفت حسن بیگ چون دید که سلطان ابوسعید در مقام غرور و نخوت است از صلح
ناامید گشت و در مقام مخالفت راهها مسدود نمود و مردم شیروان نیز با حسن بیگ موافقت کردند
و قوت گرفته لشکر جغتای مضطرب و قحط در اردوی ایشان پدید گشت چنانچه اراده رود ارس نمودند سلطان
چون نحو سلطان ابوسعید پسر فرزند اغرلو را با سرداران مقابل حسن بیگ فرستاد و حسن بیگ غالب آمد
و میرزا گرفتار شد و حسن بیگ بموجب اراده جغتای نزول فرمود سلطان ابوسعید متزلزل گشت و مادر خود را
نزد حسن بیگ فرستاده درخواست صلح کرد و حسن بیگ جواب داد که مردم او پریشان شده اند قبول
نکرد و سلطان ابوسعید عزم فرار از اردو بیرون رفت حسن بیگ در اردوی جغتای نزول نمود و لشکر حسن بیگ
بسلطان ابوسعید رسیده او را گرفته نزد حسن بیگ آوردند بعد از سه روز بدست یادگار محمد کشته شد این واقعه در ماه رجب سنه
ثلث و سبعین و ثمانمائه روی داد بعد از آن حسن بیگ با امرا لشکر جغتای طریق مروت عمل کرد و در عقب یادگار محمد
بخراسان فرستاد و حسن بیگ در سنه اربع و سبعین و ثمانمائه بعراق رفت و از آنجا بشیراز و ابو یوسف پسر جهانشاه
در آن وقت در فارس بود و در برابر لشکر حسن بیگ کشته شد حسن بیگ شیراز را اول بعمر بیگ موصلو داد
بعد از آن به پسر خود سلطان خلیل داد و تا آخر عهد حسن بیگ حاکم فارس بود و صفاهان را باغرلو محمد پسر بزرگ خود داد
در آخر عهد پدر مخالفت ظاهر کرده و بکرم بروم رفت و بغداد را به پسر دیگر مقصود بیگ ارزانی داشت چون استقلال
یافت در آخر عهد سنه ست و سبعین و ثمانمائه قصد روم کرد و در حدود ارزنجان مردم او با سقندر لشکر روم

غالب آمد و قاسم مراد و میر گشته بعد از آن در روز شنبه تاسع ربیع الآخر سنه سبع و تسعین و ثمانمائه سلطان محمد
پادشاه روم جنگ کرده شکست یافت و زینل بیگ پسرش که والی قزوین بود در آن جنگ کشته شد حسن بیگ
تبریز آمد سلطان محمد به روم معاودت کرد و بعد از قتل زینل بیگ قزوین را به برادرش یعقوب بیگ داد
و حسن بیگ در اواسط سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه به گرجستان رفت و سادات و علما و فضلا و مشایخ مجلس
سیورغال داشت گرجی بردند بسیار و ولایات فتح کرد و بسیار غنیمت آورد و هم در آن سال به تبریز آمد و چون
یازده سال و کسری در سلطنت بسر برد در شب عید فطر سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه در تبریز وفات کرد
و در باغ نصریه که از منشآت اوست مدفون شد هشت پسر داشت اغرلو محمد سلطان خلیل یعقوب میرزا
مسیح میرزا یوسف میرزا احوال بهنام کو رخواهد شد مقصود بیگ بعد از پدر به فرمان سلطان خلیل کشته شد
زینل بیگ در جنگ روم بقتل رسید سلطان خلیل بن حسن بیگ بعد از پدر به سلطنت نشست و دو برادر کوچکتر
خود یعقوب بیگ در عراق با مرادبیگ جهانگیر که عم پدرش بود با او در صفر سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه
یاغی شد و سلطان خلیل آمد و با منصور بیگ پرناک که از امرای سلطان خلیل بود جنگ کرده غالب آمد
سلطان خلیل از تبریز به جنگ او کرد و مراد بیگ از او فرار نموده به قلعه فیروزکوه رفت حسین کیای چلاوی که
حاکم آن قلعه بود او را جای داد و چون امرای سلطان خلیل پای آن قلعه آمدند مراد بیگ را طلبید بهر که همراه
او بود خبر بدیشان داد و در روز شنبه ۱۳ ربیع الاول سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه کشته سرهای ایشان در خرقان
نزد سلطان خلیل آوردند در این اثنا خبر دادند که یعقوب بیگ در دیار بکر یاغی شده با ذربایجان آمده
سلطان خلیل از خرقان متوجه شده و در روز چهارشنبه رابع ربیع الثانی در رود خانه خوئی با یعقوب بیگ جنگ کرده
به قتل آمد مدت ملکش شش ماه و نیم یعقوب بیگ بن حسن بیگ بعد از قتل برادر به پادشاهی قرار گرفت سن عمرش

که جد پدرش بود در دم داده بود استاد فرسخ و شعر مایل بود و در زمان او شاعری رواج داشت و در سنه
خمس و تسعین و ثمانمائه بایندر بیگ که امیر الامرا بود یاغی شد یعقوب بیگ در صحرای ساوه با او جنگ
کرده او را بکشت و در این سال سلطان رومی پسر سلطان مراد در روم وفات کرد چون دو سال از سلطنت
او گذشت در سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه حضرت سلطان اعظم و خاقان اعدل اکرم علیه الله فی الآفاق
سلطان شیخ حیدر الصفوی تغمده الله بغفرانه لشکر به شروان کشید و فرخ یسار والی آن دیار از یعقوب بیگ استمداد
نمود یعقوب بیگ راه صواب گم کرد با آنکه پسر خال حضرت شیخ بود قطع صله رحم کرده سلیمان بیگ بیژن را
با لشکر بسیار به مدد فرستاد و تا در صحرای دربند طبرسران به مظفر الطاف الهی جنگ کرده آن حضرت شهید گشت
پس از آن یعقوب بیگ شاهزادگان را که هر یک ماه آسمان سلطنت بودند به قلعه اصطخر فرستاد و قصد خاندان
و دودمان مرتضوی که خلاصه بنی آدم‌اند چشمکی مبارک نتافت لاجرم یعقوب بیگ از عمر و دولت بهره نیافت
و بسی بر نیامده بود که در حادی عشر صفر سنه ست و تسعین و ثمانمائه در یورت سلطان بود در قراباغ که جای
قشلاق شاه بود فوت شد مدت ملکش دوازده سال و دو ماه عمرش ۲۸ سال و بعد از فوت او برادرش یوسف بیگ
و مادرش سلجوق شاه از عالم رحلت کرد و مولانا بنائی در این وقت گفته نه از یوسف نشان ماند و نه از یعقوب آثاری
عزیزان یوسف در گم شد چه شد یعقوب را باری مولانا جامی این رباعی در ذات ایشان نظم کرده عمری
دل من ز شوق یعقوب طپید یعقوب برفت و روی یعقوب ندید رنجی که بمن ز غم یعقوب رسید هرگز یعقوب
ز غم یوسف نکشید و این رباعی نیز در این باب گفته شعر در راه طلب طالب مطلوب نماند در حرم
رغبت مرغوب نماند آن شد که فلک از برج قصه اخبار کرد در مصر بقا یوسف و یعقوب نماند و در زمان
او در آخر حیات سده ده بود و بایسنغر میرزا بن یعقوب بیگ بعد از پدر به سعی سلطان خلیل صوفی سلطنت

مقرر شد چون کودک بود بنام امراء ایشان بعضی اقتدار صوفی خلیل درآمد و او در همان سال که یعقوب بیگ
وفات کرد میرزا علی ولد سلطان خلیل را که میر دیوان پادشاه بود بقتل آورد و جماعت بایندریه و دیگر امرا با او
ناخوش شدند و بحکومت صوفی خلیل راضی نشدند و هم در آن چند روز مسیح میرزا بن حسن بیگ را بپادشاهی بر داشتند
و با صوفی خلیل و امرای موصلو در بورت سلطان بود جنگ کردند مغلوب گشتند و مسیح میرزا در آن کارزار کشته شد
رستم بیگ بن مقصود بیگ بن حسن بیگ را بقلعه النجق بند کردند و محمود بیگ بن اغرلو محمد بن حسن بیگ در آن جنگ گریخته
بعراق آمد و لشکر بر او جمع شدند و باهتمام شاه علی بیگ پرناک سلطنت یافت بایسنقر میرزا و صوفی خلیل آنگاه
جنگ محمود بیگ کردند در رباط اتابک از حدود درجزین بهم رسیدند حربی عظیم واقع شد بایسنقر غالب گشت
محمود بیگ و شاه علی بیگ بقتل آمدند بعد از آن سلیمان بیگ بیژن در دیار بکر با صوفی خلیل مخالفت نمود و صوفی خلیل
بعزم دفع او متوجه گشت و به تبریز آمد میان فریقین محاربه دست داده بعضی امرا از جانب صوفی خلیل روی
گردان شده صوفی خلیل کشته شد و بختیار سلیمان بیگ گشت و به تبریز آمد این واقعه بتاریخ شهور سنه ست
و تسعین و ثمانمائه بوقوع پیوست بعد از آن ایبه سلطان بایندر باتفاق لشکر قاجار با میرزا بایسنقر یاغی شد
و باتفاق عم سیدی علی حاکم قلعه النجق رستم بیگ را از بند بیرون آوردند و پادشاه نمودند و مع سلیمان بیگ
متوجه تبریز شدند اکثر امرا میل بدیشان کردند سلیمان بیگ را قوت مقابله نماند بطرف دیار بکر گریخت و در آنجا
بها بر دست علی بیگ بایندر برادر ایبه سلطان بقتل آمد و بسزای آنچه بخاندان حیدری کرده بود رسید اگرچه گفته اند

مرد بد روزگار بگردون گردان سپرده دار زمانه ز گردون فرود آردش   بیفتد سر خویش لسان ارش

و بایسنقر میرزا زد و جلد دری خو و فرخ یسار رفت تتمه احوال او در ذیل احوال رستم بیگ خواهد آمد رستم بیگ بن مقصود بیگ بن
حسن بیگ بعد از انهزام بایسنقر میرزا و سلیمان بیگ بیژن در آخر رجب سنه سبع و تسعین و ثمانمائه به تبریز آمد و بر تخت سلطنت نشست

پادشاهی کریم بود و بسیار مال بسپاهیه داده و در اول سلطنت او بدیع الزمان میرزا ولد سلطان حسین میرزا
هوس تسخیر عراق کرده و در چهارم محرم سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه در ورامین نزول کرد و بعد از آن توهم نموده
و باز بخراسان رفت و چون یکسال از حکومت رستم بیگ گذشت کوسه حاجی بایندر در سنه مذکوره در اصفهان یاغی
شد رستم بیگ بعراق آمد و بعضی امرا مع کوسه حاجی نامرد کردند و ایشان کار او را در عقد و قسم کفایت کردند
و سر او را نزد رستم بیگ فرستادند و چون در آن اوقات بعضی از الشها ازکارکیا میرزا علی ظاهر شده بود
و میر عبد الملک حسنی سیفی قزوینی که مقدم امرای گیلان بود و بعضی از بایندریه را در قزوین کشته بود ایبه سلطان
با لشکر قاجار بگیلان فرستادند ایبه سلطان از قزوین درگذشت و در کوه لاشیم در منزل درمانک
نزول کرد و میر عبد الملک فرار کرد و لشکر قاجار رستمای رود بار را غارت کردند و بسیاری از لشکر گیلان
در ماه رمضان کشته و از سرهای ایشان منارها ساختند پس از جهت دفع بایسنقر میرزا که از شیروان متوجه
کرده بود بادربای سعادت منقبت نواب سلطان علی پادشاه بن سلطان حیدر الحسینی الصفوی را با برادران از قلعه
اصطخر بیرون آورده و دو نوبت میان امرای رستم بیگ و بایسنقر میرزا مقابله و مقاتله شد در نوبت دوم
در حدود گنجه و بردع بایسنقر میرزا در جنگ گرفتار شده در آخر شوال سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه بقتل آمد
یکسال و نیم پادشاهی کرده بود و برادر حسن بیگ بن یعقوب بیگ نیز که در اردو بود بقتل آمد بعد از آن رستم بیگ
از نواب سلطان علی پادشاه صوفیه متوهم گشت سلطان علی از آن واقف شده بجانب اردبیل توجه فرمود و چون
نامه شد ایبه سلطان را با حسین بیگ و علیخان که پسر خال رستم بیگ بود بتعاقب سلطان علی فرستاده و در حوالی اردبیل
جنگ شد و در اواخر سنه مذکوره سلطان علی کشته شد و بدرجه شهادت رسید و در این هنگام نواب کامیاب اعلی
ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر بگیلان تشریف بردند و کارکیا میرزا علی ایشانرا تعظیم نمود و از روی اخلاص خدمت

میکرد و دیگر را از رستم بیک ایلچی طلب داشت دین پناه فرستاد و کارکیا میرزا علی بصوب میر عبدالملک
سیفی قزوینی عذر گفت و جواب داد و میر عبدالملک در شعبان سنه ثمان و تسعمائه وفات یافت قبرش در
لاهیجانست چون از سلطنت رستم بیک پنج سال گذشت در سال ششم شهور سنه اثنی و تسعمائه احمد بیک اغرلو محمد
از روم مدد خروج کرد چون این خبر بعراق رسید حسن بیک علیخانی عبدالکریم لله را که از خاصان رستم بیک
بود بقتل آورد و در عشره رمضان سنه مذکوره سکه و خطبه بنام احمد بیک که برادرزاده‌اش بود کرد و در
آذربایجان دو نوبت میان رستم بیک و احمد بیک مقابله و مقاتله شد در اول ایبه سلطان از رستم بیک
روگردان شده با احمد بیک پیوست و رستم بیک منهزم گشت و بطرف گرجی رفت و احمد بیک در تبریز
نزول کرد و در نوبت دوم رستم بیک بدست افتاد و در ذی قعده سنه اثنی و تسعمائه بقتل آمد قریب
پنج سال و نیم پادشاهی کرد احمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن بیک بعد از قتل رستم بیک در سلطنت متمکن گشت
رعیت پرور بود و در اندک زمان او ملک معمور شد و ابواب اخراجات بنوعی مسدود بود که
توبره کاه از رعیت حساب میگرفت و از زنا و ملاهی و شرب شراب اجتناب مینمود و در رواج شریعت
میکوشید و شیخی و شیخ نقطه‌چی احلی احمد بیک با او بطریق ادب و ارادت سلوک میکرد و از سخن او تجاوز
نمینمود اما امساک بر طبیعتش غالب بود و احمد بیک از غدر امرا ایمن بود حسن بیک علیخانی که از جانب او حاکم
و دامادش بود در شهر ذی حجه سنه اثنی و تسعمائه با چند کس دیگر از امرا بقتل آورد و در این اثنا ایبه سلطان
کرمان را داد و قصر عصمت وابسته رخصت یافت و خود را از تبریز بیرون انداخت و نقارچی
و باتفاق قاسم بیک پایی شد پادشاه در کردستان مع ایشان آهنگ عراق کرد و ایشان نیز از شیراز
سپاه قصد او کردند و در حدود قم جنس باهم چهار شنبه هفدهم شهر ربیع الثانی سنه ثلث و تسعمائه

لشکر پادشاه در جنگ سستی کردند احمد بیک کشته شد با شیخ نقطه‌چی احلی و بعد از رحلت آق قوینلو
روی در انحطاط نهاد و اتفاق بنفاق تبدیل یافت در آن وقت از نسل حسن بیک سه کودک مانده بودند
هر یک بطرفی افتادند سلطان مراد پسر یعقوب در شیروان و الوند بیک پسر یوسف در آذربایجان و برادرش
محمدی میرزا در یزد و امرای آق قوینلو و بایندریه فرقه فرقه شدند و هر یکی از این فرقه‌ها یکی را بسلطنت برداشتند
و پیوسته با یکدیگر محاربه کردند و در تخریب خانواده خود میکوشیدند تا آنکه مستاصل شدند **الوند بیک**
بن یوسف بن حسن بیک چون ایبه سلطان احمد بیک را بقتل آورد در آن وقت از پادشاهزادگان کسی
در دست او نبود و در عراق سکه بنام سلطان مراد زد و چون با در آذربایجان قبل از ورود او قاسم بیک آمد
که حاکم دیار بکر بود و سید بیک بایندر الوند بیک را بسلطنت نصب کرده بودند و جمعی دیگر سلطان مراد را
از شیروان بیرون آورده با ایبه سلطان مخالف بودند ایبه با ایشان جنگ کرده غالب شد سلطان مراد را
گرفته در قلعه رویین محبوس نمود و مادر او را نکاح کرد و با الوند بیک و اتباع او صلح کرده الوند بیک را از تبریز
در آورد و در سنه ثلث و تسعمائه در رجب نشانده عاقبت کار الوند بیک در احوال سلطان مراد خواهد آمد
محمدی میرزا بن یوسف بیک جمعی از امرا او را در عراق پادشاه کردند و بعد از تسخیر اصفهان در قاسم بیک
منهزم شده بحسن بقلعه اصطخر نمود ایشان شیراز را گرفته بعراق معاودت کردند ایبه سلطان با الوند بیک بقصد
او از عراق باز آذربایجان چون بحدود ری رسید محمدی میرزا فرار نموده بقلعه استا رو
جلادی رفت ایبه سلطان و الوند بیک در قم قشلاق کردند و بعضی امرا مع محمدی میرزا شدند در اواخر
زمستان محمدی میرزا با حسن کیای شبیخون بر سر او آورده متفرق ساخت ایبه سلطان و الوند بیک از قم
رفتند محمدی میرزا در عراق قوت گرفت و لشکر از ترک و غیره بر او جمع شدند و با الوند بیک و [illegible]

در عوض کندی شهر شوال سنه اربع و تسعمائه حرب کرده غالب شد و الیه سلطان درین جنگ کشته شد
الیه پسر و اما خلیل ... و اما خلیل پسر عم ابو النصر حسن بیک بجهت الوند بیک کمر بسته بود و با یکدیگر رفته و محمدی میرزا
در تبریز نزول فرمود و درین اوقات برادران الیه سلطان سلطان مراد را از قلعه روئین دز بیرون آورده
بجانب فارس نزد قاسم بیک پرناک آوردند و پادشاهی برو داشتند محمدی میرزا جهت دفع ایشان بعراق آمد
و سلطان مراد فارس آهنگ او کرده میان این دو لشکر در کنار الکک از حدود صفهان جنگ عظیم واقع شد در رجب
خمس و تسعمائه محمدی میرزا درین حرب کشته شد مدت یکسال حکومت کرد **سلطان مراد** بن سلطان یعقوب بعد از ان
بر فارس و عراق مستولی گردید و الوند بیک با آذربایجان بر سلطنت خود رفت شخصی سلطان حسین نام با دعای آنکه
پسر جهانشاه است در آذربایجان خروج کرد و لشکر بر او جمع شدند الوند بیک ترا و محاربه نمود غالب آمد و
او را بکشت پس ازین در اواخر سنه ست و تسعمائه سلطان مراد و الوند بیک آهنگ یکدیگر کرده در حدود قم بین
و ابهر در برابر یکدیگر نشستند مردم سخن از صلح گفتند و عراق و فارس سلطان مراد قرار یافت و آذربایجان
و دیار بکر بالوند بیک و از طرفین رضی شده هر یک با ولکای خود عود نمودند بعد ازین ظلم و ستم بالا گرفت
و امرا بهانه ... شدند و امرا با یکدیگر در افتادند و قاسم بیک پرناک که سالها حکومت شیراز گرفته بود و بدیش
منسوب بود در صفر سنه سبع و تسعمائه گرفته بقلعه اصطخر فرستادند و بعد از ان بقلعه صفهان نقل کردند
و در انجا بقتل رسید و در صفر سنه ثلث و تسعمائه ابو الفتح بایندر که حاکم کرمان بود بشیراز آمد و یعقوب خان
که از جانب سلطان مراد حاکم فارس بود ازو بگریخت و ابو الفتح بیک در فارس استقلال یافته بعد از شش ماه
روز یکشنبه شعبان سنه مذکوره در شکارگاه از کوه بیفتاد و بمرد و بالجمله در زمان ایشان مملکتها خراب شد و از
شومی ظلم انها قحط و وبا پدید آمد و خلق از گرسنگی و طاعون بمردند رعیت جلای وطن کردند عالم دیگرگون شد تا آنکه

۲
همتای بر
فضای عالم و زین
حرف و شعشعه انوار [illegible]
عیان [illegible]
نواب

نسیم عنایت الهی از مهب مرحمت نواب اعلی ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان از مطلع سلطنت و اقبال
طلوع یافته و همای رایت نصرت آیت سایه مرحمت بر مفارق اهل عالم انداخت در اوایل شهور سنه سبع و تسعمائه
در حدود نخجوان با الوند بیک و طایفه آق قوینلو جنگ کردند الوند بیک مغلوب گشته مملکت آذربایجان بتصرف
قزلباشان درآمد و مردم آن دیار از جور ترکمان خلاص شدند الوند بیک مدتی سرگردان و بعد از آن در قلعه
بغداد و دیار بکر رفت و با قاسم بیک والد جهانگیر بیک برادرزاده حسین بیک که والی آنجا بود جنگ کرده غالب آمد
و سلطنت ... و در شهور سنه عشر و تسعمائه فوت شد اما رایات جلال شاهی بعد از تسخیر آذربایجان که ملک ...
گذشت جهت دفع سلطان مراد بجانب عراق حرکت کرده و در روز شنبه رابع و عشرین ذی الحجه سنه ثمان و تسعمائه
در حدود همدان با سلطان مراد محاربه کردند و نصرت یافته سلطان مراد بطرف شیراز گریخت و از آنجا به بغداد رفت نزد
بارک بیک که حاکم آن دیار بود رفت و مدت ... سال و نیم در آنجا ببرد و چون حضرت اعلی در شهور سنه اربع عشر و تسعمائه
بسمت عراق توجه فرمودند سلطان مراد و بارک بیک عراق عرب را گذاشته بطرف روم رفتند و سلطان مراد بدیار بکر
روی دولت ترکمانان ... تا در سنه عشرین و تسعمائه بدیار بکر افتاد و در آنجا بدست لشکر ظفر اثر بقتل رسید و دولت آق قوینلو
بسر آمد و بعد ازین تفصیل احوال حضرت اعلی گفته خواهد شد **باب ششم** در ذکر سلاطین اوزبکیه که بعد از تسعمائه در ماوراء النهر
و خراسان آمدند **شاهی بیک** خان بن بوداق خان بن ابو الخیر خان که از نسل توشیخان بن چنگیز خان است و او در سنه اربع و تسعمائه
سلطنت ماوراء النهر از تصرف اولاد میر تیمور بیرون برد و چون نه سال حکم کرد سلطان حسین میرزا که پادشاه
خراسان بود وفات یافت پسرانش اتفاق نداشتند و هر یک در ملکی حاکم بودند شاهی بیک در محرم سنه ثلث عشر و تسعمائه
لشکر بخراسان کشید و با بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا که سلطنت معین بودند جنگ کرده ظفر یافت و میرزا
بدیع الزمان بعراق گریخت و شاهی بیک سلطنت متمکن گشت چون سه سال و نیم ازین گذشت نواب حضرت اعلی ابو المظفر

لشکر بخراسان کشید و او را در جمعه شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حصار دوم بکشت و در تمام خراسان عبیدخان

مستولی گشت **کوجونجی خان** که مشهور بکوچم خان است برادرزاده شاهی بیک خان است و بر سر طریق قاعده که در میان

آن طایفه در ماوراءالنهر پادشاه شد و مدت سی سال سلطنت کرد و در زمان او میر احمد که بنجم ثانی ملقب است

با بعضی از امرای نامدار در سنه ثمان عشر و تسعمائه بعزم تسخیر ماوراءالنهر رفت و میرزا بابر پادشاه هند بدو ملحق شد

و از دریای آمویه باتفاق گذشته و در بلده قرشی غارت و قتل عام نمودند بعد از آن در حوالی غجدوان با لشکر

اوزبک و عبیدخان در روز سه شنبه هفتم رمضان سنه مذکوره جنگ کردند و شکست یافته میر احمد که سردار بود و چند

میر معتبر بقتل آمد پس از آن در شهور سنه اربع و ثلثین و تسعمائه عبیدخان تحریک کرده و تمامی خانان و لشکر اوزبک بخراسان

آمدند و در آنوقت سریر سلطنت بمقام شریف اعلیحضرت در زمان ابوالمظفر شاه طهماسب حسینی صفوی بهادرخان زینت

یافته بود و در زور آباد جام روز یازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و تسعمائه جنگ کردند و شکست یافته بیس سال دیگر بر او

آمدند و تاب مقاومت نیاوردند در سنه سبع و ثلثین و تسعمائه کوجونجی خان وفات یافت **ابوسعیدخان** بن کوچونجی خان بعد از او

در سلطنت قریب چهار سال حکم کرد و در سنه تسع و ثلثین و تسعمائه فوت شد **عبیدخان** بن محمود سلطان برادرزاده شاهی بیگ

بود بعد از ابوسعیدخان در ماوراءالنهر خان شد و مکرر در زمان خانی کوجونجی و ابوسعید بن نجم ثانی الشجاع

مکرر محاربه کرده و اکثر اوقات تاخت بری و کرمان و یزد و ابرقو رسیده و چند نوبت هرات را محاصره نمود

و دو نوبت بدست آورد اما چون خبر نهضت رایات همایون شنید دل باو نمیرسید میگریخت سالها او را این شیوه بود

و بدین واسطه دیار خراسان خراب شده و مردم بسیار تلف گشته تا آنکه یکنوبت بخوارزم رفته بود و دین محمد سلطان

که از سلاطین خوارزم است فرصت یافته آمد و بر او تاخت و لشکر و جمیع امرای او را تخته کرد و او با معدودی چند گریخت

رفته از این غم و غیرت در ذی حجه سنه ست و اربعین و تسعمائه در بخارا فوت کرد **عبدالله خان** بن کوچونجی خان

برادر عبیدخان پادشاه شد قریب شش ماه بر وی پیوسته بود و در سنه سبع و اربعین و تسعمائه در گذشت **عبداللطیف** خان

برادر عبدالله خان در سنه مذکوره بجای او در ماوراءالنهر حاکم شد و استقلال تمام یافت و بعد از فوت عبیدخان دیگر خانان

اوزبک از آب جیحون عبور ننموده و اهل خراسان از آن تاریخ تا الآن غایت در مهد امنیت آسوده اند و جمعی که

ایشان را پریاد ولی کرده بطریق دزدی می آیند و اگر گرفتار شده بقتل میرسند **قسم چهارم** در ذکر پادشاهان

خاندان ولایت و دودمان علیه رفیعه عالیه صفویه وفقهم الله بالانوار القدسیه که ساطعست از ایشان الف

از مناقب بهیه و مآثر علیه ایشان است والله المستعان و علیه التکلان **ذکر سلاطین عظیم الشان صفویه موسویه حسینی**

ایشان همه از عالی نژادان و بشرف سیادت و ولایت و دو است حضرت مصطفوی و مرتضوی موصوفند و بصفات کمال و ثروت

جلال از جمیع ملوک جهان عالم و سروران بنی آدم ممتازند اولئک علیهم صلوات من ربهم و اولئک هم المهتدون

نسب سیادت این طبقه چنانکه مذکور خواهد شد بامام موسی کاظم علیه السلام میرسد و سلسله هدایت و ولایت بحضرت سلطان

طریقت و رهبران حقیقت قطب آفاق شیخ الحق ابو اسحق قدس سره العزیز که جد اعلی این طبقه است میرسد و در تاریخ

ارادت شیخ نجم الدین ابراهیم زاهد گیلانی رحمه الله دارند و وفات شیخ در دستبا در گیلان در سنه سبعمائه و هفتاد

و هفتاد مذکور است و سلسله شیخ زاهد بتوسط مشایخ کرام بحضرت امیرالمؤمنین که سر رشته امامت و ولایت منتهی

میشود حضرت شیخ صفی الدین قطب دوران و مرشد اوان بوجود انوار ولایت شان در زمان پادشاهان

چنگیزیه ظهور یافته و اعتقاد تمام بآنحضرت داشته اند و بسیاری از اولیای آن قوم بارشاد رسیده اند و در تاریخ گزیده

مسطور است و در شرح مقامات قدسیه و کرامات علیه ایشان مجلدات پرداخته اند و نسخه صفوة الصفی که

زمره التصنیف که در ذکر احوال آنحضرت تا صبح روز دوشنبه ثانی عشر محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمائه در زمان

پادشاهی سلطان ابوسعید ایلخانی در دار الارشاد اردبیل جهان فانی را وداع کرده بعالم بقا انتقال فرمود

در حظیره مقدسه اردبیل که از مشاهد متبرکه صدق نشان حضرت مرشد الکاملین سلطان المحققین شیخ صفی الدین
موسویست مدفون شده اند و اول پادشاهی که ازین دودمان بموجب کریمه هو الذی جعلکم خلائف فی الارض و رفع
بعضکم فوق بعض درجات بر تمامی ایران حکم فرموده بر تخت سلطنت عروج نموده و بر اعدا غالب آمده بود و از آن
زمان و کردنکشان دوران غبار [illegible] توتیا سا در چشم کشیدند و ملوک اطراف بر در کاه او سر [illegible]
کمر بسته نواب کامیاب حضرت اعلی خاقان جم حشمت سلطان سلاطین جهان خسرو گیتی ستان [illegible] رایات
ماحی آثار جور و طغیان مغیث السلطنة والدین ابو المظفر شاه اسمعیل الحسینی الصفوی الموسوی بهادر خان انار الله برهانه است و آنحضرت
پادشاهی بود در نهایت عدالت و جلالت و غایت ابهت و کمال در شجاعت و مردانگی مرتبه بود که با اندک سپاهی بر صد هزار
سوار زدی و فیروز گشتی و در شکارگاه تنها بکشتن شیر و پلنگ رفتی و در صلابت و مهابت [illegible] بود که
دولت و اعیان حضرت در بارگاه [illegible] اعاظم سلاطین را در مجلس [illegible]
در کرم بمثابه که چون بار [illegible] اطراف آمدی هم در مجلس بخشیدی چنانچه [illegible]
که شود در مجموع [illegible] پراکنده بود [illegible] مفاخر و مآثر حضرت اعلی [illegible]
مقصود این تفصیل شود کتابی مفرد تالیف باید کرد و شرح حالات و بیان فتوحات و کیفیت [illegible] این خاندان [illegible]
بر سبیل اجمال تحریر خواهد یافت و بعد ازین هر جا حضرت اعلی گفته میشود مقصود آنحضرت شده و نسب [illegible]
آبای عظام و اجداد کرام آنحضرت برین ترتیب است شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن شیخ جنید بن شیخ صدر الدین
ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین ابو اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن [illegible]
بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرف شاه
محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد اعرابی ابو محمد قاسم بن ابو القاسم حمزه بن

موسی کاظم

موسی کاظم صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام ابا عن جد [illegible] رفیع درجات حضرت اعلی همه صاحب ولایت و کرامات
و همیشه عالمیان از نور ارشاد ایشان منور [illegible] بوده اند و مریدان و معتقدان روز بروز زیاده میگشته
ذکر مبادی ظهور سلطنت [illegible] بطریق اجمال آنکه چون نوبت ارشاد و سلطان جنید که جد
دویم حضرت اعلی است رسید آنحضرت داعیه سلطنت صوری فرموده اند و در تقویت دین مصطفوی و ترویج مذهب حق
مرتضوی کوشیدند چون پادشاه آن زمان جهانشاه بر داعیه [illegible] اطلاع یافت بسبب توهم زوال ملک خود آنحضرت را
از ملک [illegible] آنحضرت با جمعی کثیر از اصحاب [illegible] رفت و مدتی بدیار بکر آمده نزد
والی دیار بکر امیر کبیر حسن بیگ بود و مقدم او را [illegible] احترام استقبال نموده [illegible] خواهر خود را
خدیجه بیگم بنکاح آنحضرت در آورده و حضرت سلطان حیدر ازین خاتون متولد شد و حضرت سلطان جنید
بعد از چند وقت بغزو کفار بطرف طرابزون رفتند و از آنجا مراجعت نموده بشروان رفتند امیر خلیل شروانشاه
والی بود لشکر بسیار جمع کرده و جنگ نموده حضرت سلطان جنید بمضمون آیه کریمه ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء و لکن لا تشعرون شهید و بحیات جاودانی [illegible] برادران سلطان حیدر بر مسند ارشاد و ولایت
قرار گرفته و زمره معتقدان و مریدان [illegible] اقبال آنحضرت [illegible] و امیر کبیر ابو النصر حسن بیگ که بعد از
جهانشاه سلطان ایران گردید [illegible] که [illegible] بآنحضرت [illegible]
او بود [illegible] دختر خود عالمشاه خاتون را بآنحضرت [illegible] شروع فرموده و حضرت اعلی از این
خاتون بوجود آمده اند در تاریخ روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه حضرت [illegible] سلطان علی
و در زمان یعقوب بیگ بن حسن بیگ در سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه چنانکه در احوال یعقوب بیگ ایراد رفته بمملکت شروان
نهضت فرموده شیروانشاه فرخ یسار [illegible] استمداد از یعقوب بیگ [illegible] یعقوب بیگ با آنکه [illegible]

صواب گم کرده سلیمان بیگ پرناک را با لشکر فرستاد تا با آنحضرت در حدود طبرسران جنگ کردند و موجب اذا
جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون از ترکمانان قضا تیری بر سلطان حیدر رسید و آنحضرت شربت شهادت
بدستور آبای رشید از جام و ما منا الا له مقام معلوم در کشید و بار جهان فرا نهاده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
وین واقعه هایله در شعبان سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه شده و همیشه زمره انبیا و اولیا ازین دنیای پر رنج و عنا
جفاها دیده اند حیف دنیا سرای آفت و شر خانه محنت و مکان ضرر است دروی وفا و یاری نه
دیده و آزموده بسیار بعد ازین یعقوب بیگ شهزادگان آن سلسله عظمی فرستاد و چهار سال و نیم در آن دیار
بوده دشمنی خاندان حیدر رستم عاقبت بر ملا بد است لاجرم یعقوب بیگ بهره از عمر و دولت نبرده و با آنکه در وقت
سلسله برافتاد و چون نوبت برستم بیگ رسید شهزادگان از اصطخر بآذربایجان فرستاد و شاهزاده سلطانعلی
بعد از شهادت سید درین فتنه حضرت اعلی در اواخر سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه بطرف گیلان رفته پادشاه گیلان
حضرت سیادت و سلطنت کارکیا میرزا علی با آنحضرت لوازم خدمت و ادب مرعی داشته حضرت اعلی شش سال در
گیلان توقف نمودند چون دولت آق قوینلو ضعیف شد و در ایران هرج و مرج پدید آمد رایات نصرت آیات
شاهی بعون عاطفت الهی در اواسط محرم سنه خمس و تسعمائه بعزم تسخیر ایران و اطفای نایره ظلم و عدوان و عصیان
در حرکت آمده در اردوی سلطان صدر و دیلمان میرزا علی را وداع کرده بیرون فرمودند و قشلاق در ارجوان
گرفتند و در بهار به اردبیل رفتند و از طرف آذربایجان و ارزنجان از طوایف استاجلو و شاملو و ذوالقدر و افشار
و قاجار هفت هزار کس جمع شده در اواخر سنه ست و تسعمائه متوجه شیروان گشتند و با شیروانشاه فرخ یسار محاربه
نموده ظفر یافتند و شیروانشاه بقتل آمد گر از کمند کمی تو سپند ارکان بدی دوران فروگذارد و گردون رها کند
فرصت فتنهای بد منش روزگار در هر کدام روز که باشد اوکند شیروانشاه بعمل بر خود گرفتار رسید

بعد از آیه کریمه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر
بر تخت شیروان برآمده در ان سال قشلاق در محمود آباد شیروان کرده میر شمس الدین زکریا که سالها وزارت سلاطین
کرده بودند بملازمت حضرت اعلی مشرف گردید و منصب وزارت برو مفوض شد و اورا کلید آذربایجان خواندند
و منصب صدارت بامیر شمس الدین گیلانی عنایت شد و از طبقه غازیان حسین بیگ لله شاملو و ابدال بیگ دده
امیر الامرا و صاحب اعتبار بودند **فتح آذربایجان در سنه سبع و تسعمائه** بقصد الوند بیگ و تسخیر آذربایجان از شیروان
نهضت فرموده در حدود نخجوان موضع شرور با الوند بیگ و امرای آق قوینلو جنگ کردند و ظفر یافته آذربایجان
در بهار بگرگر حضرت اعلی نزول اجلال فرموده و سریر سلطنت بشکوه پادشاهی زینت یافت و روی نثار
بنام هدایت فرجام دوازده امام علیه افضل التحیه والسلام و القاب همایون مشرف گشت و مردم بمذهب حق اثنا عشری درآمدند
و تاج وهاج که از سقرلاط قرمزی ترتیب یافته بود بر سر افراشتند خلایق از جور اهل عدوان خلاص یافته و همه بحمد و ثنای
حضرت اعلی در عهد این دادمان آسایش یافتند و زبان حال بدین مقال مترنم گشت بر سریر سلطنت اکنون که سرافرازی
که سایه بر سرش افگند خسرو غازی شکوه شهپر شاهین همتش بشکست دل عقاب سپهر بلند پروازی فلک کلاه عروج
زمان بسر ننهد که همت قهرش بر سر سرافرازی چنان بسوخت جهان را هوای معدلتش که از طبیعت اضداد رفت ناسازی
از آن کثرت که گستاخی کند پس ازین سحر بپرده دری صبا بغمازی بعد ازین رعب و صولت غازیان ظفر نشان
بنوعی در دلها اثر کرده بود که مخالفان بمجرد آوازه ایشان اقلیم باقلیم فرار میکردند و در خیال قشلاق آنجا در تبریز
واقع شده و بهار از طرف آذربایجان بحرکت آمده و تا حدود ذوالقدر که والی آنجا علاء الدوله ذوالقدر بود تشریف
در غیبت ایشان الوند بیگ بتبریز آمده و چون حضرت اعلی بر این حال اطلاع یافتند در اوایل سنه ثمان و تسعمائه الغار کنان
بتبریز فرموده الوند بیگ چون خبر یافت فرار کرده به بغداد رفت و از بغداد بدیار بکر و در شهور سنه عشر و تسعمائه

وفات کرد و در تبریز قشلاق کرد. پس از این در شهور سنهٔ مذکوره موکب ظفر لوا بعزم دفع سلطان مراد
پسر یعقوب بیک آهنگ عراق کرد **ذکر فتح عراق و فارس و کرمان** بعد از طی منازل در روز شنبه [illegible]
سنهٔ مذکور در حدود همدان با سلطان مراد که حضرت اعلی او را نامراد خواندندی محاربه کرده نصرت یافت
و قریب ده هزار کس از آق قوینلو کشته شدند و حضرت اعلی از عقب بفارس رفتند و در ربیع الاول سنهٔ تسع و تسعمائه
ممالک عراق فارس و کرمان بتصرف درآمد و نامراد از فارس ببغداد گریخت و درین سال قشلاق قم بود
و درین قشلاق ملک محمود دیلمی که بانواع فضایل آراسته بود در وزارت میر زکریا شد **ذکر فتح قلعهٔ گلخندان**
و فیروزکوه و استا چون حسین کیای چلاوی که حاکم فیروزکوه بود و دماوند و خوار و سمنان الیاس بیک ایغوت اوغلی
که از جانب حضرت اعلی بحکومت رفته بود او را کشت و جمعی بقیة السیف از طایفهٔ آق قوینلو نزد او جمع شدند و حضرت اعلی
در آخر زمستان در ۱۲ رمضان بقصد قلع و قمع او از قم بیرون رفتند و بپای قلعهٔ گلخندان که در دست [illegible] بود
در آخر رمضان نزول فرمودند و از زور غازیان فتح قلعهٔ گلخندان نمودند و مردم قلعه را بقتل آوردند و در [illegible]
قتل عام شد بعد از آن متوجه قلعهٔ فیروزکوه شده او را حصار کردند و هر روز جنگ بود تا آنکه علی کیای [illegible]
که کوتوال قلعه بود بعضی بیرون آمد و قلعه تسلیم کرد و از مردم این قلعه هر کس سپاهی بود بقتل آمد و بعد از فتح این قلعه
از راه مواضع بله رود بپای قلعهٔ استا که حسین کیا و مراد بیک جهانشاهلو با مردم آق قوینلو در آن قلعه بودند نزول
و یکماه محاربه بود و آخر آب بله رود را که آب قلعه [illegible] از ایشان باز گرفتند آب قلعه
تنگ مضطر شده بعد از [illegible] حسین کیا [illegible] مراد بیک در راه امید [illegible] از قلعه بیرون آمدند مراد بیک [illegible]
کشته [illegible] حسین کیا را [illegible] و خود را [illegible] در قفس [illegible]
تمامی کشته شدند و قلعه را خراب کردند و درین یورش سی هزار کس از [illegible] بقتل آمد و درین سال قاضی محمد کاشی [illegible]

شرکت مولانا شمس الدین محمد گیلانی شد و روز بروز در ترقی کرد تا امارت بصدارت جمع کرد و مؤلف این مختصر درین
سفر همراه بوده و این وقایع خود مشاهده کرده و درین یورش محمد حسین میرزا در استرآباد بود و بدرگاه آمد و کارکیا حسین
برادر کارکیا میرزا علی بصدق نیت و اعتقاد دولت شرف عتبه بوسی یافت و بعد از فتح قلاع نوازش کرد و از آنجا
و باج زر و اسب مع زین طلا لطف فرمودند و محمد حسین میرزا با فوجی از لشکر فیروزی اثر از ری و کارکیا از [illegible]
معاودت فرمودند و مظفر حسین میرزا از عقب محمد حسین میرزا باسترآباد درآمده بود و چون از آمدن [illegible]
بسبب عطوفت حضرت اعلی استرآباد را باو گذاشته بیرون رفت تا آخر حیات در تصرف محمد حسین بود
گردون شکوه بعد از این فتوح در محرم سنهٔ عشر و تسعمائه به ییلاق خرقان و تخت سلیمان حرکت کردند [illegible]
اصفهان کشید **ذکر فتح یزد و ابرقوه** چون در فترت آق قوینلو ابرقوه و یزد بتصرف رئیس محمد کره درآمده بود
حضرت اعلی بجهت دفع او روانهٔ یزد شدند و قبل از رئیس محمد خواجه سلطان احمد ساروسی که وزیر مراد بیک باشد [illegible]
در حالت فرار مراد بیک یزد را بتصرف خود درآورده حسین بیک لله ملازم خود جوقه بیک نامی را [illegible]
ساروسی داروغه را در حمام کشته بعد از آن رئیس محمد او را دفع [illegible] و بواسطهٔ کشته شدن جوقه حضرت اعلی متوجه [illegible]
و در شهر رجب متوجه تا ماه رمضان بپای حصار یزد بودند با محمد [illegible] جنگ کرده تا یزد مفتوح و رئیس محمد کره گرفتار گشت
او را طعمهٔ [illegible] خاص و عام تماشا کردند و رئیس محمد کره را در اصفهان بسوختند و بعد از فتح یزد تا طبس [illegible]
از محمد [illegible] کشته و آوازه در تمام خراسان شایع شد و میر سلطان حسین بایقرا [illegible] مضطرب شد و حضرت اعلی
نموده و در احدی عشر و تسعمائه در حوالی همدان و تخت سلیمان بودند و هر کس در جنگ سلطان [illegible] همراه بود بجهت [illegible]
و در طارم قشلاق فرمودند که خبر فوت کارکیا سلطان حسین [illegible] و حضرت اعلی [illegible]
و جمعی از غازیان همراه کردند و هم در آن قشلاق بعضی از امرا را [illegible]

و خود از راه طارم متوجه شدند امیر حسام الدین کسکری شفاعت فرستاد و شیخ نجم رشتی که در آن زمان مقرب بود
شفیع شد حضرت اعلی قبول فرمودند و معاودت کردند و الیاس بیک حلواچی اغلی که والی طارم بود بقتل آمد در بهار
رفتند و در ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائه میرزا سلطان حسین وفات یافت خبر بدرگاه آمد و در سنه اثنی عشر و تسعمائه
قشلاق در خوی کردند و در بهار آن سال امرا با صارم کرد جنگ کردند و عبدی بیک شاملو پدر دورمیش خان با جمعی
کشته شدند و در سنه ثلث عشر و تسعمائه شاهی بیک خان اوزبک بخراسان آمد بدیع الزمان بن سلطان حسین میرزا از او
بعد از ... منهزم شدند و تمام اموال ایشان ... بعد از آن عازم ان مملکت ذو القدر نهضت فرمودند
علاء الدوله که حضرت اعلی آنرا ... کرده بودند رفتند و فرصت یافته بر مقدمه لشکر شبیخون زده بعضی از
... بعد از آن عازم ... حضرت اعلی با دربایجان معاودت فرمودند و در رجب امیر بیک موصلو
که از جانب آق قوینلو مدتها والی دیار بکر بود و پسر احمد بیک اغرلو محمد نام را پادشاهی داده بود با قوام و
بعد از ... مسخر گشت ... بسیار همراه آورده و دیار بکر و جمیع ممالک مسخر گشت و ایالت آنجا بر محمد خان استاجلو
یافت و مدت هشت سال در آن دیار حکم کرد و حضرت اعلی امیر بیک موصلو را بمهرداری سرافراز کرده آمدند و در
قشلاق در خوی و سلماس بود و حضرت اعلی در سنه اربع عشر و تسعمائه عازم عراق عرب شده باریک بیک
آنجا نام او را برداشته بود و بشام گریخت و عراق عرب مسخر گشت و بسیاری از مخالفان را اکشته بنجف ...
خون جاری شد و ایالت آنجا را بامیر ... امیره دیوان عنایت کرد و سید محمد کمونه را که باریک بیک در ...
از آنجا بیرون کرده و تولیت نجف اشرف و حکومت بعضی بلاد بدو داد و طبل و علم عنایت کرده و بشرف زیارت
عتبات مشرفه و خدام و حفاظ و موذنان مقرر کرده و فرشهای لایق و قنادیل طلا و نقره و آنچه ضرورت بود مهیا کرده و
... حسب الحکم حضرت اعلی عمارت عالی ساختند و در ترویج عتبات سعی فرمودند **ذکر فتح خوزستان** بعد از آن

فتح کردند و حویزه و شوشتر را بحیطه تصرف در آوردند و چند روز در شهر شوشتر توقف همایون شد و از آنجا
از راه کهکیلویه بشیراز آمدند و در بین طریق وکالت بر شیخ نجم گیلانی مقرر شد و در شهور سنه خمس عشر و تسعمائه متوجه
قاضی محمد کاشی که منصب امارت و صدارت بهم جمع کرده و حاکم یزد و کاشان شده و حکومت شیراز نیز
ظلم و ستم و خونها بنا حق ریخته بود در ماه صفر سنه مذکوره بقتل آمد و هم در آن سال ابدال بیک دده که حاکم
و ساوج بلاغ بود عزل و جای او را بزینل خان شاملو دادند و منصب صدارت بسید شریف شیرازی تفویض فرمودند
و وزارت بمیرزا ... اصفهانی دادند و بجانب آذربایجان حرکت کردند و در آنجا حسین بیک لله را از
عزل کردند و بجای او ... استاجلو دادند و در موضع ... شوشتر امیر نجم گیلانی وفات کرد ...
بردند و منصب وکالت بمیر یار احمد که بنجم ثانی ملقب بود و وزیر بود عنایت شد و بعد از چند روز در ...
کردند و ... فتح قلاع کرد و در بهار باذربایجان آمدند **فتح خراسان و قتل شیبک خان**
خاطر از انتظام امور مملکت عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان پرداخته شد لوای اقالیم گشا بجانب خراسان
در اواسط شهور سنه ست عشر و تسعمائه نزول اجلال در آنجا شد شیبک خان که در خراسان متمکن شده بود
رفت حضرت اعلی زیارت امام هشتم نموده استعداد ... مرو رفت و دیگر در میانه ایشان قتال و جدال
چون صرفه جنگ در آنجا نبود ... کوچ کرد ...
از صباح تا وقت زوال جنگ شد ... ده هزار کس در این جنگ کشته شدند
یافته و سر او را ... در روز جمعه ... شعبان سنه ست عشر و تسعمائه واقع شد
متصرف عازمان ... و قشلاق در هرات
و در بهار سنه سبع عشر و تسعمائه ... سلطان ... اوزبک ...

التماس میبود و نوشته بود و مینمود و هرات را بجهت تکلو اوزرا آن شهر تسلیم شد و چون بعراق آمد پانزده هزار کس
از تکلو با حاکم روم مخالف شده و در راه کمر از اطاعت بگشوده و در شهرها زده گاه آمدند چون در آمدند خیلی از بکار را غارت
کرده بودند سرداران ایشان را بقتل رسانیده و باقی را بجا رفتند و امر نهبت کردند و قشلاق در قم شد و سلطان بایزید را
در این سال در کاه آمدند و سی هزار تومان بر ترکمان بعرض رسانید و میر سید شریف زیارت عتبات رفت و منصب صدارت
با میر عبد الباقی یزدی که از زهاد و عارفان ربانی میر نعمت الله کرمانی بود داده و در ذی الحجه همین سال نجم ثانی متوجه ماوراء النهر
روانه شد و در بهار سنه ثمان عشر و تسعمائه از قشلاق بیرون و تخت سلیمان رسیدند و در این سال چند واقعه روی نمود
اول فطرت روم آنچنان بود که پادشاه آنجا سلطان بایزید پسر سلطان محمد رومی پسر سلطان احمد و سلطان سلیم
و سلطان فرخ و هر یک از فرزندان از اطراف روم داده بود قریب سی و سه سال در پادشاهی بود و در این سال
بیکبار با بعض از لشکر روم اتفاق کرده و سلطان بایزید را معزول ساخته و سلطان سلیم را بپادشاهی برداشتند بعد از آنکه
پادشاهی متمکن شد برادران را کشت و پدرش در این سال گذشت و هم در این سال ذکریا وزیر فوت شد و در
کرده و در این سال احوال نجم ثانی گذشت آنچه از کوچک خان را اتفاق گذشت چون خبر در صفاهان بحضرت رسید
در سنه عشر تسعمائه جمیع مخالفان در قشلاق نهضت فرمود و منصب وکالت بمیر عبد الباقی داده و منصب صدارت بمیر سید شریف
مقرر شد او را از شیراز طلب کرده و چون اردو بمشهد رسید تیمور سلطان و عبید خان اوزبک واقف شده و از هرات
رفته و بدان الکا [illegible] که در مرو که نشسته بود و او به حکم از آنجا بیرون آمده بود با جهت چادر نشینان برداشته
کوچ سوار کرده باد رفت [illegible] جهت عبرت لشکر وارد و کرده شد نزول اجلال در هرات واقع شد بعد از آن
از غبار آشوب مخالفان صاف گشت و هرات را به زینل خان شاملو عنایت فرمودند و [illegible] سلطان روملو
و حضرت اعلی معاودت فرمودند در صفاهان قشلاق کرده و در سال [illegible] دولت [illegible]

از مطلع اقبال طالع شد و غره [illegible] ارزاق پادشاهی لامع گشت ولادت شاه جهان در صباح روز چهارشنبه ۲۶
ذی الحجه سنه تسع عشر و تسعمائه عرصه عالم از انوار ولادت اعلیحضرت پادشاه زمان سلطان سریر عدل و احسان
خسرو سلیمان مکان وارث تخت سلاطین جهان کوهر درج [illegible] ابو المظفر
حسینی صفوی بهادرخان خلد الله ملکه منور گشت یکی چند از باغ شاهی رسید [illegible] حضرت
از شرف مولد همایون انواع مسرت [illegible] و عطوفت عظیم کردند چه کاه [illegible] شام [illegible]
و عام کشاد [illegible] درین فرصت مقامه رومیه [illegible] و آنچنان است که چون سلطان سلیم پادشاه روم برادران
کشت و در بهار سنه عشرین و تسعمائه با حضرت اعلی مخالفت آغاز کرده با لشکر بیکران از زنجان آمد خبر
رسید که محمد خان استاجلو رفت که با لشکر دیار بکر بدرگاه آید و جمیع امرا بحضرت اعلی در [illegible]
و چون کالدران رسیدند محمد خان ملحق شد و میمنه را بظفر همایون زینت دادند و میسره را بمحمد خان سپردند
و میر عبد الباقی را در قلب تعیین فرمودند و میر سید محمد کمونه و میر سید شریف صدر را تابع او کردند و در [illegible]
مذکور این قضیه دست داده و در آن زمان محمد خان بعرض رسانیدند که چون [illegible] ابراهیم ترتیب [illegible]
و در آن میان [illegible] صلاح دیدند که بر سر کوچ جنگ شود و در پیش خان شاملو [illegible]
مصاف دادند و صلاح [illegible] بین العسکرین قتال و جدال بود قریب [illegible] از طرفین کشته شدند میر عبد الباقی
و میر سید شریف و سید محمد کمونه و ساروپیره قورچی باشی و [illegible] و سلطان [illegible]
شهید شدند چون رومیان در عقب [illegible] پناه بودند و صحرای چالدران [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] لشکر را از توپ و تفنگ تلف میشد حضرت اعلی [illegible]
و در آنجا چند کس [illegible]

دو روزی از خونها که در دست شد از عقب بیامد بعد از چند روز دیگر خبر رسید و بعضی توقف کرد
از خوف صلاح در اقامت ندانسته مراجعت نمود و بعد ازین منصب امیرالامرائی بجانان سلطان تفویض شد و
میرزا شاه حسین صفاهانی و صدارت با میر جلال الدین محمد استرابادی و این هر سه نامور و یگانه دوران خود بودند
ایشان ... کس را درین مناصب آن رتبه میسر نشده و هم درین سال ... بن یعقوب که در فطرت رومیه
آمده بود بر دست غازیان کشته شده سر او را بدرگاه آوردند و ملک محمود دیلمی نیز درین سال فوت شد **ذکر تفویض**
خراسان به دورمیش خان در اواخر احدی و عشرین و تسعمائه سلطنت خراسان بنواب شاه دین پناه ...
موصلو که مهردار بود ... و درین سنه سلطان سلیم قلعه کماخ تصرف کرد و از آنجا بقصد علاء الدوله ذوالقدر
باز گشت و در سنه اثنی و عشرین و تسعمائه قشلاق در تبریز شد و در آخر سال پادشاه روم با سلطان قانصوه
و شام و حجاز بود جنگ کرد و او را کشت و هم درین سال لشکر دیار بکر گرفت و با امرای قزلباش در صدد ...
قراخان استاجلو والی دیار بکر بقتل آمد و مردم روم دیار بکر را متصرف شدند و در سنه ثلث و عشرین و تسعمائه قشلاق
در نخجوان بود و در اربع و عشرین و تسعمائه قشلاق در تبریز بود و در سنه خمس و عشرین و تسعمائه کارکیا سلطان احمد
پادشاه رشت ... کشته ... و انواع ... باشند و بهره ... مظفر سلطان ...
شاه ... در سال ... آمد درین سال قشلاق تبریز شد و در سنه ست و عشرین و تسعمائه قشلاق
در صفاهان شد و درین سال سلطان سلیم ... طاعون بمرد و ولد او سلطان سلیمان پادشاه شد و در سبع و عشرین و تسعمائه
قشلاق در نخجوان شد و درین سنه ... سلطان موصلو در هرات میر محمد میر یوسف را که سالها شیخ الاسلام بود
و حضرت اعلی او را ... علم ... در روز چهارشنبه هشتم رجب ... مخالفت کشت و درین سال
و عشرین و تسعمائه حضرت شاه دین پناه را از خراسان طلب کردند و شاهزاده سام میرزا ...

شاه ... خراسان فرستادند و قشلاق تبریز شد و در سنه تسع و عشرین و تسعمائه نیز قشلاق تبریز بود
روز پنجشنبه ... جمادی الاول سنه مذکوره ... کار بدانجا ... میرزا شاه حسین را در دولتخانه ...
و ... بعد از آنکه بدین آمد او را کشتند و منصب او را بخواجه جلال الدین محمد تبریزی که وزیر میرزا شاه حسین بود
تفویض فرمودند و در سنه ثلثین و تسعمائه جانان سلطان که امیر دیوان بود و با وصاف حسنه ...
فوت کرد و جای او به پسرش ... سلطان دادند و هم بعد از چند روز در گذشت و منصب ... سلطان روملو
مقرر شد و حضرت اعلی در همین سنه بشکار رفتند و بجانب شکی میل فرمودند **ذکر وفات حضرت اعلی**
بعد از ... مراجعت ... از ... اعتدال ... کشید و چند روز ...
حکما تشخیص ... بعد روز بروز ... علاج فایده نمی‌کرد و چون حادثه یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة غالب بود و ارواح مقدس ... و ائمه هدی حضور ...
دوشنبه نوزدهم رجب المرجب سنه ثلثین و تسعمائه جهان فانی را وداع کرده ...
انا لله و انا الیه راجعون — دریغ آن شهنشاه صاحبقران — جم تاج بخش ممالک ستان — دریغ ...
... نظیرش ... ماه ... و نعش آنحضرت را مصحوب امیر جلال الدین ...
اردبیل فرستادند و ... ساختند ... سال بود ... سلطنتش ...
حضرت اعلی ... سادات و علما انعام ...
معمور ... رسید ... **قطعه** ...
... کار آفتاب ... حضرت اعلی ... عالم که نظام کار جهان ...
صورت ... شاه عالم ... ابوالمظفر ... سام میرزا بهرام میرزا

چهارم سلام میرزا ولادت آنحضرت در روز سه شنبه حادی عشرین شهر شعبان سنه ثلث و عشرین [illegible]

ایشان در حین ارتحال شاه جنت مکان خواهد آمد **ذکر جلوس شاه طهماسب بهادر خان** امر و بحث ایران

مظهر آیات ربانی و مجمع عنایات سبحانی ذات کامیاب شاه جم جاه است و آنحضرت آن شهریار است که سر آمد سلطنت

صوری و معنوی [illegible] سلطنت [illegible] ساختند هم ولایت در نسب هم پادشاهی در حسب که سلیمان تا

در نگین کند انگشتری [illegible] حاضر کند از زبان هر دو بر آورد سکه داوری

پادشاهی است که با وجود حسبان سلطنت [illegible] و بعنوان جلال [illegible] اوقات [illegible]

کم گرفته ملکه روزگار [illegible] جهان و جهانیان گشته و آثار عدل [illegible]

آنحضرت در کمین عالم منتشر و اوصاف کمالش در اقطار و آفاق ظاهر شد اعلام اسلام و شعایر شرایع او

بقوت ارکان [illegible] در گرفته و مهیا ظلم [illegible] بالکلیه منقلع گردید [illegible]

حق است [illegible] ارتقا و مدارج [illegible] که [illegible]

الا المودة فی القربی [illegible] بر دست [illegible] علم و فضل [illegible]

[illegible] در [illegible] دهان [illegible]

دست [illegible] یا رب تو این سایه یزدان را [illegible]

و [illegible] کف عاطفت خویش دار این حامی حوزه مسلمانان را [illegible] اهتمام [illegible] آنحضرت [illegible]

فرمان الهی [illegible] در [illegible] مرتبه [illegible] در ممالک [illegible]

که نام [illegible] تو [illegible] شراب [illegible] در عالم [illegible]

رسم می خوردن [illegible] نیست [illegible] گردون سرنگون [illegible]

و [illegible] اکثر [illegible] از او [illegible] که [illegible] بالجمله [illegible]

[illegible] و بالجمله شاه عالم پناه [illegible] حکم ولایت عهد و اتفاق امرا [illegible]

[illegible] و [illegible] ساقی [illegible] با آن انجم [illegible] که [illegible] تقویم [illegible]

شاهنشاهی [illegible] ذات همیون صفاتش شرف ساخت و همای معدلت آنحضرت سایه [illegible]

[illegible] آیه انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق [illegible]

[illegible] آیه [illegible] طغرای [illegible] عنوان احکام [illegible]

[illegible] آثار [illegible] الله للناس من رحمة فلا ممسک لها [illegible] و انوار الحمد لله الذی [illegible]

[illegible] کرم [illegible] نظام [illegible]

[illegible] و جهان در کنف امن و امان قرار گرفت [illegible]

بالقاب همایون [illegible] هوای [illegible]

حروف نام تو [illegible] اللهم خلد بزمان دولته [illegible]

[illegible] روز [illegible] شنبه [illegible] ۱۲۰۵ [illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible]

هو

این کتاب مستطاب البوارق را [illegible]

در سرکار حضرت صاحب [illegible] ولادت سعادت [illegible]

[illegible] سرکار [illegible] عالی [illegible]

[illegible] الحاج عبدالله [illegible]

۲ شهر رمضان المبارک ۱۲۷۹